

الطوارق الاحمر للاستيصال

Fig

اصل کتاب مستطاب قلم اصول مبتدعہ قرن عب

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[Illegible signature]



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على خير خلقه سيدنا و مولانا
محمد وآله واصحابه اجمعين بعد حمد و صلوة و انشعاب و كتاب عجب العجايب نوشته اعجاز
تا و در آن مسمی به و اعتراف الیه و جواب بوارق محمدیه منتظر النظر سید مرتضی کمال
تأسیس ناطقین بر ساعیدین آن نازنین خشکین گردید و عجایب را خود را درین مرکز مراد از ماندن خند و از
غلبه غیبا و غنیمت هوش و حواس یکسر را بخند و سر از پا و نافع از خسارت نماند از ابتدا تا انتهای طر
بر احاطت قاعده عقل و اعمال نسکین و خستند دیده را نادیده و شنیدند را نامشیده ساختن و فتنه خاست
آهنگساز خلقت واقع فتنه و با تکار و اقیات پر و خفتن گو یالب لباب آلب العجايب ست ظاهرا
عقد کرده اند که در هیچ محل بر هیچ حال انتفاقی بغیر مدحای معترض نشانند نافهیده یا فیهده را فیهده
ساخته بطریق الاطاعت خارج از بحث بیگاناز مطلب پروازند و از جواب پنهان و بران خوش و شوند
و نه نمی دانند که در تمام خطاب پر عتاب سخنی راست و درست نگویند و حتی انفع و انکار لود حق و حقیه
و اصرار بر باطل و اختراع عیب کنند و زمان حال شان خدای میکنند و میگویند که همانند اگر این کار نکند و بگویند
تا سید باطل از غیر باطل درست نمی بندد و حق به نهمی اوید باطل نسکین و در همین است غار و در آنرا عجز و زمان و

بهم مشربان شان و اتباع حق نصیب و دشمنان و این همه ظاهر است و با هر چه بر سر نظر ما هر مردم داشتند در
 توصیف آن مجموعه رستخود خوش گفتند و در سفتند که بطلان کتب مناظرات و مباحثات چه در عقایدات
 چه در تعلیمات بیش از پیش رسیده ایم فاما کتابی باین صفت عجیب و صنعت غریبه ندیده ایم و نشنیده ایم
 که روش از حدین خودش آنچنان آشکار که مثل آن چه جاس به از ان از دیگری و شوار اجاب و اصحاب صاحب
 بد تما شای عجیب غرائب صواعق مطهر انجا طوفانی مسرور و شاکر گردیدند که انچه زمان از مشقت محنت
 و محنت بختی در در جواب بوارق محفوظ بطلان نیست و استراحت از ان محنت و ساد خندم چهارم جازا که اند
 احقر المهریه محب احمد کی از طلایه در سته قادریه پنا بر شکل گذاری که متقاضی شست بزاری است چنان
 از لطافت و ظرافت آن کتاب بقیده کتابت فی ارم و بجزمت نازک و لطیف انچه زمان میگذازم تا از
 نوشته خود مکرر بوشیان نشوند و دریافت رسیدن مردم قدر دان بخیر سخن ایشان شادمان گردند
 لطیفه صاحب بوارق ابتدا کتاب کردند که حدیث و حق بخت و بناک الزلال و الفتن و بها
 مطلع قرن الشیطان که انچه بزمان بر آن خیلی بر شفتند که اسبخی و مقابله ضرورت آید یا نیاید غایب
 انچه ای جمع ازین کاری ندارند انچه انسان میکند بوزینه هم به انچه موزن و شروع کتاب خود بدگر شد
 بعد و علی راس کل مائة سنة نمودند و مولوی آخیر ان انما جز و بعد و بر اس مائة مائة
 عشر قرار دادند و معنی لفظ علی راس کل مائة سنة تفهیم و شرح حایث مریدند و ده از سی
 پس میدند و ناحق رسوا گردیدند حسب تهریح انکه فن مراد از راس کل مائة سنة آخر ان مائة است چنانچه
 جامع الاصول و مجمع البحار و انسان العیون و مقاصد حسنة و مرعاة الصعود و تقریب و مرآة البحان
 غیر ما ظاهر امام احمد بن حنبل عمربن عبدالعزیز را که در سال یکصد و دو وفات یافته مجدد مائة اول قرار داد
 امام شافعی را که در سال و صد و چهار انتقال نموده مائة ثانیه کنانی المقاصد و فیه کلمات محمد
 بن علی بن سین و در مرعاة الصعود و مخصص سائر شایع که خاص و شرح این حدیث تالیف نموده نوشته
 ابن الزهری قال فلما کان فی راس المائة من السنة علی مائة الامامة بمر بن عبدالعزیز
 بعد و بن سین هر کتب مذکوره و دیگر کتب معدوده همین حساب اندا اگر انچه بزمان طاقت رجوع بدگر کتب
 بنیان بنان آنها باطل افکارند باز الة انخارجع آرند و بیان مجددان هر صدی گفته بر مائة اول عمر
 عبدالعزیز هر طوک انداخت و رسوم صاحب بنیاد و بنا و مائة ثانیه شافعی تا سیس اصول و تفریح فقه که

الى آخره برين تقدير بودن مولوی انعامیل مجد و بر اس مائتة ثالث عشر غیر متصور و اگر بالفرض مراد
 از آن اول هر مائتة داشته آید برین تقدیر هم اطلاق مجد و بر اس مائتة ثالث عشر بر مولوی انعامیل راست
 نمی آید تجدید برین بجای که از شیخ هندی با شاعت تقویة الایمان بطور رسیده نه درانه های مائتة ثالث
 عشرست نه در ابتدای آن و متاخرست از اشاعت صراط مستقیم که شرک ساخته تقویة الایمان بر صراط مستقیم
 کمال الایمان و اولیا و پیغمبران از ابتدا بر کتابین تقریر واهی و پراکنده کتاب خود را مورد مثل مشهوریابی از پیشتر
 ساختند و باظهار جهالت خود که اهی پروا نداشتند بقول شخص اول بهم اند غلط در وصف آن کتاب شایعی
 میگوید سید این کتاب ابتدا بر آن غلط است و کما حق نورست و پای آن غلط است و دیگر میگوید
 نه برین ابتدای آن غلط است و همه تا انتهای آن غلط است و نه همین نسخه بلکه ناسخ آن و
 خود غلط فهم و رای آن غلط است و زبان و رازی که در طعنه صاحب بوقارق کردند غیر از پرده در پی
 و انکار عجز خود چه بدست آوردند فهم ما قبل چون خدا خواهد که پرده کس و در و میلش اندر طعنه پاکان کنند
 لطیفه منتقدان و مدعیان صاحب الوهاب نجی و اتباع اشباع آن از سجدیان و هندیان و اوزاب
 و اوزاب شان و مدعیان منتقدان صاحب سوط الرحمن و مدخلات و مناقشات و اهریه رویه در و عبالا
 بوقارق محمدی حمایت حضرت انجمی که حاصل تطویل لاطائلست از شروع کتاب ما صنفی غیر و هم میگویم
 قطع نظر از سب و دشنام و اعراض و اغراض از استماع اخطا و او با هم حاصل کلام و ملخص رد و ابرام و مجوبه
 امام آنست که خود بر صنفی منتقدان بعد از او چند عبارات و روایات خالی از غایات نوشته اند نمیدانند که
 حجت باین حدیث و امر مذکور بر فهم تمام نمی شود مگر وقت بودن امر مذکور از فن عند الخصم انتهی مرصبا
 مرصبا جزا که شد غرض گفتی و در سفتی جواب با صواب همین بود و پس اگر نمیدانند به بینند در کتاب رد المحتار
 حاشیه در مختار تصنیف مسلم مستند و مستند خود در ذیل بحث خواص نوشته که ما وقع فی زماننا فی اتباع
 عبد الوهاب الذین جنسهم جواسر مجذوق و قلعوا علیهم الحس من و کالوا نیتهم لدون مذنب احکامه
 کنتهم اعتقدوا انهم هم المسلمون و ان من خالف اعتقادهم هم مشرکون و استباحوا ذلک
 قتل احل السنة و قتل علما هم قتل کسرت الله تعالی شوکتهم و جرب بلادهم و ظفر بهم
 عساکر المسلمین عام ثلث و ثلثین و مائتین و الف انتهی بلفظه انجمیة زمان اگر منتقدان
 فهم دارند و می دانند که از برده مسند مستند و معتقد شایع هرگز دید بطالان همه با طیل شما از ابتدا تا انتها و ضمیمه و ضمیمه

کلام لطیف شهابی و ادشکار که اسامی قرن شصت و شصت شیخ نجدی و مجدد قرن شصت و شصت شیخ هندی هر دو
حدوث و محدث شریعتی ثالث عشر امام موجد و مجدد همین شریعت اند انهم ائمه و انهم هم المسلمون
و ان من خالف اعتقادهم مشرکون - و هرگاه اجمال تفصیلی که در بوارق مذکور و ابطال تفصیلی که
در صواعق مسطور نوعی ثابت گردیده که اعجوبه زمان را جای و م زدن و ران نمانده به تعرض رکاکتهای
بسیار و غرافتهای بیشمار که در گفتار اعجوبه روزگار واقع و برداشته اند ان طاهر و آشکار حاجتی نیست
لطیفه از غرافتهای اعجوبه زمان آنکه کبرای نجدیه مکه فرین سائر امت محمدیه متغلبه حسین پیغمبر
اهل سنت و علماء اهل سنت نوشته اند که یاد کردن اموات نبی باشد یا ولی به ندرت و وقت زیارت قبور
شکر است اعجوبه زمان بعد نقل اعتراض معترض که این عجب شرک است که در نماز داخل است سلام علیک
ایها النبی نوشته اند که عمر عبدالرسول چو این بود الفضول جابل بود که چندین میگفت که در خطب التوحید
اتباع فقط رسول الله صلی الله علیه و سلم بعینه است نه انشاء خطاب من حیث الخطاب انتهی تاجیه فوس
که حضرات نجدیه با جمعه از غایت غوایتها و غبا و تنها گو یا مصداق وان یرو کل ایه لایون منوا بها
گردیده اند از شروع شیوع نجدیت این حد و حیل و برزبانهای شان و رفع آن بر سینه منیان جاری
است رساله احتیاق الحق و ابطال الباطل معروف به ندائیه که باب اول آن مشتمل بر اثبات نداء و باب
دوم مشتمل بر رفع شکوک اعدا از ان مدعا باین نجدیه استهماری تمام یافته که یکی از نجدیه با اتفاق و دیگران
جواب آن نوشته در سنه ۱۲۳۰ هجری در کنگره مطبوع ساخته و ناشر سراج الایمان نهاده و در جواب آن رساله
شش سال بعد در دلی حلیه انطباع پوشیده و باین نجدیه بیشتر گردید و همچنین بجای دیگر این همه مذکور از
عمده جواب آن نه بر آمدن و باز همان قول مجروح را پیش آوردن چه حیثیت از کلام امام غزالی نه و صاحب
مواهب و علی قاری و غیرهم و از کتب فقها مثل در المختار و فتاوی عالمگیری و غیره و او حامی اعجوبه
بخوبی ظاهر برای اعجوبه زمان و گرد نشیتم از جمله این و آن اما خبری فکر صاحب نامه المسائل امام غیر جابل
خود باید نمود که در جواب سوال سبت و چهارم فرمود در التیحات خطاب برای رسانیدن سلام وارد شده
پس نابراین اگر کسی یا رسول الله بگوید برای رسانیدن درود یا سلام جائز است انشی ای اعجوبه زمان
امام غیر جابل شما ندای نبی را برای رسانیدن سلام خارج نماز از مشرق و مغرب بدلیل درود خطاب
در التیحات برای رسانیدن سلام جائز نوشته چه میفرمایند بلاحاظ این بیان که اعتراض معترض بجای

یا نبی و صاحب مائمه المسائل موافق دعوی کبرای تجدید مشرک گردید بانی لطیفه قوله اما کیفیت شیوع
 آن در هندوستان الی ان قال اکثر مضامین صراط مستقیم موافق مذاق متاخرین ایشان بود و اندامی آخره
اقول انسوس صدافسوس عجوز زمان اسپ و عرصه جواب دارند و اصل کتاب بولاق را از کسی نخواهند
 از اصل اعتراض عرض اغراض و در اطراف و جواب کلام اطناب سبب حساب بر بر بنظر نوی فهم ظاهر که در
 کتاب صراط مستقیم و غیره در ذیل بیان کیفیت شیوع تجدید است در هندوستان که با بر طریق شهرت
 و جمیعت حاصل گردید و بعد آن اشاعت فتنه تقویت الایمان مآذ تجدید مناقض صراط مستقیم بطور سید
 در عبارت بولاق موجود و تقویت الایمان را با صراط مستقیم نمجیدند و بغایت رنجیدند و عاقلان نهایت
 خندیدند که بت شکنی گاه بمسجذنی آتش + از مذہب تو گبر و مسلمان گله دارد و بهایان شوال شوری
 یا باین بی ملکی کجا آن افراط کجا این تفریط نفوذ بالمدین هزه الابطیل و الا فالیط انتی این بود اصل
 مرام درین مقام و حامی مولوی اسمعیل واجب بود و جواب آن بان التفاتی نه کرد و گوید که آنرا ندیدند و
 بیرون اکثر مضامین صراط مستقیم موافق مذاق صوفیه متاخرین و نقل اقوال شان پر خستند با آنکه
 استیصال اصل این شبهه در جواب نشر و حیانه الاناس بواقعی گردیده کلام درین مقام صرف در مناقضت
 تقویت الایمان با صراط مستقیم است بودن اکثر مضامین صراط مستقیم را موافق مذاق صوفیه متاخرین
 درین بحث چه دخل و تردید درینکه معتزل از متعبدین کلمات صوفیه متاخرین است یا بمجمله معضنین
 چه علاقه و توجیه بودن اکثر مضامین صراط مستقیم موافق مذاق صوفیه متاخرین چه مفید حال است
 و حواس درست ساخته ارشاد کنند که مناقضت هر دو کتاب واقعی است یا نه مثلاً در صراط مستقیم مرقوم
 که از باین بنای مناصب فیه ماذون مطلق در تصرف عالم مثال مشاهوت نمی باشند انتی بر طریق تقوی الایمان
 حق است یا باطل لطیفه برای تصحیح بیان صراط مستقیم که از صفی باز و هشتم تا صفی بیست و چهارم
 تطویل نموده و عبارات کتب تصوف و غیره آورده اینهمه تطویل اتباع صاحب نشر و صاحب بیان الایمان
 کرده با وجودیکه نوع او بام هر دو بزرگوار از طرد الطنوی و تلخیص الحق شکارا گردیده کار حیت و حیاء آن بود که
 جواب آن نوکر می نمود و بغیر جواب از ان باز عاده همان بیان مرد و سابق چه کار حیا است حالا بهر حال
 قصار باز تنبیه نمود و میشود کلام و مطلق تشبیه غیر اینها به انبیاء نیست بلکه کلام درین است که صاحب
 مصفی با ندان لوح قطرت مرشد خود از تحریر و تقریر و غیره بر مخلوق شدن بر کمالی مشابہت بجای

رسالت صلی الله علیه وسلم نداده جلاله تشبیه اودن کسی با نبوت صلی الله علیه وسلم و چنانکه در دیگران
موجب عیب نقصان است بتصریح آنکه دین نهایت بی ادبی است پس تشبیه غیر انبیاء انبیاء و صورت
یا سیرت که بعضی آیات آمده چگونه اعتراض از صراط مستقیم مندرج گردیده و صاحب نشر کفر بودن اثبات
کلام حقیقی برای غیر نبی اقرار کرده و همچنان صاحب صیانت لانا کفر بودن اثبات کلام شفاعی مسلم
داشته و این اقرار صراط مستقیم صاف و عیان است پس قطع نظر از آنکه از کتب مشهوره مثل شفا و توحید
عیاض و حاشیه خیالی و تفسیر غزینی و غیره با اختصاص این منصب بحکامه حضرت انبیاء ظاهر است و اثبات
آن برای غیر نبی ستازم اثبات نبوت برای آن غیر است بموجب قول صاحب نشر و صاحب صیانت لانا کفر
کفر صاحب صراط مستقیم ظاهر است و نیز از کتب حدیث و کلام ظاهراً هر که نزد جمهور نبوت بمعنی شریعت
است پس اثبات وحی شریعت برای کسی بلا واسطه نبی در پرده اثبات نبوت است برای آن و تحفه
اثنا عشریه هم گفته و آنکه گفته اند که فاطمه بنت اسد او وحی آمد و روئی است چنانکه فرموده که کسی سلاطین
قابل به نبوت فاطمه بنت اسد شده است و در شفا و توحید عیاض و غیره مجموعی را کافرم گفته اند پس
از مفاض بودن قلوب بعضی اولیاء بعضی فیوض از سبب فیاض بلا واسطه انبیاء چه کرده از کار بسته
گشوده و در باب عصمت از فوائد الفوائد آورده انبیاء واجب العصمة اولیاء جابر العصمة حال آنکه در صراط مستقیم
بتصریح گفته لا بد از آنجا فطرتی مثل محافظت انبیاء که مسمی بصبر است فائز میکنند الی آخره پس صاحب
صراط مستقیم که او را محافظت لابدیه و ثانیاً محاملت آن محافظت لابدیه برای محافظت انبیاء که او را کرده
ازین عبارت چه مناسبت دارد و مخالفت مولوی اسماعیل و صراط مستقیم با مذاهب اهل سنت و جماعت
که حسب تصریح صاحب تحفه اثنا عشریه تخصیص عصمت است بانبیاء ظاهر و منصوص جمله مذکوره است
و مفسر را بعد که نوشته و این خط نصیب انبیاء و حکماست و همین را عصمت نامند و حکم نمود این را
با آنچه گفته اندانی که اثبات وحی باطن و حکمت و وجاهت و عصمت مرغی انبیاء را مخالف سنت و ادعای
اختراع بدعت است چه بسیاری ازین امور در احادیث رسول مقبول علیه الصلوٰه و السلام و روایات
صحابه کبار منقول است چنانچه بر مذهب اهل حدیث پوشیده نیست از پیش انکار مخالفت مولوی اسماعیل
درین عقیده از اهل سنت و جماعت خطی بیش نیست و بعد از آنکه بودن تخصیص عصمت بانبیاء حسب
تصریح صاحب تحفه اثنا عشریه و غیره مذاهب اهل سنت و جماعت محقق گردیده قائم کردن دلیل بر خلاف آن

از مخالفت آن مذیب بیرون نمی گرداند و طرفه آنکه در نسخه آشنا عشریه موجود که صحابه با اجتماع معصوم
نه بودند لطیف صاحب بوارق که ذکر او و ظاهری نموده عجوبه زمان از صفحه ۲۸ تا صفحه ۳۸ بذکر مناقب
و محامد و دفع مطاعن او پرداخته که نهایت میکند در جواب او آنکه عجوبه زمان در همین آنجور که بر صفحه
۲۳۴ و غیره متناک جوم الشیاطین تصنیف شاه عبدالعزیز صاحب نموده در همان رجوع الشیاطین
موجود است و او و ظاهری و متابعاتش را از اهل سنت شمرده و در مرتبه از سفاهت است اهل سنت
از امتیاز و ک ساخته اند و باختلال عقل و فساد عقیده نسبت کرده الی آخر التثنیات لطیف
از صفحه ۳ تا صفحه ۵۵ که بذکر محامد این خرم ظاهری پرداخته قطع نظر از تطویل لاطاع ظاهری بودن
او مسلم داشته و بقول صاحب رجوع الشیاطین خارج بودن ظاهریه از اهل سنت ظاهری گردیده و بیرون
تطویل او بیسبب نموده نه بخشیده و از جمله کتب محوله او که خارج از این خاکان این وقت پیش نظر است
حال تصرف او باید دید که چند فقره تعریف نقل کرده و در همان کتاب که اجماع فقها بر تفصیل او
نقل نموده است نوسن جان نموده عبارتش این است و کان کثیر الوقوع فی العلماء المتقین
لا یکاد یسلم من لسانه احدی کثرت عنه القلوب و استهدف الفقهاء وقتئذ لواء
على قصه و رد و اقله و استمعوا على تضلیله و شنخوا علی و حذر و اسلاطینهم
الی آخره و بعد از آنست قال ابو العباس بن احمد لیس کان لسان بن خرم و سیف الحجاج یثقیل
و انما قال ذلك لکثرة وقوعه فی الایسته لطیفه صاحب بوارق که ذکر غلبه این خرم در باب
نرمیزه ذکر نموده و در نهایت شهرت است امام نووی در مقدمه صحیح مسلم نوشته و لم یصیب ابو محمد
ابن خرم الظاهری حیث جعل مثل ذلک انقطاعاً قاصداً فی الصحیحه و استردح الی ذلک
فی تقریر مذهب الفاسد فی اباحتهم الملامی و زعم انه لم یصح فی تحریرها حدیث
الی آخره عجوبه زمان بسوی آن التعلانی نکردند حال را و یاتی که درباره نسق و کفر مباشر و منج نر امیر
و ملاهی و رعایه الکلام در بحث حال شاه ارسل نهشته یاد نموده ارشاد کنند که وجوب ردایات منقول
و مقبوله شاکر و منق ابن خرم لازم میگردد و یانه لطیف بر صفحه ۵۴ اعتراض بر تم گردیدن ابن خرم
منجمله تلامذه ابن خرم به نهایت زبان و رازی پیش کرده و نشان آن و قاصحت است و بس نسخ مکتوب
بوارق جایجا موجود در همه ما این فتم را منجمله تلامذه این تمییه شمرده اند و در نسخی مطبوعه که تقدیم و ناخر اوراق

اهل مطيع بطور رسیده در همان قرب خود صاحب بوارق در رساله کمال فی بحث عند الرجال حسیح
آن فیه موده بودند چون آن رساله شهرت رسیده این حضرات را بایه تفاخر گردیده لطیفه
اصفی ^ص صاحب ^ص ذکر مناقب این تمیمه دفع مطاعن او تطویل نموده و در نسبت شقاوت
از جانب بر صاحب بوارق کمال تکبر کرده حالش اینک علامه ابن حجر می که از مستندین اوست و در
منظوم موده قلت من هو ابن تمیمه حتی یظن الیه اویعول فی شئی من امور الدین علیه
و علی هو الاکمال قال جماعة من الائمة الذین تعقبوا کلماته القاسده و حجة الکاسده حتی اظهروا
عوار سقطاته و بیاختار او ثامنه و غلطاته کالغیر این جماعة بعد ازله الله و اغواه والیه و از
اکثری و از گروه و بویه من بهوة الاخترا و الکذب ما عقبه الموان و اوجب له اکثران و
لله تصدی شیخ الاسلام عالم الانام بالجمع علی جلالة و امامته الشیخ البکی قدس الله
روحہ لاد علیه فی تصنیف مستقل له افادین و اجاد و اصحاب و اوضح بیا به حجة طریق
الاصواب و شکرا لله مسعاه و من عجایب الوجود ما تجاسر علیه بعض السعداء من احسن بکلمة
فغیر فی وجهه مخدراته الحسنان و اتی بما دلی علی جملته و اظهر به عدم فضله لکن اذا غلبت
الشقاوة استحكمت العبادة و ما وقع من ابن تمیمه و انکان عشرة لا تقبل ابدانیه
یستمر علیه شومها و و اما سر مدالین تعجیب فانه سولت نفسه و هو اهل و شیطان انه
ضرب مع المجتهدین بسهم صائب و ما و ربه المحروم انه لا یفنی المعاصی او خالف
اسماعهم فی مسائل کثیرة و تدارک علی میثم سیما الخلفاء الراشدین باقرضا
خفیة شهيرة و اتی من نحو بده احسن افات بما یجمل الاسماع و تنفر منه الطبایع حتی
تجاوز الی اجتناب الاقدیس قنب الیه العظام بما اظهره للعامة علی المناظرین و دعوی
ابجته و التجیم و تفصیل من لم یعتقد ذلک من المتقدمین و المتأخرین حتی قام علماء
عصره و الزموا السلطان تقبله اوجب او قرو فجب الی ان مات و خدمت تلک البدع و رأت
تلک النظلمات الی آخره ای اعجوبه زمان به بینید قول مستند و معتد خود را و حق ابن تمیمه و از
غیظ و غضب جاهلان بر صاحب بوارق درین خصوص که موده اند نادوم و پیشیمان شود اگر خطی از حیا
دارید که صاحب بوارق جزئی زائد از آن نه نوشته و این مسحت در رساله تبعید الشیاطین و غیره بتفصیل تمام موجود

من شأنه نظرها و آنچه نسبت تحریر سفرهای زیارت نوشته که انکار این ناصر بن جهمان مدعی
این اتهام مشهور حالش اینکه قطع نظر از آنکه مجرد نفی و انکار الفساد و جنب روایت و شهادت عدل
و اخبار مستلزم کذب آن ابرار نتواند شد قیم طریق و این قیم در اعانه سفر زیارت بسوی قبر عظم
مخالف توحید و مضاد دین اسلام قرار داده چنانچه در تبیین شیطان خلاصه اعانه مرقوم و من عظم
کید الشیطان انه یضرب الابل الشکر قبر عظم لعل الیبت من ثم یجعله قنایا الی قوله و اسفر الیه
ان قال معظم بالضرورة من دین الاسلام انه مضاد لما تعبت السیر برسول صلی الله علیه و آله
و سلم من تجرید التوحید الی آخره چنانکه ایچیز زبان آنکه از شرح شفافه نعم علی نقل کرده و
عباری که خود در آن ملا علی قاری نسبت تحریر سفر بسوی ابن تیمیه نالای آن بلا فصل بصیغه تحقیق فرموده
نوش جان نموده و قافله این یمتیه من الحنا بله حیث حرم سفر لریاره لیس علی صدر لیس
علیه و سلم کما افطر غیره حیث قال کون الزیارة فتره معلوم من الدین بالضرورة و بجا حد
تکوم علیه بالکفر و فعل الثانی اقرب الی الصواب الی آخره و آنچه در بیان نسبت تمیم و اثبات
جهت نوشته که محض اقرار است و قوش باجری نصوص اسما و صفات بر ظاهر موافق اقوال قدما
است حالش آنکه مستندین ایچیز زبان این نسبت بسوی او ثابت کرده اند از آنجمله محقق دوانی در
شهره عقائد فرموده و لابن تیمیه ابی العباس احمد و اصحابه بسبب عظیم الی اثبات الجهمه و مبالغه
فی الفساح فی نفسیه و رایت فی بعض تصانیفه که لا فرق عند بدایته العقل بین ان یقال
هو معذور او یقال ظلمته فی جمیع الائمة فاحده و نسب النافین الی التصلیل مع علو کفیه
الغفلیة و العقلیة الی آخره و امام یافعی در راه الجنان نوشته و کان الذی ادعی علیه بمجرانه یقول
ان الرحمن علی العرش استوی حقیقه و انه یتکلم بحرف و صوت ثم نویدی بدشوق و غیره من کان
علی عقیدت بن تیمیه حل ماله و و منه الی آخره و قیم طریق بن تیمیه این قیم در اعانه سفر زیارت شیطان
بحسبیه ازمنه هیچ الاطلا و احب بودن اثبات جهت از شرع و قتل او و چنانچه در تبیین
الشیطان مرقوم و بن البهلا بالیسب عامه بجمیع الفلاسفة فان الفلاسفة من شیطان لا یقتضی
ذلک فان معناها محبة الحکمة الی ان تالی حتمیل این
لم یستل من الفلاسفة تقدم الافلاک غیر ارسطو و اصفی و الاساطین

متبله كانوا يقولون بحروثة واشبات الصانع ومبايعة للعالم وانه فوق العالم وفوق السموات
بذاته كساحك البوا الوليد رشيد في كتاب مناهج الادلة وهو اعلم الناس في زمانه بمقالاتهم
فقال في القول في البجته واما هذه المصنف فلم ينزل اهل الشريعة من اول الاشياء منها
لله سبحانه حتى نفيها المعتزلة ثم تبعضهم على نفيها متاخر والاشاعة كابي المعالي ومن
اقتدى بقوله الى ان قال اشرايع كلها مبينة على ان الله تعالى في السماوان منه نزل
الملائكة بالوحى الى النبيين وان من السموات نزلت الكتب واليه كان الاسرار بالنبى صلى الله عليه
سلم وجميع الحكماء قد اتفقوا على ان الله والملائكة في السما كما اتفقت جميع الشرائع على ذلك
ثم ذكر تقرير ذلك بالقول وبين بطلان الشبهة التي لاجلها نفى البجته ومن وافقهم فقد
خلص ذلك من هذا ان اشبات البجته واجب بالبشرع والعقل وان الباطل البطل الشرائع
الى آخره وقطع نظر ازان ايجته ودين باب العجز به زمان قولش قرار وادنه وازا موافق اقوال قدما كفتنه
بني اجازي نصوص اسما ووصفات بزطاهر انهم حمل بحث ست كه حسب تحقيق محققين مستدين اعجز
مذهب قدما حمل بزطاهر نه بوده مذهب شان باوجود تنزيه اجب جهت تفويض مراد نصوص بحضرت شايخ
بوده كه اين الله تاويل اجبلى مى نويسند و مذهب متاخرين يقيمين مراد است كه آيات تاويل تفصيلي نوشته اند
پس اصل تاويل عدم اجزاي بزطاهر نه و متفق پس اين مذهب ثالث مخالف هر دو مذهب قدما
ومتاخرين ست در شرح موافق در جواب تاكين جهت فرموده و الجواب انها عوايهر عظيمه لا تعارض
التيهيات الدالة على نفى البجته والمكان و منها تعارض الدليلان وجب العمل بهما
ما كن فيس اول انطوا هر اما احب مالا ويفوض تفصيله الى الله تعالى كما هو راس من تعيف
على الاثمة وعليه اكثر السلف كما روى عن احمد الاستواء معلوم واليكيفية مجهولة والبحث
عنها بدعة واما تفصيل كما هو راس طائفة الى آخره امام يافعى و مرآة الجنان تفصيل
اين سلف فرموده و نوشته و اما قول الخصوم مذهبنا مذهب السلف نه احب من
مذهب السلف فان السلف ما خالفوا مذهب الخلف الا بعد رم ذكرهم لتاويل
من اعتقاد تنزيه الله تعالى عن سمات الخلق من التجيم والمكان والحركة وسائر
سماة اجبدوث و قليل منهم وافق جمهور السلف في التاويل و قليل من الخلف

واتفق جمهور السلف في عدم ذكرهم التاويل كل هذا كما هو الامام محي الدين في شرح المسلم
 والعجب كل العجب كيف يقولون مذهبا مذهب السلف وهذا امام المحققين من السلف
 وانما خلف مالك بن النضر قول رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ينزل
 ربنا كل ليلة الى السماء الدنيا بتاويلين انوى هؤلاء الخصوم يتوهم
 انهم ما علموا وادري بالتحقيق واقترب الى التوفيق مما ذكرنا من الاولياء العارفين
 والعلماء العاملين كلابل جمل واسهل الظواهر وما فهموا استحقاقها بالبرهان
 القاطع الى اخره ملخصا وانما من اسلاط على قارى روح نقل نووه حاشي انكم بين ملاط على قارى
 دريك مقام فرقة وشرح فقه اكبر مطابق عبارات منقولة نوشته اند اما انچه همان ملاط على قارى
 مقامات از فرقة وشرح فقه اكبر نوشته اند از ان رواين بيان ثبوت است ودر فرقة نبيل حديث ينزل
 ربنا بتاويلين وبقا الى كل ليلة الى السماء الدنيا نوشته قال النووي في شرح مسلم في هذا الحديث
 وشبهه من احاديث الصفحات وآياتها مذهب ان مشهوران فمذهب جمهور السلف وبعض المتكلمين
 الايمان بحقيقة ما على ما يليق به تعالى دون ظاهرها المتعارف في حقنا ولا تتكلم في تاويلها مع
 اعتقادنا من نزيه الله سبحانه عن سائر سمات المحدث والثاني مذهب المتكلمين وجماعة من السلف
 ومعهم محكي عن مالك والاذاعي انما يتاويل على ما يليق بهما بحسب بواطنها فعليه انخير موول
 بتاويلين مذكورين وبكلامه كلام الشيخ الرياني اني اسحق الشيرازي واما احمد بن محمد بن العزيم
 وغيرهم من ائمتنا وغيرهم تعلم ان المذهبين متفقان على صرف تلك الظواهر كما هي
 والصورة والشخص والرجل والقدم والوجه واليد والاسطوانة على العرش والكون في
 السماء وغير ذلك مما يفهمه ظاهرها لما يلزم عليه من محالات قطعيت البطلان
 تشلزم اشياء مكفرة بالاجماع فاضطر لذلك جميع المخلف والسلف الى صرف اللفظ
 عن ظاهره وانما انشغلوا به تصرف عن ظاهره معتقدين انصافه سبحانه بما يليق بحاله
 وعظمت من غيب ان ناوله بشي آخر وهو مذهب اكثر اهل السلف وفيه تاويل
 اجسام الى ادب تاويل بشي آخر وهو مذهب اكثر اهل الخلف وهو تاويل تفصيلي ولم يردوا
 بذلك مخالفة السلف الصالح معاذ الله ان نطق بحسب ذلك وانما وقعت الضرورة

في ابرئ منهم لذلك كثرة الجحيمه والجحيمه وغيرهما من فرق الضلال واستيلاهم على
 عقول العامة قصدوا بذلك روجعهم ويطمان قلوبهم ومن ثم اعتمدت تركيب منهم وقالوا لو كانا
 على ما كان عليه السلف الصالح من صفاء العقائد وعدم الباطلين في زمنهم لم نخش
 في شئ من ذلك وقد علمت ان ما نكوا والافراعي وهما من كبار السلف اولوا السجد حيث ناولا
 تفصيلا وكذلك سفيان الثوري اول الاستوار على العرش بقصد امره ونظيره ثم استوى
 الى السماء اى قصد اليها ومنهم الامام جعفر الصادق بل قال جمع منهم ومن اختلف ان
 مقتضى الجحيمه كافرا صرح به العراقي وقال انه قول بلال حقيقه وما لك والشافعي والاشعري رح
 والباقلاني وقد اتفقت سائر الفرق على تاويل نحو وهو معكم يكون من يخفى ثلثه الا هو
 رابعه حكاياه فايضا تولوا قديم وجه الله ونحن اقرب اليه من حبل الوريد وقلب
 المؤمن بين اصبعين من اصابع الرحمن والكبر الاسود يمان الله في الارض وهذا الاتفاق بين
 لك صحت ما اختاره المحققون ان الوقف على الراشدين في العلم لا بجماله قلت اجمعه على ان الوقف
 على الاثنى عشر وهدوا وقفه وقالا لازما وهو الظاهر لان المرافعات اديل معناه الذي اراده الله تعالى
 وهو في الحقيقه لا يعل الا الاثنى عشر وكل من تكلم فيه تكلم بحسب ما ظفر له ولم يقدر حقه
 ان يقول ان هذا التاويل هو ادعاء حجب ما نفى التحقيق الخلاف لفظه ولهذا
 اخذ تركيبون من محققه المتأخرين عدم تعيين التاويل في شئ من الاشياء
 ويكلمون تعيين المرافعات على قياسه وهذا التوسط بين المذهبين وتلذذ من التبيين
 واخذ ارباب الحديث العبد توسط آخر فقال امكن التاويل من المجاز البين الشائع
 فاحتج سلوكه من غير توقف او من المجاز البعيد الشاذ فاحتج تركه وان استوس
 الامران فلا خلاف في جواز عدم مسئلة فقيته والامر فيها ليس باخطر لجنبه
 المفسرين قلت احتج التوقف فيما عدم ترجيح احدي الجانبين مع ان التوقف في قول
 السلف ومنهم الامام الاعظم والعدا على انتهى وتساويهما في زمان انك حجبهما
 في بعض الاسماء وصفات رايها هزم الفقيه الى استدما قه رادوه ويراسه اشياء اخرى
 انه قد اذله في بعض شئ مستماني نموده وعبدت اما السلف الذين لم يتبعوا اللسان

ولا تخبرهم بالمشيئة اى آخره نقل نموده اين چه جرات و چه وقاحت است از همان مقام همان
ملک و محل ظاهر که در صفات خبریه مثل يد و وجه و رسل و و فرقه بود و بعض تاويل مى نمودند و بعض
توقف مى فرمودند و ميگفتند که اسماعلى اين الفاظ نمى دانيم و جماعتى از متاخرين بر خلاف اعتقاد
سلف زيادت بر قول سلف نموده قابل اجرا بر ظاهر شده و تشبيه صرف اقتاد و عبارات قابل
اينکه و ماورد و انچه فيه فاضل قوافى است و فوقيتين من اهل علم و وجه بجهل الوجه
ذالك و منهم من توقف فى التاويل و قال عرفنا بيقض العقل ان الله ليس كشيء فلا
يشبه شيئا من المخلوقات ولا يشبهه شئ منها و قطعنا بذلك الا اننا لانعرف معنى
اللفظ الوارد فيه مثل قوله تعالى الرحمن على العرش استوى و خلقت بيدى و جارى ركب
الى غير ذلك و لسا مكلفين بمعرفته تفسير هذه الآيات و تاويلها بل التكليف متدور
بالاعتقاد بانه لا شبهه يك له و ليس كشيء و ذالك قد اشتهرنا به يفتينا ثم ان
جسماته من المتأخرين زادوا على ما قالت السلف فقالوا لا بد من احسانا على ظاهرها
و القول بتفسيرها كسر و روت من عينة تصرف للتاويل و لا توقف فى الظاهر فوقعوا فى تشبيه
الصرف و ذالك على خلاف ما اعتقده السلف الى آخره از اين عبارات ظاهر که قول اجرا بر ظاهر قولى است
مخالف سلف محترع جماعتى از متاخرين که بسبب آن و تشبيه صرف واقع شده اند و عبارات ديگر که نقل
کرده فاما احمد بن حنبل اى آخر آن عبارات اين است قالوا لما توقفتنا على تفسير الآية و تاويلها لا امرين
احمد بن المنج الوارد فى التنزيل فى قوله تعالى فاما الذين فتنوا بجهنم فحينئذ يفتبعون ماتنتا
هذه فتمن فتمن من الزيف و الثاني ان التاويل امر مطلق بالاتفاق و القول فى صفات البارى تعالى
بالظن غير جائز فربما اوتينا الآية على غير مراد البارى تعالى فوقعنا فى الزيف بل نقول كما قال الرسول
صلى الله عليه و آله و سلم يا ايها الذين آمنوا لا تمشوا على الارض اسرها و لا تمشوا على الارض اسرها
ذالك اوليس من شرط الايمان و اركانها از اين عبارات ظاهر که اين قدما احمد بن حنبل و غيره توقف
دارند بر تفسير و هم از تاويل و دخل ميادند از ادواتها و تفويض ميکنند علم آن مسيوى حق سبحانه
و نيز در بيان مقام از علم و محل اجرا بر ظاهر را ندب شبهه حشو به قرار داده آيا ما در و نه التنزيل من
الاستواء و اليمين و الوجه و الجحيم و الايمان و الفوقية و غير ذالك فاجبه و ما بسبب ظاهرها

اعنی مایفهم عند الاطلاق الی آخر پس اجار بر ظاهر را مذہب قدما قرار دادن و باز جواب که نقل نمودن همان مثل است چه دلاوریست و زوی که بکف چراغ داروین و آنچه از عیثه الطالبيين نقل نموده حاشا آنکه قولیکه از ابن تیمیہ در شرح عقائد جلالی و مرآة الجنان امام یافعی و غیره منقول و عبارات منقولہ غیثه الطالبيين نیست و همچنان آنچه براس تصحیح عقیده او اعجوبه زمان نسبت بقدر ناموفق یعنی اجار بر ظاهر پس آوردنش درین بحث مثبت دعوی او نیست و علی ای تقدیر امام یافعی رجوع حضرت غوث الثقلین از قول جهت در مرآة الجنان نقل فرموده اند و نسبت توهمین خلفاء را شدین را جانب ابن تیمیہ که انفراد آورده حاشا آنکه نقلش از معتزین او ثابت است چنانچه از علامه بن حجر مکی سابقا درین رساله بهم مرقوم گردیده و آنچه نسبت تحریرات بسکی و غیره نوشته که این تحریرات از طرفین بر داب بحث علماء بوده بطور تحریرات اهل سنت بمقابلہ فرق ضالہ منشأ این جرات یا جهالت است یا کمال و قناعت قطع نظر از آنچه در مباحث حال ضلالت او منقول شده باز باید شنید امام یافعی فرموده و له مسائل غریبه انکر علیہا فیما حسن بسببها ما بنیة لمذہب اهل السنة و الجماعة و من اقمها نسیب عن زیادة قبر البیہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و طعن فی مشایخ الصوفیة العارفین کحجۃ الاسلام الغزالی و الامام القشیری و الشیخ الشاذلی و خلائق من اولیاء اللہ الکبار و کذلک ما قد عرف من مذہب کسالة الطلاق و غیر ما و کذلک عقیدتہ فی الجنتہ و ما نقل عنہ فیما من الاقوال الباطلة و غیر ذلک ما ہو معروف فی مذہبہ الی آخره آنچه منقول عبارات بعض کتب در مناقب و تطویل نموده قطع نظر از آنکه کتب مذکورہ این وقت موجود نیست اتحوا از نقل این طائفہ خصوصاً اعجوبه زمان بسبب ظهور کثرتہ تصرف و تحریف ایشان مرتفع حاشا آنیکہ از مجربان کمالات و اقوال باطلہ او که نقل آنها بر روایات کتب مشہورہ ثقات از معتزین این طائفہ مثل شرح عقائد جلالی و تاریخ یافعی و غیره ثابت است چگونه حق و صحیح خواهد گردید و مسکین ابن تیمیہ خود فرموده اند مسلم له باب الاحتفاظ والاتقان مطعون علیہ فی عقائد الایمان + و محقق دوانی ہم بعد نقل مقولہ او در حجت فرموده مع علو کعبہ فی العلوم العقلیة و النقلیة و در ثبوت حجت بر کس بعد ارجاع دعوی و تحکیم شریعت غیر او تحقیق دعوی و لزوم و مجروح گردیدن مدعا علیہ تھا و حکم اہل حل و عقد آنوقت و اجار سلطان اہل اسلام آن حکم را نقل نموده اند و ناخلفین مشہور

از یہاں وقت آن واقعہ را مثل ستارہ الدین احمد بن عبد الوہاب نویری وغیرہ تالیف وقت بہ تفصیل
 غراب و عو و کلاب نزو اولی الاباب صغفی از تہی لہ فی بابہ ورفہ تمام باب نقل نقل کر دو و قول
 معاصرین و اقوان کہ در حق طائفہ علماء و لیل بر انقصاں شان بناتہ محاش است کہ انقول بہ ثبوت ہر
 و حکم سلاطین بکس و غیرہ بموجب فتویٰ علماء اہل حل و عقد آنوقت بعد تحقیق و لازمہ مجروح گردید کہ می از ہر
 نیست و بیشک موجب اخطا و ارتباہ انتہا است در رسانہ تبعید الشیاطین و اضر النبیین ہم این بحث
 مذکور کہ بہ نظر حضرات بخیرہ رسیدہ عجایب اسماعیلیہ کہ درین بحث قطعی کلام میکنند و مبنیہ کہ امام شان
 مستحق مدح شان و ایضاً حق تشریح حق سبحانہ را از زمان و مکان و جهت و محل بدعات حقیقہ نمودہ
 و دواعی مخالفت اہل سنت بر ناصیہ خود منادہ کہ تحفہ اثنا عشریہ ہای اثبات آن کافی است اسماعیلیہ
 ما حق آن بچارہ و دیگر متبوعان خود را بر زور و غل اہل سنت می نمایند و از انجا کہ خلاف واقع و خلاف راہ
 متبوعان شان است کلام شان ہر جا کہ برسی نمی شنید و روی راستی نمی بیند **حق**
 مقلد صاحب ہستی المقال است الی آخرہ اقول علماں انیکہ این قول مؤید است بقول شاہ عبدالغفر صاحب
 در مکتوب کہ داخل است در رسالہ مکاتیب جمع کردہ مولوی رفیع الدین خان صاحب محدث مراد آبادی
 و عبارتش انیکہ کلام ابن تیمیہ فی منع استنہ و غیرہ موافق جد الاسیما فی تفسیر حق اصل است
 اسلحہ آخرہ پس انہیہ طعن و تشنیع اعجمیہ بموجب است بشاہ صاحب علیہ الرحمہ و نقل اعجمی بسبب
 کثرت ظہور خیانت و تحریف و تصرف در نقل قابل اعتبار نیست و ہر گاہ یکہ ابن تیمیہ و اتباع او را در
 انکار تشریح حضرت حق سبحانہ اینہما چہ آہنا است اگر در حق اہلبیت چیرے گوید چہ بعید و اگر نہ گویند
 او را نجات از عذاب نسیب فائدہ کافی است برای اثبات مذہب ابن تیمیہ و ابن قیم بچہ مترجم
 بہ تبیین الشیطان خلاصہ اعانتہ اللہ تعالیٰ و آخر فصل یک طلاق کردن سہ طلاق کہ یا تہلغ ابن تیمیہ
 کہ بسبب این حکم ما خود و مجوس گردیدہ بود و تطویل بسیار نمودہ نوشتہ اند مترجم کتاب کہ مولف نے
 ایک خبر واحد طاووس سے نہ اور کیا راہ حدیثوں کو مانا اور نہ حضرت عمر رضی اللہ عنہ کے ساتھ اکابر صحابہ کا
 اجماع پذیر فرمایا انجام کو تین طلاقوں کے ایک کرنے میں یہ تقریر پیش کی جو نہایت پوچھ ہے
 عذر جہالت شرعاً مفید نہیں ہوتا پس طلاق تین ہی ہونگی خواہ کسی طرح سے ویسے اور چنانچہ
 بر صفحہ ۳۸ از تہذیب الایمان مضبوط بر علی مسطورہ مترجم صاحب از شیعہ اسماعیلیہ اند

لطیفه از صفی بن احمد است: اتوال شاه و قمره و ازاله و دعوی موافقت سک طریق محققین فقه و محدثین
 و انکار از مخالفت اهل سنت و جماعت نموده و در بعضی مقامات بتقلید دیگر عبارات از آن کتب پرداخته و در
 بعضی مقامات تاویلات بعیده و تخیلات غیر سدیده پیش ساخته غشامه جمالی این امور زیاده است و قاضی
 و خلاف آن بر هر عاقل ظاهر جواب نقل دیگر عبارات آنکه صاحب بوارق خود فرموده که خود را از دیگر
 تصنیفات نشان بر روان مطالب پی توان برو و اصل اثبات و استقامت را بدست خط نیند و در جواب
 تاویلات رکبیکه آنکه بقول صاحب تنقید احتمال تاویل در وقت مناظره دلیل غیر دبیچاری و شمار چهل تاویلات
 است لطیفه در بوارق حمیدیه فرموده در تصانیف نشان کلمات ظاهر این نقل یافته گویم با س
 دیگر خلاصه آنهم یافته میشود الی آخره اعجوبه زمان فرمودند که شاه صاحب را از ظاهر بی چه مناسبت
 مخالفت نشان با ظاهر بی در عقد البجید شرح انج باید دید که این رد را بقول صاحب بوارق چه مناسبت
 و نقل یافتن کلمات ظاهر این در تصانیف نشان با وجود یافته شدن خلاف آن در جوابا سبب دیگر
 از مخالفت ظاهر بی در عقد البجید چگونه مرتفع گردیده که بی محابا حکم اقتراصا در نموده **فقط**
 انتباه را از اول تا آخر دیده شد اثری از این عبارت در آن نیست انج اقول جواب این و جماعت
 و جرات که گویا انکار از وجود شمس بر فرد روشن است چه توان داد لیکن بهایست تسلی ناظران که انکار
 این منکر حیران خواهند بود گفته می شود که حال جرات این کس آنکه در بوارق که از از این استخفاف
 معنی قرون ثلثه منقول بوده قرن ثالث قرن حضرت عثمان بعد از آن اختلاف فضا واقع شده
 و غشامه ظاهر گردید انج اعجوبه زمان فرمودند موجبش از تحریف است یا سهو قلم ناخ حالا کلام این
 عبارت در بیان حقیقی قرون ثلثه و نسخه مطبوعه برلی که هم با تمام کبری متقدین حدیث از اله تبیین تمام از نسخ نشان
 متقدین صاحب از اله دست گردید و چون اسامی موجود است اما آنچه بر فرض صحت نقل عام موافقت در آن متقدین
 فقهار محمد شین نموده و عبارت پی چند نقل کرده در آن صورت قابل ذکر بوده که در احوال متقدین
 قول انتباه حکم بدخول در قول حق سبحان نام آتینا هم کتاب من قبله و جرمی بود و حال این حکم
 آنکه بر تقدیر صحت کبر صاحب انتباه را در زمره مشرکین و اهل میاب و از انجمله شیخ محمد که اس
 رئیس کبر صاحب انتباه است در سکا تیب خود فرموده ما مقلدان را نمی رسد که بقتضای
 عمل که در جوده در آستان نمایم الی آخره اعجوبه زمان فرمایند که شیخ محمد هم فعل در حکم صاحب

استند باین لطیفه در قره که توین شان انکه زوی الاخرام از هر دو فریق اشاعره مشکلمان و مشکلمان
 و رفیع شان مصنف مسطورا عجوبه زمان را بر نقلش نهایت غضب آمده که با وجود انکه صحت نقل
 توین شان صاحب قره را موجب برپاوی آخره مائل قرار داده اما توین محض شان و مشکلمان هیچگونه
 بیجا معلوم نگردیده لطیفه در قره که بعد نقل جواب اشاعره از شباهت غارت بے اعتمادی آن
 بیان فرموده اعجوبه زمان این قدر انصاف نموده که مفاد کلام عدم اعتماد بر اعجوبه اشاعره نهاده
 گوارث ثبوت بتخصیص شان حضرت مرتضوی انکار ساخته و از توین قدر مطلب صاحب یواری که
 بیان عدم تقید صاحب قره به پنج تن است ظاهر و باهر لطیفه در قره که برای اثبات کثرت ثبوت
 بتبع بکثرت اتباع مسطور که اتباع شیخین اهل سنت اند و از حدیث مرتضی سه فرقه ضاله زیدیه
 و امامیه اسماعیلیه برآمد که هیچ تخصیص نکرد در برهم زدن دین محمدی از اعجوبه زمان بر ذکر این
 عبارت نهایت غضبناک گردیدند و زبان خود به کلمات سب و شتم آلودند اما اصلا بمعانی الفاظ
 هم نرسیدند قطع نظر از دیگر خدشات آنچه تخصیص اهل سنت با اتباع شیخین و تخصیص به فرقه
 ضاله بذریع حضرت مرتضی در این عبارت مذکور است که تو اصحاب بدان متفوه و دروا
 بسبب عدم تمیز و تفرقه و استن و نصیب اهل سنت باین کلیت طعن می نمایند صاحب تحفه
 حاجی بکمال شرم و عار غارت از حصر و عدید و بدعیمات مسطوره می پردازد که اتباع حضرت مرتضی
 نیست مگر اهل سنت و جماعت و نیست اهل سنت و جماعت مگر امام همان فرقه رشیده علی زین الدین است
 اتباع مرتضی را سفایر تے با اتباع شیخین و حاشا که سه فرقه ضاله از دیت مرتضی باشند در اصل
 اینهمه فرقه عموما دیت عبداللہ بن سبا هستند و زیدیه ضاله از دیت جبار و دغیره و اسماعیلیه
 از دیت عبداللہ بن میمون قداح امامیه از دیت شاهین و شیطان اطلاق و غیر هم بعض
 عبارات تحفه اثنا عشریه براسے تسلی خاطر عوام و سوقیه نوشته میشود و ریاب اول العبه
 تفصیل فتنه عبداللہ بن سبا نوشته پس لشکریان حضرت امیر بسبب و وقبول و سوسه این
 شیطان بعین چهار فرقه شدند اول فرقه شیعه اولی و شیعه مخلصین که پیشوایان اهل سنت
 جماعت اند و بر رویش جناب مرتضوی الی آخره مائل و اینها را شیعه اولی و شیعه مخلصین
 نامند و بعد ذکر سه فوقه نوشته از اینجا معلوم شد که اصول ارباب شیعه سه فرقه اند و از

همه در یک وقت پیدا شده اند و بانی سبانی این هر سه همان یک یهودی خبیث باطن نفاق پیشه بود
که هر یک را بر رنگ دیگر فرقت دهد و دام دیگر کشیده و نیز در آن نوشته و عجب است که تا حال نزد شیعه
سبیه فرقه نو اصب از اهل سنت که شیعه خاص جناب مرتضوی اند و همیشه بانواصب شام و عراق
مجاهدات سیفی و سنانی و مناظرات علمی و سنانی نموده اند و حضرت شعار شریعت و از آنکه بدعات مروی
کرده آمده اند و نو اصب را بدترین کلمه گویان و سرکلاپ و خنازیر میدانند تمیز نمی شود و چهاران نوشته
اول کسیکه بشیعه لقب شده جماعت از مجابین هم انصافاً تابعین ایشان با حسان اند که متابعت و
بسیادت حضرت مرتضی نمودند و در جواب کید سبت و تحقیر نوشته اتباع اهل سنت البته موجب نجات
است لیکن باید که اتباع اهل بیت کدام فرق و اتباع مغویان و اناک که خود را بنا بر اعتراض سقا
بر دهن اهل بیت می بستند و از اسم و آئین شان دور افتاده که در مقامی آخر ماقال بلکه احمق با اتباع
ندید اهل سنت است که جناب امیر و دیگران که اظهار برانند سب بودند و با ابو حنیفه و مالک رحم
ملاطفت داشتند و اجازت و رس و فتوی بخشیدند و روسای اهل سنت تکریم یافته اهل بیت نموده اند
و از ایشان اصول مذہب اخذ نموده الی آخره و در جواب کید چهل و سوم نوشته شیعه حقیقی
مرتضی علی احسانت و جماعه اند که بر روش آنجناب میروند و با کسی بنیستند و در عقائد و اعمال اتباع
قرآن و حدیث و سیرت آنجناب می نمایند و سابقا گذشت که در اصل این لقب خاص بشیعه اولی بود
که پیشوایان اهل سنت و جماعه اند رفته رفته بسبب احتمال متخللین این لقب از ایشان مترک شد
الی آخره با بجه بسیارست شواهد این باب در آن کتاب و استیعاب باعث اطناپ ازین قدر که مذکور
شد نظایر هر مدیخه و روح آن مقوله از دیدن اهل سنت بر و اولی الالباب و برای تسکین طبایع
اسماعیلیه نوشته میشود که مولوی اسمعیل هم در صراط مستقیم راه مخالفت قره می نمودند و نوشتند حضرت
مرتضی را یکینوع تفصیل جبرائیل بنجین ثابت است و آن تفصیل بحجت کثرت اتباع ایشان و بواسطه
مقامات و ولایت بل سایر خدمات است مثل قطبیت و غوثیت و ابدالیت و غیره با همه از عهد کرامت
مرتضی تا الانقراض دنیا و اسطیثان است و در سلطنت سلاطین و امارت امرای ایشان
و حتی است که بر سیاحان عالم ملکوت مخفی نیست لطیفه مذکور اگر در اولاد حضرت مرتضی اجاب
اعلام شده اند و غرض ایشان نیز پیدا شده اند که مصدر اضلال عالم گردند و فتنه اسماعیلیه

واما میرزا دید و تبارخ قریب صد علوی را توان یافت که خروج کرده عالمی را بر پا و او را خرم خود نیز
 بر باد رفته اند و از اولاد شیخین بنحسب سیدانشان لاکه هدی الی آخره اجماع بزمان از غایت وقاحت اهل
 ولایت این مقوله بر تفسیر نمودن این عبارت را چه علاج است حال بودن اولاد مرتضی مصداق اضلال
 عالم و انتشار اما عیلمت آنکه صاحب تحفه صحت نوشته که اسماعیل بن جعفر قبل از پدر وفات یافت و سواى محمد
 اولاد نگذاشت و این محمد در بغداد اولاد مردود در جهان است که چون اسماعیل بن جعفر حضور جعفر وفات یافت
 پسری گذاشت که او را محمد می گفتند و او همراه حضرت صادق که جدا میشد به بغداد آمد و وفات یافت
 او را اعلام بود مبارک نام مشهور بنحو نویسی و نقش و نگار و دست کاری عبدالمدین میمون قبل از اسلام او را
 باطلاقات نمود و بعد وفات حضرت صادق ظاهر نمود که من از شیعه محمد ام که مولای تو بود بعد از مصداق
 بسیار در خلوت یاد گفت که نزد من بعضی اسم را مکتوم است از جانب مولای تو که هرگز بر دیگر ظاهر نشود
 پس بیان مقصودات قرآنی موافق فلاسفه آغاز نهاد و این عبدالمدین میمون قداح شخصی بود ملحد
 و زندیق دشمن دین اسلام الی ان قال مبارک بگوئه رسیده شیعه که فدا نمایند مذهب اسماعیلیه دعوت آغاز
 نهاد و او فرقه خود را مبارکیه ملقب ساخت و عبدالمدین میمون بگوستان عراق رفت و بعد از او احمد نام
 زیاده بر پدر و او شصت و دو و بعد از پدر او محمد دعوی کرد که من مهدی موعودم و بعد اسماعیلی محمد بن
 علی بر قبی خود را به علویه منسوب ساخته دعوی امامت کرد و حال آنکه از علویان نبود الی آخره حالا باید دید
 که اولاد مرتضی را مصداق اضلال عالم و انتشار اسماعیلیه گفتن یا نه نشانها عشریه چه قدر مخالفت دارد و کجا
 انتشار اسماعیلیت و کجا اولاد مرتضی و حال انتشار زیدیت اینکه صاحب تحفه جایگزین زیدیه را بخیر یا بد
 و بر شاکرت اهل سنت با تحفرت فخر و مباهات می نماید چنانچه نوشته زید بن علی بن اکبر بن برادر شیعه
 خروج نموده شیعه مخالفین و تفسیلیه سائر اهل کوفه را دعوت نمود از شیعه مخالفین امام ابو حنیفه کوفی آنکه
 رای زید می نمود و مردم کوفه را تحریص بر متابعت زید میکرد و از جای نوشته چون اولاد زید و نوح
 خراسان و سیستان بر منصوبه خروج کردند ابو حنیفه مردم را تحریص بر متابعت آن خاندان نمود و از آنجا
 بودن اولاد مرتضی را مصداق اضلال عالم و انتشار اسماعیلیه که صاحب تحفه نوشته اول و عاقله فرقه مبتدع
 چون فرقه زیدیه و اولاد و انتشار اسماعیلیت و بعد از آنکه این فرقه که
 و شیعیان را که پیروان اسماعیلی و شیطان اطلاق بر خاسته و دعا اما میباشند و در خود را با نام

با نام زین العابدین و اولاد او منسوب کردند و جمیع که از تفسیر و تفایا مختار به و در مذہب ایشان آمدند از آنجا
صورت مذہب امامیه بهم رسید و همین جماعت اند و عادت مذہب امامیه و اسلام و پیشوایان ایشان
و آنکه که خود را با آنها نسبت میکنند ازینها بر او بی نزاری می نمودند و لعن می فرمودند الی آخره مضافا بر چند
کتاب تحفه پرست از شهاب الدین باب فاما خوف الطناب بر همین قدر اکتفا نموده شد و آنچه در آخر مرقوم
که در تاریخ قریب صد علوی را توان یافت که خروج کرده عالمی را بر باد و او را آخر خود بهم بر باد رفتند انتی
در تاریخیکه دیدند نظر برین بنیداختند که خروج بر کدام طائفه فرموده اند و اهل سنت با آنها چه اعتقاد دارند
با جلوبان چه معامله کردند بشنودید که این خروج بر نواصب بود و اهل سنت نواصب را بمهر کلاب و خنایه
میدانند و شهادت بشهادت علویان میدهند صاحب تحفه نوشته جناب مرتضوی را بعد از آنکه
و ذریات شان را مثل زید شیبیه همیشه با نواصب شام که مروانیه بودند و نواصب عراق که عباسیه بودند
منافقات و محاربات در میان ماند الی آخره و آنچه تفرقه در اولاد حضرت مرتضی مذکور می است کما است
بر و انقض نسبت با آن لعن میکنند صاحب تحفه نوشته اکثر اولاد زهرار دشمن دارند و بدگویند مثل زید
ابن علی که عالم و متقی و متوکل بود و از دست مروانیان شمشیر شد و پسر او یحیی بن زید را نیز دشمن دارند
الی آخره و در همانست نواصب این فرقه را تماشا باید کرد که چه قدر بزرگان را که جگر پار پای آنکه بودند
بچه مرتبه امانت و استحقاق می نمایند و در جواب یکدست و چهارم نوشته اهل سنت اجماع دارند
بر آنکه محبت اهل بیت کلمه بهر مسلم فرض است و عمر با نواصب مروانیه و عباسیه دین مقدمه پر خاش
کرده طائفه از ایشان مثل سعید بن جریه و نسائی شنید شدند و طائفه اذیت و بیخ بسپار کشیدند اهل سنت
اند که همیشه ناصر اهل بیت بوده اند و با هر یک از ایشان سلیم القلب می باشند برخلاف شیعه و جمیع
اهل بیت را غیر از اهل سنت محب و ناصر نیست همچنانکه ایمان به بعض قرآن و کفر به بعض فائده نمی کند همچنان
اعتقاد و محبت بعض با طعن و لعن بعض دیگر و آخرت نمره خواهد داد الی آخره مضافا لطیف و در قره مسطور
که اصحاب مرتضی مختلف شدند در فهم کلام او و بعد از این شتی رو نهادند مشکا جمعی از وی روایت کردند
تبریه خود از دم عثمان و جمعی از کلام وی رضا بقتل فهم کردند و قتله اسد را اسعه قال ابن سیرین رواه
این بابی شیبیه همچنین در هر حادثه مشکله از فقه و غیر آن مثل تحريم متعه و غسل جلین کلهاس و قیقه مرتضی
شنیدند و در تطبیق متعینانند این عجوبه زبان با اینهمه تصریح طوق طعن بخواب مرتضی ازین کلام نمید

اگر تحفه میزند میباشند که حاصلش همان طعن خوارج است بر حضرت و می صاحب تحفه در بیان مرطمان
 خوارج بر حضرت مرتضی نوشته ایشان و قاتر طریقه شل چهره ای ظالمی خود درین باب سیاه کرده اند و
 ایراد آن خرافات درین رساله هر چند سواد است اما بنا بر ضرورت نقل کفر کفر نداشتن چهره از کتب
 ایشان بطور نمونه نقل میکنم و توضیح آن نوشته از آنجا که از قتل عثمان یکبار تبری نمود چون قاتلان
 عثمان آزرده خاطر شدند فرمودند که امانه داین آتی لسان است که خلاف صدق و اخلاص است
 باین قماش است مطاعن و اوصاف و علم و دیانت آنجناب انتهی به بدین صاحب تحفه خیری را که نقل کفر قرار
 داده اصل آن در قره موجود آنچه نوشته که همچنین هر جا نوشته مشکله از فقه مثل تحمیم و غسل جلین و غیره
 است آنچه صاحب تحفه در رد و افض نوشته و حمایت ظهور شباغت این عبارت معنی است از اطال
 و همچنین در دیگر اقوال قده که بر خلاف متباد از الفاظ و کلام در هر مقام ذکر مقصود می نماید که نمی بد لطیفه
 در آنکه که قرون ثلثه مشهور و لما بناخیر را تا زمان حضرت عثمان ختم کرده آنجوبه زمان بیان مقصود صاحب
 پیش نموده قطع نظر از آنکه این بیان مقصود ازین عبارت مراحله دور است همین قدر بیان نمایند که زو
 او نشان هم زمان حضرت مرتضی خارج از قرون ثلثه است یانه و خارج کردن زمان مرتضی از قرون خیر
 تعریض باجناب است یا مع آنجناب لطیفه در آنکه که بدیل حدیث اختلافه بالمذنبه مسطور که خلافت
 راشده بمذنبه خواهد بود و در خارج غیر خلفاے ثلثه در مدینه اقامت نه نمود و الی آخره آنجوبه زمان عدل
 فی الاصل طراح پیش کرده مراد صاحب از آنکه از خلافت راشده و خلافت مستقره داشتند و این قدر
 بخیا نیاروند که در شرح احادیث معانی شرعی مراد خواهد بود از حمل بر اصطلاحات مختصره ب دلیل
 محض چه کار خواهد شد و لطیفه در آنکه که مابعد قتل حضرت عثمان رازمانه فتنه قرار داده آنجوبه زمان فتنه
 منقصت شان مرتضوی را آن است بعد قرار دادند این قدر تفهیم اند که کجا نامه رشد و رحمت و کجا زمانه فتنه
 و بر تقدیر بودن ایام خلافت حضرت مرتضی زمان فتنه چگونه داخل خلفاء راشدین توانند شد لطیفه
 در آنکه که زمان خلافت حضرت مرتضی رازمان فتنه و شر قرار داده غیرت حال مسلمین پیش از فتنه
 و غیرت حال نشان بعد آن مسطور آنجوبه زمان گفتند که درین توین حضرت مرتضی نیست فساد اهل زمان
 هیچ زبان در خلافت خلیفه بر حق نمی رساند الخ اقول اول آنکه در آنکه که آن زمان رازمان شر قرار داد
 سر حدیثی که در آن ذکر شد و فتنه بود و با وجود تناقض صریح حمل بر آن زمان کرده و در آن کی تفریق حاکم است

رعایا است تا آنکه الخوف علی امتی امامت مصلحین هم برهان زبان است نموده شود و عموماً مقبول گردیدن
 بر مسلمان و رفتن مصر و ثانیاً اگر اینیه ضروری در خلافت خلیفه زمان نبی رساند پس در ازاله چاره اخل ملک
 عضو فخر گردید لطیفه در آنکه حدیث انقطاع خلافت و پدید آمدن ملک عضو فخر را محمول بر زبان
 قتل حضرت عثمان داشته و در اینجا هم اجماع بر زبان جواب اصطلاح بدیده و مقصود نبودن معنی تعارف
 پیش فرموده لکن این قدر خیال نمودند که برین تقدیر صاحب ازاله را محل احادیث شریفه بر معانی
 مختصره خود چه کنجاایش داشت هر کسی ادنی بهره از عقل سیدارومی فهمد که صاحب ازاله معنی لفظ حدیث بیان
 میکند یا اصطلاح خود را بجا و می نماید لطیفه صاحب بوارق که مقولات ازاله و غیره را مخالف اهل سنت
 گفته و برای روان کافی بودن متخذه بیان نموده بلکه از دیگر تصنیفات صاحب ازاله مردود بودن آن بیان کرد
 اجماع بر زبان نهایت زبان و درازی کرده مشار آن عصمت یا جمل از کتب اهل سنت حالا که چند عبارات
 از متخذه اثنا عشریه در سابق نقل نمودیم دیده و فحیده بیان کند که کلام صاحب ازاله و قره موافق
 یا مخالف لطیفه صاحب تعقیبات که عصمت ای غیر انبیاء ثابت کرده و فکر ازاله اهل مکاره و غیره متخذه اجماع بر زبان فرموده و در
 اهل سنت به ما می آید اثنا عشر اوجوب عصمت مصطلح است برای امام اما اثبات عصمت بمعنی مصطلح یا غیر مصطلح برای غیر نبی محل
 نزاع نیست انچه قول شما بر حجرات باعیت و جهالت باشد و قاحت بودن عصمت ازضا انصاف انبیا و سبب جهالت
 سنت امری نیست که بر حدیثان هم پوشیده تواند بود پس عوی عدم نزاع اهل سنت و اثبات عصمت بمعنی مصطلح برای
 غیر نبی سبب آن غیر جهالت چه توان گفت و متخذه اثنا عشریه هم گفته تسلط شیطان بر انبیا متعین است و متعین ایشان
 عصمت نامند بر ادیان ملکی غیر و این مرتبه را محفوظیت گویند و بجای دیگر در متخذه گفته سبب اهل سنت نیست
 که کسی را غیر نبی معصوم و انداخ و هدرانست و الزام بر اهل سنت باین شهادت وقتی تمام نشود که تحمل
 اعتقاد ایشان باشد چون از اصل متخذه عصمت کسی جز انبیا نیستند اگر صدور گناه از وی شود چه نیک
 انچه و بجا سدی دیگر گفته شیعه خصوصاً امامیه همه اعلمی گویند که عصمت از خطا و عاقل و از گناه و در عمل معنی
 صدور که خاصه انبیا است شرط امامت است الی آخره و بجای دیگر گفته اگر از صحابه که بالا جماع سید و پیغمبر
 گناهی صادر نشود باز بر لال توبه و استغفار و رحمت الهی شسته گردد چه عجب باشد انتمی و بس سنت بر انبیا
 انچه خود شاه ولی الصدور مقال مضیه گفته اند برین فقیر ریخته اند که اگر چه اصحاب معصوم نبودند الی آخره
 واضح باد که حضرت محمد بن اولی الامر الی آخره هم انحنان مدح و ستایش اند که لام لامی بر کلام سابق از

از کبر و غیور و کوشش نمی کنند و در هر مرتبه زیاده تر از سابق را او بدین می دهد و صاحب صیانت الاناس را قرار
 نموده که محافظت تین قسم است یکی محافظت ذنوب است یعنی نماندند اعتداع صدور ذنوب که اسکا نعمت
 است و در خاص انبیا علیهم السلام که از زیاد و ترازی این است که صاحب نشر گفته که با اتفاق اهل سنت عصمت
 حقیقی و محافظت کلی علی وجه الایم برای جماعه انبیا علیهم السلام ثابت است و خاصه حضرات شان سوای
 ذوات مقدسه و هر وجه احدی از انواع بشر معصوم بالمعنی المذكور نیستند و عصمت همین معنی متنازع فی
 اهل سنت و گروه شیطان است اهل سنت این قسم عصمت را از خواص انبیا می دانند الی آخره و عباراتی چند
 که بی فهم مرام نقل کرده بخلاف آن حال عبارت شرح مسلم آنکه در عبارت منقول در معانی عصمت آورده علی
 عدم صدور ذنوب لاحد اولاهو اولاهو لا خطا او مع ذلک عدم الوقوع فی خطا را اجتهادی نمی حکم شرعی
 و نه از هر محل اختلاف بیننا و بینهم فافهم انتهی اگر چه این عبارت از فهم میداشت و معنی فقره نه از هر محل اختلاف
 بیننا و بینهم نمی فهمید هر گوی گفت که اثبات عصمت بمعنی مصطلح محل نزاع نیست و یکی از مکاتیب عظیمه تفسیر
 و تصرف او آنکه در عبارت مذکوره لفظا فهم از طرف خود ایجاد کرده لفظا انتهی را نوشته داد و گویا آن
 را تمام کرده حال آنکه اصل عبارت شرح این است و نه از هر محل اختلاف بیننا و بینهم فهم قالوا اهل سنت
 معصومون عن ذلک من الوقوع الذنوب و انواع احتیاط الی قوله و عندنا العصمه بهذا الوجه مختصه
 بالانبیا را مع و بعد کلامی فرموده و نه از هر کس علمای ضروریان کلا و احد من الایمه بل المتقلدین ایامهم ایضا
 من الصحابه و من بعدهم کانوا عالمین بعدم العصمه محتمل احتیاط را اجتهادی و فیه ایضا علمای ضروریان
 اهل البیت ایضا کانوا عالمین بعدم عصمه القسم را مع و بعد از آن فرموده فقد بان لک ان الاجماع القطعی
 الداخل فیه اهل البیت حاکم بان لا عصمه فی اهل البیت را مع و بعد از آنست و من ههنا ظهر لک برهان آخر
 علی ابطال القول بالعصمه و بعد از آنست ثم انه اذا کان العصمه فیه ثابتة بان یکون کلاما قالوا فیه حکم
 قطعاً و الالباق واجب و المعالفه حرام فای فرق بینیم و بین انبیاء بنی اسرائیل و اهل هذا الاقرب الی
 الکفر الی آخره جای عبرت است که چیزی را که در شرح مسلم بابل و مخالف اجماع و قریب کفر قرار داده
 اعجوبه زمان آنرا محل تراجم نزد اهل سنت نمیدانند و بی تکلف از غایت جهالت یا شدت وقاحت کحواله
 همان شرح مسلم ثابت میکرد و اندین چه تسویل شیطان است و هر گاه نذهب اهل سنت و اجماع و اهل
 ربودن عصمت از خصائص انبیا از کتب مستنده او ظاهر گردیده پس یافته شدن قولی کسی از احادیث

و علمای آن از مخالفت مذہب اہل سنت بیرون نمیکند لطیفه عجوبه زمان برای تائید کلام متوسلین
گفتند که محمود بر قول یک امام مقلد یا قدرت رجوع بسوی روایات منقولہ از بنی معلوم و الہ بر خلاف قول
ذکور سبب مسیحی تحویر بختم نماید الی آخره اقول معلوم نیست کہ شیخ مجبوراً مسلم میدانند یا کافر و آنچه
عبارتی چند نقل نموده گفته کہ درین باب هیچ کلام صاحب تنویر است نہ اشارت آن جهالت است و بس
در عبارت فتوحات افصح الحکیمت و عارضه قول صاحب او امام انحر موجود و ظاہر است کہ بزم حکم بصحت
و معارضه از خبر و ممکن رجوع بر روایات منقولہ چگونه تواند شد کہ موقوف است بر علم حال روایات و اسباب و
موارد و احادیث و تحقیق ناسخ و منسوخ و غیره و اینهمه مراتب غیر مجتہد اہل متوان شد و مجتہد البتہ
تقلید دیگری مجوز نیست برخلاف مجتہد ممکن رجوع بسوی روایات منقولہ و اندک شعریانی
کہ منقولہ امام احمد آورده پس لا جدت بعد رسولہ کلام لا تقلدنی ولا تقلدون ما کما انحر همان شعریانی
در میان بعد نقل همین منقولہ گفته قلت ہو محمول علی من لا قدرۃ علی استنباط الاحکام من الکتاب
و استنباط الاقوال صرح العلماء بان التقلید واجب علی العامی لکن فیض فی دینہ الی آخره و آنچه از
سیوطی آورده اہل اباح مالک ابو حنیفہ الی آخره در ان ہم دعوی صاحب تنویر کہ حکم شرک انہ التام تقلید
بوجود ممکن رجوع روایات نموده منقول نیست صاحب ابتداء از همان رسالہ آورده تقلید حضرت
در حق عوام کہ ادوات اجتناب و اشتغال بعلوم ندارند و مذموم است و حق کسی کہ ادوات اجتناب و جمع
کرده باشد انتہی و آنچه باین ازین اعجاز زمان مسئلہ تقلید مجتہد معین و اختلافات آن نقل نموده
ہمہ تطویل لاطائل است کہ در بوارق تعرض بآن نبوده و حال بن مسئلہ آنکہ در صورت التزام بآن
معین کہ اختلاف علم نقل کرده از همین نقل مذہب اسماعیلیہ کہ حکم منق و ضلالت بیکہ شد کہ و کفر
درین مسئلہ میکنند باطل گردید اگر چه در ان مسئلہ اختلافیہ مختار بعض محققین یک قول باشد
و مختار بعض محققین قول دیگر باطل لطیفه عجوبه زمان بر صنفی ۹ دعوی
نمودند کہ مذہب ہمہ محدثین و بعض سلف و دخول افعال و اعمال حقیقت ایمان است و بعد نقل
عبارات نوشتند و گفته نخواہد شد کہ محل نزاع اشاعره و معتزلہ اصل ایمان است و محمل قول سلف
و محدثین ایمان کامل چنانکہ بعض علماء قائل بآن شدہ اند الی قولہ و انتشار غلط این بعض کہ قائل
این قول بوده اند توفیق اشاعره است و میان نصوص الخ اقول نشان این جرات و وقاحت

ندیدیم و نفییدیم بوارق است حکما بوارق که نوشته در مذہب جمهور اہل سنت رکن ایمان تصدیق سبت است
 اقرار بر شرط پنج و بعد از آن از شیخ عبدالحق کہ مستند این طائفہ ہم بودہ اند و ادوہون ایمان کامل قول
 محدثین نقل نموده در بیان عبارت منقول است کہ محدثین خود بان تصریح فرمودہ اند اگرچہ بہ زمان
 این را امیدیدیم و سولہ نگاہ دید و ہر گاہ کہ قوسیک از مستندین شان در بوارق موجود است ندیدند
 و نفییدیم زیرا امید این کہ در دیگر کتب مبتدیان و فہمندگان است اما برای بعضی خیرات ناظران خبری باید شنید
 کتب مشہورہ مستندہ این طائفہ تصریح است بآنچہ صاحب بوارق فرمودہ و در بعضی کتب کلامیہ کہ
 محدثان را معایر مذہب اشاعہ نوشتہ دادہ اند محققان مستندین این طائفہ بر آن تخطیہ اعتراض
 نمودہ اند و غلطی ظاہر کردہ اند و از اکابر محدثین آنچہ نقل فرمودہ اند از آن غلطی آنها ثابت و ظاہر میگردد
 و جمیع البرکات فرمودہ عمل صالح داخل حقیقت ایمان نیست بلکہ بشرط کمال است و ایمان عمل
 ناقص بود اما ہنوز ہم ایمان بروی اطلاق باید اصل آن موجود و صاحب آن را مؤمن فاسق خوانند
 اگر استحقاق و استحکال معصیت نکنند مذہب اہل سنت و جماعت این است و صحابہ و سلف ہم
 برین اعتقاد بودند و فاسق را مؤمن میگفتند و احکام اسلام بر او جاری نموند و در مقابلہ
 مسلمانان دفن میکردند و از بعضی سلف صحابہ رضہ و تابعین و خبر ایشان منقول است کہ الا ایمان
 تصدیق و اقرار و عمل بالارکان مراد ایشان ایمان کامل است و برہمین محمول است آنچہ از محدثین
 منقول است بتصریح محققین ایشان بدان اگرچہ بعضی ظاہر عبارات ایشان موہم بخلاف این است
 و بعضی از تشکیک قبول نمیکور را بر ظاہر حمل کردہ و این قول را بسلف و محدثین نسبت کردہ چنانکہ
 صاحب مواقف و غیر وی و تحقیق همان است کہ گفتہ شد و بشرح صحیح بخاری و غیر ہم تصریح کردہ
 بدان و بخاری از منی حدیث لا یزالی الذی یؤمن بزی و دھو و یؤمن کفۃ لا یؤمن بذا و یؤمن بآمال و لا یؤمن بآمال
 ایشان ایمان کامل است و عمل بر طبق ایمان خطاست اگرچہ بعضی تشکیکین خلاف آن نقل کردہ اند و بآمال تشکیکی
 ملا علی قاری و شیخ شہناوختہ و آلاعمال بشرط الکمال بخلاف المتعذر و الخوارج حیث ادخلوا الاعمال فی اجزاء الایمان
 و ہم در اجابت و اما قول الذی بان بذا و انما یقول بہن کمال الاعمال خردنہ فخطا بر ظاہر اجماع اہل السنۃ علی ان
 الاعمال نیست خبر از من حقیقۃ الایمان خلافا للخوارج و المتعذر لہ ما سنۃ و انما یقول فی انشا فی جملہ الایمان
 محمول علی نماز من کمال الایمان و انما الخوارج لفظی فی مراتب الایمان فی بطلان قول الذی بان بذا و انما یقول بہن کمال الاعمال

قول و عمل و اعتقاد كما هو مذموب القهار و المحمدين الى اخره و تقاصد فرموده الايمان في اللغة الى قول
و اما في الشرع قائمان بجعل ما فضل القلب فقط او اللسان فقط او كليهما و جدا او مع سائر اجزاء عقل
الاول و اثنهم للتصديق عند الكيثرين اعني التصديق المبني عليه السلام فيما عظم به بالفرقة و للمعرفة عند الشيعة
و جميع الصالحين على الثاني الراجح و الشريعة المعروفة عند الرافضين و بشرط التصديق عند الطائفة و بلا شرط
عند الكثرية و على الثالث المجرع التصديق و الاقرار و عليه اكثر المتحققين الاكثر اتمتع في عباراتهم مكان
التصديق المعروفة او العلم او الاعتقاد و على الرابع الاقرار باللسان و التصديق بالجنان و العمل بالاركان
اما على ان يجعل تارك العمل خارجا من الايمان و اختلف في الكفر و عليه اخبارت او غير ذلك و عليه المتعذر و مختلفين
في ان الاحمال فعل الواجب و ترك المتحورات او مطلقا فعل الطاعات و اما على ان لا يجعل خارجا و عليه اكثر
السلف و هو المحكي عن مالك و الشافعي و في ما بالي انه قد يطلق على ما هو الاساس في النجاة و على الكمال
المبني بلا خلاف و الا فافترار الشئ بانفسا جزيه ضروري الخ و شرح فرموده و قد لا يجعل تارك العمل خارجا
عن الايمان بل يقطع بوجوب نجته و عدم خلوه في النار و هو مذموب لسبب جميع التمهيد و كثير من المتكلمين
و المحكي عن مالك و الشافعي و الا و لا داعي و عليه اشكال و هو انه كيف يبقى الشئ اعني الايمان مع اعتقاده ركنه
اعني الاعمال و كيف يخل نجته من لم يتصف بالايمان و جوابه ان الايمان يطلق على ما هو الاصل و الاساس
في دخول نجته و هو التصديق و حده او مع الاقرار و على ما هو الكمال المبني بلا خلاف و هو التصديق مع الاعمال
و العمل على ما يشير اليه بقولنا المؤمنون الاله و موضع اختلاف ان يطلق الاسم للاول ام للثاني الى اخره
و نيز اتمتع حديثين و كتب مشهورة حديث اجماع اهل حق فضل ميفر ايند براكه اصحاب كبار كافرسيه تنذ بلكه يون
ما فضل الايمان انما انما انما امام نووي و شرح صحيح مسلم و باب بيان نقصان الايمان بالمعاصي و نقيضه
عن التلبس بالمعصية على ارادة نفى كما فرموده مع اجماع اهل حق على ان الزواني و السارق و القاتل و غيرهم
من اصحاب الكبائر غير الشرك لا ينفون بذلك هم مؤمنون ناقصو الايمان ان تابوا سقطت عقوبتهم و ان ماتوا
مؤمنين على الكبائر كانوا في المشية الى اخره پس اگر عمل داخل حقيقت ايمان مي شود اين حكم باطل ميگردد و آنچه
نوشته عاشا که نزاع ايشان نزاع فطري تميز کرده شود انتهي صاحب بوارق تفسیر آيينی نه کرده اما اکابر
تجربين متدين و كتب مشهورة حديث تفسیر بان فرموده انما و اجماع بر عدم خروج ما هي از ايمان بل
نموده و عاشا که تفسيرات شان حرف از تقوه اعجز نه زمان باطل تميز کرده شود امام محمودي و غيره و انما

تم شرح صحيح بخاري بعد بيان مذهب معتزلة و فروع فرموده يقرب من مذهبنا مذهب السلف بل لا نزال ان الاليمان عبادته
عن مجموع ثلثة اشياء التصديق بالبحان والقرار باللسان والعمل بالاركان الا ان بين هذه المذاهب قاصدون من كل
شيء من اربط ما خرج من الاليمان عند المعتزلة ولم يدخل في الكفر بل وقع في مرتبة بينهما منزلة بين المنزلتين
وعند الخوارج دخل في الكفر وعند السلف لم يخرج من الاليمان وقال الشيخ ابو اسحق اشعري في هذه اول سلسلة نقاشا
في الاعتزال ونقل عن الشافعي انه قال الاليمان هو التصديق والقرار والعمل بالاركان الاول حده من فوق والثاني حده من كفو
وحده من فاسق يجوز ان يخلو في الثاني ويخل في الجنة قال الامام في غاية الصعوبة لان العمل اذا كان كمالا لا يتحقق الاليمان فيه
المؤمن كيف يخرج من النار ويخل في الجنة قلت قد اوجب عن هذا الاشكال بان الاليمان كلام الشارع قد جازى عن الاليمان
وهو الذي لا يخرج منه مقررنا بالعمل كما في قوله عليه السلام الاليمان ان تؤمن بالله وقد جازى عن الاليمان الكمال
المحقق بالعمل كما في حديث وفد عبد القيس والاليمان بجهنم المعنى هو المداوم بالاليمان المستحق في قوله عليه السلام
لا يردني الا الى حين نفي وهو مؤمن بالحديث وهكذا كل موضع جازى به مثله فاختلاف في سلسلة تقطعي لا راجع
الى تفسير الاليمان وان في اى السنين ينقول شري وفي ايمها مجاز ولا خلاف في المعنى فان الاليمان المنجى من
دخول النار هو الثاني باتفاق جميع المسلمين والاليمان بالمنجى من النار الاول باتفاق اهل السنة خلافا للمعتزلة
والخوارج ومما يدل على ذلك قوله عليه السلام في حديث الى جدوان زنى وان سرق قوله عليه السلام لا يخرج
من كان في قلبه مثقال ذرة من الاليمان فاحاصل ان سلف وشافعي ائمتنا جعلوا العمل كمن الاليمان
الثاني دون الاول وحكموا مع فوات العمل بقاء الاليمان بالمعنى الاول وبان يخرج من النار باعتبار وجوده
وان فوات الثاني فبذلك يندفع الاشكال الى آخره ومبرر انت لكن الاجماع منعقد على ان العبد لا يفر
بترك شيئين منها وتارك الصلوة عند الشافعي فاحتملنا هو حد الكفر امان كان روى عن احمد بن حنبل
على كيفة كفر الى آخره وانه گفته كه بعض صحت يجوز حمل قول محدثين بالاليمان كامل موجب استنكاف التور
حمل قول خصم بالاليمان كامل چه باشد ان حاشا اينكه كابر محدثين خود تصریح اراده كمال اليمان فرموده اند
و اگر کسی در شبانه افتاده بخوابد و فرموده اند برخلاف خصم كمال اعمالی را ترك و بدعت قرار داده و تصریح گفته
كه بیهوده چنین اصل اليمان من خلل ذاتی بهر اتباع سنت را خبر و اليمان قرار داده است پس این حمل
انقول بمائتة ظنی به قاطعة است لطیفه محو به بر صفة كه گفته كه نزد معتزله و خوارج افعال اعمال
اليمان است نه حسنة اليمان است آهسته اقول جانش اينكه قطع نظر از اينكه در بوارق از شرح عقائد

منقول تبار علی ان الاعمال عند هم خبر من حقيقة الایمان الی آخره امام عینی فرموده اما بخارج فقد اتفقوا
على ان الایمان يتناول معرفة الله تعالى ومعرفة كل ما نصب الله عليه ليلا عقليا او تقليدا ويتناول طاعة
في جميع ما امر به ويحیی صغيرا كان او كبيرا او قبالا او مجموع هذه الاشياء هو الایمان الی آخره و اگر بعض کتب بر بیان
مذهب خوارج صرف اکتفا بر افعال خوارج نموده باشند از ان لازم نیست که صرف افعال خوارج با وجود عدم
تصدیق و عدم اقرار ایمان شرعی نزد معتزله و غیر هم حاصل خواهد گردید و آنچه از امام رازی و غیره در تقسیم اسباب
نقل نموده محققان صراحت بر ان اعتراض نموده اند در شرح مقاصد فرموده و ذکر الاسام فی وجه الضبط الی الایمان
اما ان يكون اسما لعل القلب فقط وهو المعروف عند الامامية و هم بالتصديق عندنا و اما لعل الجوارح فان كان
هو القول فمذهب الكرامية و سائر الاعمال فمذهب المعتزلة و اما مجموع عمل القلب و عمل الجوارح و هو مذهب السلف
و فيه اختلاف من جهة ترك عمل القلب في مذهب الاعتزال انما لطيفة عجوبة بنهای تکفیر بر افعال متجبه
و مباح و مسنونه را بر و خول افعال و ایمان صریح البطلان قرار دادند و در دلیل نوشتند چه دخول
افعال و اعمال در ایمان موجب حکم به ایمان بر افعال مذکوره باشند موجب حکم کفر بر ان انما قول کاش
اینکه نشان این حماقت رسیدن بمعانی الفاظ عبارت بوارق است عبارت بوارق اینکه بعض افعال که نزد
اهل سنت و جماعت بلکه کاذب است اجابت با اتفاق یا باختلاف حرام یا مکروه یا تحریمی یا تنزیهی یا مستحب یا مباح
یا سنیست همه را کفر میگویند الی آخره پس معنی این عبارت نه آن است که اموریکه نزد این مبتدیان مستحب و
مسنون مانند بر بنابر این مسئله حکم کفر بر ان کرده اند بلکه این قول صریح البطلان شود و دخول افعال و ایمان
موجب حکم به ایمان بر افعال مذکوره باشد فهمیدن این معنی از عبارت بوارق از غیر سکران و مجنون متصور
نمیشد لطیفه اعجوبه از بنا کردی مسئله تقوية الایمان برین عقیده انکار نموده گفتند که نابودن ایمان
عبارت از تصدیق حکم کفر یا شرک بر بعض افعال اعمال سبب بودن این افعال امارت عدم تصدیق
باینفی توحید و بمعنی غیر معنی کفر یا شرک حقیقی هیچ محل استبعاد نیست انتهی و بعد از ان بعض عبارات نقل نمودند
که در عبارت شرح مواقف موجود حتی لو علم انه لم یسجد لهما علی سبیل التعظیم و اعتقاد الالهية بل یسجد لهما و
قلیه مطمئن بالتصديق لم یحکم بکفره قیامیه و بین الکلمة آخره در عبارت انوار التنزیل موجود و لا انها کفر فی انفسها
القول حال این و سوسه آنکه صاحب تقوية الایمان که حکم کفر و شرک بر افعال نموده و بعد شمار چند افعال
گفته که او سیر شرک ثابت نموده ایمان تقویت الایمان ثابت که مراد و مدار بحث اود ایمان و شرک آن

کہ عند اللہ بہت مست و احکام اخرویہ بران مرتب جای گفتمہ کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ و علی آلہ وسلم کے سامنے
بھی کافر لوگ ایسی ہی باتیں کرتے تھے اللہ صاحب نے اوکلی ایک نہ مانی اور انکو چھوٹا بنایا و جای
دیگر گفتہ ابو جہل اور وہ شرک میں برابر ہو و پچھنان در دیگر مقامات تصریح کردہ پس ہر دو توجیہ
یعنی حمل مشرک پر شرک بخیر حقیقی و یا بودن این حکم حکم ظاہری بر بنیائے امارت
از عقیدہ صاحب تقویۃ الایمان علاقہ نے دار و لطیفہ صاحب تقویۃ الایمان کہ براسی
روسلما نان آئیمہ و مایوں من اکذ ہم باللہ الا وہم مشرکون ذکر فرمودہ از مسلمان نقل نمود
کہ شرک جب ہوتا کہ ہم انبیاء و اولیاء کو پیرون شہیدون کو اللہ کے برابر سمجھتے انخ اعجوبہ نوشتہ کہ
مقصود صاحب تقویۃ الایمان از ایراد این آیت اثبات اجتماع اقرار و دعوی ایمان بانشرکست
وہ ابطال بودن ایمان عبارت از تصدیق اقوال حالش انیکہ صاحب تقویۃ الایمان کسافی را کا اقرار
و انظار اعتقاد انبیاء و اولیاء می کنند و انہا را بندہ حق سبحانہ سیکونید و از برابر جی شان بحق سبحانہ تیری و انہ
از بعض افعال بر حکم این آیت و فعل کردہ پس صریح ظاہر گردید کہ تصدیق و اقرار را باطل کردہ تفکیک یعنی
مخصص مخاطبہ است لطیفہ صاحب بوارق بذیل ذکر آیت کریمہ و مایوں من اکذ ہم باللہ فرمودہ
صاحب مواضع دین و لیل منکر نقل فرمودہ جواب او شارح نوشتہ حاصلہ ان الایمان فی اللہ فیہ التصدیق
مطلقاً الی ان قال و از استدلال بآیہ کریمہ و من لہ یحکم بما انزل اللہ فاولئک ہم الکافرون
جواب اولاً و من لہ یحکم شئی مما انزل اللہ صلا و المراء و انزل اللہ و اتوا بقونیۃ فلیہ فیخص الیہ و انخ اعجوبہ عبارت است
از ذکر کردہ از فقرہ و از استدلال بآیہ کریمہ جواب و او انخ نقل کردہ گفتند و نقل این عبارت حذف است
و اصل عبارت شرح مواقف این است انخ اقول اگر این اعراض بہت تفسید کن معنی الفاظ است
نہایت جمالت است و اگر بچند است نہایت وقاحت است ہر اچند خوان میداند کہ این اعراض مصداق
سوال از آسمان و جواب از زمین است حال انصاف و عیار کار نیند شدہ فرمایند کہ صاحب بوارق حوالہ
کردہ تشریح مواقف از ان خبری حذف کردہ یہی مطابق اصل است و باغراض اگر عبارت شریح در بوارق بطور اختصار بعض
الفاظ منقول می بود تا ہم چہ جاسے اعراض بود کہ در اصل مطلب نفع و ضرر ندارد لطیفہ صاحب بوارق
فرمودہ ایمان حقیقی آنست کہ مرتب شود بر احکام اخروی و بہان است محل نزاع انخ اعجوبہ گفتہ و بحث
اخروی محل نزاع بودن ایمان حقیقی مسلم است و اما ما بحث احکام دنیا مختار از احکام دین است و حکم

وایمان و وظایف شریعت از احکام دنیا است **ان اقول** سبکه تقویت الایمان و غیره دیده است خوب بداند
که نزاع اسماعیلیه در میان حقیقی است و از همین جهت احکام عدم مغفرت و غیره بر اموریکه از شرک و استیفاء
لازم میکنند پس این تطویل لاطائل است لطیفه صاحب بوارق فرموده بود که بر عقیده اهل سنت حکم میان
و کفر تصدیق و اقرار است نمی نشیند عجوبه گفتند بر قول سبکه تصدیق و اقرار الایمان با خیر ایمان گوید
به تصدیق و اقرار است نه نشستن حکم میان صحیح است اما است نه نشستن حکم کفر بخیر الی آخره
اقول اینجا حال غمی خیال با کمال باید دید هر طفل کتب هم معنی عبارات بوارق همین می فهمد که حکم میان
و کفر تصدیق و اقرار وجود او عدما است نمی نشیند یعنی حکم میان سبکه وجود تصدیق و اقرار حکم کفر
سبکه عدم تصدیق و اقرار غلط است لطیفه صاحب بوارق که بعد نقل عبارات فقها فرموده مذنب
فخما عدم تکفیر است عجوبه گفتند ظاهر کردید آن معنی در سبکه محتمل الوجوده و مختلف فیها موجب تکفیر مسلم
است اما در مسائل کفره عموماً پس ممنوع است الی آخره **اقول** درین مقام اصل مطلب صاحب بوارق
رحم سلم داشته و از تسلیم شدن سلطان سبکه اسماعیلیه بخدیجه متحقق گردید که بر امور غلط و مختلف فیها مثل بوسه
قبور و غیره حکم شرک جاری ساخته اند اما آنچه در شق ثانی منع دارد نموده پس صاحب بوارق را مضرت
القبه مطلب بخدیجه که بیرون می رانند است که در کلام الفاضل البکیه ذکر کفر بودن قول با امکان اتصاف حق با
بفواحش متفانص قباح انکار ساخته و دلایل از ابتهاج آورده که کفر احد من اهل القبلة از کجود او با جمله
و از عیون البصائر آورده و به کلمه الشهاده که به منصرح به و بعد از آن گفته و از مسائل جماعیه است که کفر
لازم نمی آید مگر از انکار ضرورت دین الی آخره عجوبه فرماید که این اجماع مضر و مخالف اوست یانی و یکی
از مکاتبات و آنکه عبارات استباه نقل کرده لا کفر احد من اهل القبلة الا بوجود ما دخله من شرک که
درین عبارت است پوشیده نیست لطیفه و تقویت الایمان که بر بسیاری از افعال حکم شرک کرده
عجوبه زمان بر صفتی ما گفتند که عبادت غیر خدا از ان امور است که در شرع امارت تکذیب گرد آورده شده
است **ان اقول** درین مقام عجوبه طرزه صنعت نموده این قدر نصیحت کند که از مجرای انبیا شرک بودن است
غیر عمومی صاحب تقویت الایمان ثابت نتواند شد تا وقتی که تخصیص آن افعال بنفسها از کلام خدا است
ثابت نمکند و اگر اعتقاد تصرف و نفع و ضرر بان منضم خواهد کرد و فعل شرک فی التعمیر نخواهد گردید شرک
تعمیر العباد که گفته است **اقول** و حکم شرک و کفر با عبارات تکذیب جمیع علیه اهل اسلام است و کلام در آن نمیکند

جزیکسیکه بتصدی اغوی انام باشد انخ اقول اولالکه حکم بودن فعلی امارت تکذیب منصب شایسته
 است و موقوف بر اولکه عیش و چنانچه خود هم او شرع عقاید آورده است لاتزارع فی ان من المعاصی
 ساجله الشارح اماره للتکذیب و علم کونه کذاک بالاولیه الشرعیة کسجد الصلوة آخوه پس بوسه قبور
 و دیگر امور را از طرف خود امارت تکذیب قرار دادن و بنابر ان حکم کفر و شرک را در ان امور مجمع علیه گفتن
 کاریست که از غیر طحیدین فی الدین متصور نمی شود علامه استحقاقی فرموده است شکل الفرق بین السجود
 للصتم و بین التوجه الی الولد علی حجة التعظیم حیث لا یکفر من ان کما یقصد به التقرب الی الله قد یقصد به السجود
 للصتم و لا یمکن ان یقال ان الله تعالی شرع ذلک للعلماء و الا بالارادون الا صنام و حبیب بان الله الذی شرع
 الشرعیة بتعظیمه بل مرد شرع غیر باب السجود و فتمد انجنس ثبت له السجود و لوقی بن من الایمان و شرعیة من الشرع ان
 مکان مشیت و اتره لکفر فاعلیه بخلاف السجود لنحو الصتم او الشمس فان لم یزید و لا یسا به فی التعظیم
 شرعیة من البشرات فلم یمکن ان یحلف فی کتبته لا الضیفة و لا قویة فکان کافرا و لا یفرق لصدقه التقرب
 فیما لزم و الشرعیة بتعظیمه بخلاف من و ردت بتعظیمه انخ محضاً تا نیاید خود در همین بیان در بیان سوگند
 غیر کفیه و بعض فقها قائل بتکفیر وی سنه اند انخ و باز در بیان صفیة بل تا مامل حکم اجماع صادر میکند و ثانی
 قطع نظر از آنکه حکم کفر را با امارت تکذیب نه صاحب تقویة الایمان را میفرود نه صاحب بوارق را مضامین
 که شیخ مجد و مکتوبات خود فرموده اگر پیش که شخصی با وجود ایمان روم کفر بجای آورد و تعظیم مراسم اهل کفر بجای آورد و علمای
 میکنند و او را از اصل ارتداد می شمرد چنانچه اکثر مسلمانان هستند باین مبتلا اند پس بقبویای علما باید که انصر
 و آخرت بغض ابدی گرفتار گرد و و حال آنکه در اخبار صحاح آمده است که کسیکه در دل و مقدار خود از ایمان
 یواز و وزخ او را ببردن خواهند آورد و در عذاب مغلدا و را نخواهند گذاشت تحقیق این مسئله تیره و توست
 گویم که اگر کافر محض است عذاب مغلدا نصیب اوست اما و نانشد منه و اگر با وجود ایمان مراسم کفر ذره
 از ایمان نیز وارد و عذاب و وزخ مبتلا خواهد شد اما بمرت آن ذره ایمان امید است که از غلوه عذاب
 خلاص شود و فقیر کبار بیایدت شخصی رفته بود که سالک او قریب با حصار رسیده بود چون متوجه حال او
 دید که قلب و ظلمات بسیار دارد و هر چند توجه در آن ظلمات فائده نه کرد پس از توجیه بسیار معلوم شد که
 آن ظلمات ناشی از صفات کفر است که در وی مکنون است و منتشر آن که در رات موالات اوست با کفر
 و اهل کفر تنقیه از آن ظلمات و تیره و طوط عذاب نار است که جز او کفر میکند

که هر یک آن آخر از روز و مزج خواهند بود و چون این حال را بر دست مشاهده نمودن چنانکه شد
 که آیا نماز بر جنازه او باید کرد یا نه بعد از توجه ظاهر شد که نماز باید خواند پس مسلمانانی که با وجود ایمان بم
 اهل کفر می نمایند و تعظیم ایام ایشان میکنند بر جنازه اینها نماز باید کرد و بکفار طعن نباید ساخت کما به العمل اليوم
 و امیدوار باید بود که آخر هر یک ایمان از عذاب ابدی نجات یابند الی آخره **قول** با استعانت از
 غیر خدای تعالی و عبادت غیر او تعالی و اعتقاد تصرف غیر او تعالی اقرار بنده و مخلوق بودن غیر چگونه
 در منع اجرای حکم شرک تاثیر نماید مشرکین سابقین نیز همچنین اقرار میگردانند **اقول** حال آنکه تمام
 قرآن مجید و مشحون است از آنکه مشرکین سابقین و حدانیت حق سبحانه را کذب می انگاشتند و کفر توحید
 را باطل می پنداشتند و قائل بوحیث غیر بودند و از تصدیق و اقرار کفر توحید انکار می نمودند بر خلاف این
 مسلمین که صراحتاً اقرار و حدانیت حق سبحانه و نبوت انبیاء میکنند و غیر او تعالی را الکه و شرک حق سبحانه
 و الوهیت اعتقاد ندارند بلکه بنده او میدانند پس حکم کفر و شرک بافعال تعظیم نمودن و همین امر شرک
 مشرکین سابقین قرار دادن افکار مخصوص قرآنی ساختن است لطیف صاحب تقویۃ الایمان نوشته
 جو کوئی کسی بر تکیه بر یحیوت پری کو یا کسی کی حیویتی چچی کو یا تان کو یا چکی کو یا تکر کو یا نشان کو عبادت کو یا کو ع
 انج العجوبه گفتند که پریشان صواب این افعال از نهایت خضوع و تذلل بقصد غایت تعظیم بوده اند پس این افعال عبادت
انج اقول در نیقیام حال چالکی عجوبه سما عین پرست مطالع باید نمود که از طرف خود نهایت تیه خضوع و تذلل بقصد
 تعظیم افزوده پس ظاهر شد که اگر این افعال بطور نهایت خشوع و نه بقصد غایت تعظیم صادر شود
 عبادت غیر نباشد و از همین بیان بطلان دعوی تقویۃ الایمان عیان گردیده و آنچه بعد از آن نوشته
 که صاحب تقویۃ الایمان این افعال را این عنوان که تیسری بات یہ کہ بعض کام تعظیم کے اسل
 اپنے لیے خاص کیے ہیں کہ او کو عبادت کہتے ہیں انتہی ذکر نموده و خصوصیت این افعال را بھکا
 این حال مفید عبادت بودن آنهاست حاجت تقیید آنها بعبادت نیست هر کس این قید را از عرف
 توان دریافت الی آخره **اقول** این چه جرأت است که خود عبارت تقویۃ الایمان نقل میکند از این کتاب
 که مناسط شرک بودن آن افعال بر خاص کردن حق سبحانه آن افعال خاصه را برای خود مستحق
 قائل و ن فاعل ابدان معنی نیست پس خصوصیت فاعلین داخل اذن عرف اقر قید نهادن در جنب تقیید است
 از جنس اعتداف و خلاف انصاف است بی دینی عجوبه باید دید که با اسنیه نزل و سلسله سفر برای زیارت

و در نسبت مع سدره حال این تمثیه در دنیا ملائکه و برای اثبات دعوی خود از اغایه لعل نموده قال
ابو الوفا این عقیل ما لفظ لما صحت التكليف على الجهال عدلوا عن اوضاع الشرع الى تقطيع اوضاعهم
وضعه بالانفس فهم علمهم ولم يدخلوا تحت امر غیر هم قال هم عندی کفار بنده الاوضاع مثل
تقطیع القبور و اگر آنها بمانی عنه الشرع سن ایتناء النیران تقبیلها و تحلیتها و خطاب الموتی با کجاست
و اخذ ترتهای برگزیده و افاتحه لطیب علی القبور و شد الحال لیهما رخ که درین عبارت صراحت حکم کفر نفس
این اوضاع کرده و شد الحال لیهما رخ و شد الحال لیهما رخ و شد الحال لیهما رخ و شد الحال لیهما رخ
افعال ابرای نبی و دلی و غیرها شرک قرار داده صاحب بوارق و خصوصیت آن افعال کلام کرده و
فرموده که سجده برای غیر خدا از همه اظهور در قبح از همه بیشتر حالش اینکه سجده برای غیر خدا و قسم است
سجده عبودیت و سجده تحت الی آخره و عجوبه زمان گفتند که تفصیل یک در سجده برای غیر خدا یتقالی از
بعض فقها متقول است محل آن سجده در غیر سلطان بشکر است الی قوله پس سجده برای قبر که از
سلطان شرک است محل تفصیل نباشد رخ اقول ازین مقام خوب ظاهر که عجوبه زمان هرگز مطلق
بوارق محدیه نفهیدند و نه ازین دعوی شرم نمی نمودند و بوارق محدیه بعد تقسیم سجده نوشته رانچه ما
از تفصیل اقسام سجده ذکر کردیم هر چند کتب دین از آن مشحون است چیزیست نقل آن ضروری است
و اقتصار بر نقل از اصول و فروع صاحب تقویه الایمان مناسب نمود که اسماعیلیه اراعه عذر کنند
گردد و در اینجا گفته در احاقیه که کوچک ابدال اسماعیلیه است امر فرمود معتز علیه آن ملت باین تفصیل
اعتراف است الی آخره و عجوبه همان از انجوشی گردانیده حالا باز به بنیند و در بعضی المسائل از
شجره الایمان آورده کور را سجده کردن و در بوسه دادن و دست مالیدن و طواف کردن و از قبر حیات
طلبیدن و در قبرستان چراغها افروختن همه مکرده تحیر می است انتقی او در مائه المسائل گفته رفتن
صد بار مردم برای زیارت قبور چند صورت دارد جائز هم است و مکروه هم است و حرام هم است و شرک
و کفر هم است و در تفصیل آن پوسته قبر و انجما کرده و سجده تحت برای قبر حرام و سجده عبادت
را موجب شرک و کفر قرار داده پس بقول عجیب اگر سجده قبر محل تفصیل نباشد و جهالت صاحب دانه و ازین
ظاهر گردید و الاضالالت او به ثبوت رسید و قول که یک سجده مطلقا را برای غیر خدا کفر گفته از سجده
طایفه برای حضرت آدم و از سجده در خاک در باران حضرت یوسف برای وی علیه السلام و ازین

باد که از آنجمله وجه اول آنکه سجود برای ایشان با نیت بود و وضع سجده محل نزاع است و دوم آنکه محل نیت
که سجود را که در حقیقت برای آدم سجود است و آنرا **اقول** اعجزه زمان و در هر مقام با نیت و اقبال که از خود قول
صحیح مختار جمهور را ترک می دهند و قول ضعیف و مجوز مخالف جمهور پیش می نهند این قدر خیال نه کردند که
در مائمه المسائل از تفسیر مدارک بقصر منقول و المهور سلطان المامور به وضع الوجه علی الارض کان
السجدة نحية لاوم و هو الصبح و کان السجود للنجية جائزا فیما مضی ثم نسخ انج و از مکه آمد اعجزه زمان
آنکه بعد از این دعوی که حواله عبارات تفسیر کرده در آنجمله حواله تفسیر کسیر مکرده این چه جرات است و همان
تفسیر کسیر در همان مقام بقصر فرموده که در سجده آدم است **اقول** اندا اول آنکه این سجده برای خدای تعالی
بوده و آدم مانند قبله بودند قول دوم آنکه این سجده برای آدم بوده برای تعظیم ایشان قول سیم آنکه سجده
بعضی انقیاد و خضوع است و بجز آن فرض و **اعلم** الفصل الاول ضعیف لان المقصود من هذه القصص شرح
تعظیم آدم علیه السلام و جمله مجز و القبله لا یتبع تعظیم حاله و اما القول الثالث ضعیف ایضا لان السجود
انه فی عرف الشرع عبارة عن وضع الجبهة علی الارض خوفا ان یکون فی اصل اللعنه و لکن لان اصل
عدم التیغیر فانقیل السجود عبادة و العبادة غیر الله لا یجوز قلنا لان لم انه عبادة بایة ان الفعل قد یصیر
بالعواذقة مفیداً کالقول یبین فذلک ان قیام العباد بالعبادة یتقید من الاعطاف بالعبادة القول و اما لکن
الا للعبادة و اذا ثبت فذلک لم یتبع ان یکون فی بعض الاوقات سقوط الانسان علی الارض و العواذ
الجبین بها مفید اجترام من التعظیم و ان لم یکن فذلک عبادة و اذا کان کذلک لم یتبع ان یتقید من الاعطاف
بذلک اطهار الرخنة و کرامته انج **اعلم** صاحب بوارق که در مسئله سجده مفتی به و مختار است آن قرار
دادند و فرمودند که درین شریعت ممنوع است اگر بعضی فقها و بعضی حایما بجز آن رتبه از فقط
اجوبه گفتند که نسبت تجویز سجده تحت برای غیر خدا بسوی بعضی فقها محض افتراء بر بعضی فقها است
قول و آنچه در تفسیر عبدالکریم بوبره گزافی و فوائد العواد در قم یافته حضرت شاه عبدالعزیز دبلوی قدس
سره در فتوی بردوش پرداخت **اقول** حالش آنکه از همین قول او که حواله تفسیر عبدالکریم و فوائد العواد
نموده اعتراض از بوارق ممدوح شده باقی ماند اینکه شاه صاحب بر و آن پرداخته اند پس این اعتراض
صاحب بوارق نیست صاحب بوارق است که آنرا مقبول فرموده و فرموده **لطیفه** در بوارق فرموده
تجربیه نو که نسبت خدا اگر شرک می بود در شرک انج و باقیه هم جایز نیست انج اعجزه زمان بعد کلام و سجده

شرائع سابقه در کیفیت سجده ملائکه گفته عوام بقاعده که آنچه شرک و کفر درین شریعت است بشرایع
 جائز نبود ممنوع است آیا نه است اندک احتمال خمر و ککاح باخوات در شرائع سابقه جائز بود درین شریعت
 کفرست پس ممکن است که سجده نمودن در شرائع عبادت نباشد و درین شریعت عبادت شد پس سجده نمودن
 تفصیل درین شریعت کفر باشد که عبادت غیر خدا کفرست بخلاف شرائع سابقه که در آن تفصیل باشد
 آری کفر و شرک بحیثیت کفر و شرک در پنج شریعتی از شرائع سابقه و حال جائز نشده است الی آخر
 اقوال ما شایسته هر چند برای بطلان این همه هذیان مائمه المسائل کافی و دافی است که در آن تفصیل
 سجده تحت و عبادت درین شریعت به نسبت قبور و بودن سجده برای حضرت آدم علیه السلام موضع
 چه بقول صحیح و مختار چه مورد جواز بودن آن در شرائع صراحت مذکور و مسطور اما قطع نظر از آن
 چنانکه ای عجوبه اینکه برای دفع اعتراض و منع معترض لفظ کفر همراه شرک منضم ساخته و در دلیل لفظ شرک
 را گذاشته اند که کفر بودن احتمال خمر و ککاح باخوات درین شریعت با وجود جواز در شرائع سابقه برخاسته
 پس ازین دلیل اگر تمام هم باشد تبدیل حکم کفر به بیعت تبدیل حرمت و حلال که محرمات شرعی و امور
 ثابت میشود و نه آنکه جواز امریکه شرک است در شرائع سابقه ثابت گردد و درین مقام برای تأیید کلام
 بوارق نقل عبارت حجت بالغه کافی است در بیان حقیقت شرک گفته ولما یثبت سجود التیمه من الملائکه
 آدم علیه السلام و بن افوخه یوسف لیوسف علیه السلام و ان السجود علی صوره العظیمه واجب ان لا یکن
 التیمه الا بالیه الی آخره لفظیقه صاحب تقوینة الایمان که گفته اور جو کوئی که که لک و دنون بین
 کسی کسی مخلوق کو بھی سجدہ کرتے تھے جیسے فرشتوں نے حضرت آدم کو انخ در بوارق محمدیه فرموده
 که حرمت و ممنوعیت چیست دیگر و شرک چیست دیگر حرمت و حلال مختلف میشود باختلاف ملل بلکه
 در یک ملت باختلاف اوقات کلام در آن نیست سخن در شرک است که در همه ملل و ادیان و در تمام
 اجزای زمان مجوز نیست اگر سجده شرک می بود امکان جواز نداشت و انقیاس بسی ابلهانه و محض
 است باز کباب فعال محرمه این شریعت بعد اباحات آن در شرائع سابقه خیال شرک نبودن خالی از
 و زندقه نیست انخ عجوبه گفتند که درین تمثیل و قول کسی است که بر جواز سجده برای غیر خدا درین شریعت
 از جواز شرک سابقه استدلال کرده انخ اقوال انقیدر نفی میکنند که گو درین تمثیل و مجوزین باشد
 امام و دود بودن و شوبه شرک بودن این فصل هم از تسلیم داشتن او سجده حضرت آدم و غیر

را ثابت گردید لطیف صاحب تقویة الایمان گفته شرک نمی شود و چه حکم سبب بر وی بین تمام در بواق فرموده اند
 کلامی ثابت که سجد مجزیه شرع سابقه شرک نیست الخ اعجز گفتند که در شرک من حیث هو شرک دائمی است اما چنان
 بودن چنانچه شرک آن سابقه و شرک بودنش درین شریعت پس ممکن است الخ اقول عائش انبیا بنسار این خرافات
 و یا نفهین تقویة الایمان زیاد کرده اند قیدی از طرف خود است که در آن قید من حیث هو شرک نیست لطیف
 که برای رد تقویة الایمان عبارات تفسیر غریزی و مائت المسائل متعلق تقسیم سجده بکسب عبادت و سجده مکرر پیش
 نموده اعجز به زمان از ذکر جواب مائت المسائل شمر نموده صرف اقتضای بر جواب تفسیر غریزی بدین خوبی نموده که اول
 محل بحث در تقویة الایمان سجده عبادت است الخ اقول لا حول الا بالله العلی العظیم انچه جرات و دلالتی است از
 از تقویة الایمان بصراحت تمام که تمام چندی از افعال است که یکی از آن سجده هم است و نیز از آن ثابت که از آن افعال
 بهر طرح شرک ثابت میگردد و پس تطبیق تقویة الایمان تفسیر غریزی باین طور که محل بحث در تقویة الایمان سجده
 عبادت است کمال حیا را عجز به است و در جواب دوم زیاد کرده و او کمال نمود داده گفته تقسیم سجده و تفسیر غریزی
 بنابر قول کسی است که سجده تحت را در شرک سابقه جائز گفته و این منافی عبادت بودن سجده مطلقا درین
 شریعت نیست الی آخره اول این قدر خیال نموده که صاحب تفسیر غریزی این تقسیم و ذیل جواب اعتراف از
 طرف خود نوشته است و بیچگونه اشاره به بنای آن بر قول ضعیف یا باطل دیگران نه نموده و از مائت المسائل
 بنقل تفسیر مبارک بودنش قول صحیح مختار جمهور ثابت و ثانیاً صاحب تفسیر بقرع جواز آن در امتناع
 سابقه و ممنوع و حرام بودنش در شریعت مابعد لیل حاویش بیان کرده پس اگر درین شریعت مطلقاً
 عبادت و شرک و کفر بود این حکم و تفصیل صحیح نمی شد و آنچه از تحفه نقل نموده در آن موجود این حکم
 بلا شبهه در شریعت مانسوخ است فقط از همین فقره کذب بیان تقویة الایمان ثابت چه عبادت
 غیر خدا بیچگاه جائز نه پس مجرد نقل سجده عبادت نخواهد بود **قوله** تقیید عظمت ذاتی و عبارت
 تفسیر غریزی مفید حصر شرک بودن سجده عبودیت و صورت اعتقاد عظمت ذاتی مسجود نیست الی آخره
اقول اگر عبارات تفسیر غریزی مفید این معنی نباشد بلکه مطابق بیان تقویة الایمان باشد پس
 صاحب تفسیر غریزی که سجده برای مکریم را تقسیم سجده عبودیت قرار داده معنی آن چه نمیده **قوله**
 سجده درین شریعت جز برای ادای حق عبودیت نیست سجده مطلقاً برای غیر خدا شرک باشد الخ اقول
 این بیان اعجز به زمان صحیح است پس ثبوت جهالت و ضلالت صاحب مائت المسائل صفی و صریح است

و علی النکس بخدیان هر شئی که ایهون دانند اختیار سازند قوله مقولات شرکائی که ذکر ایشان در
قرآنست هو لا یشفعوا و ما عند الله و ما یستفیدون الا بقدر ما الی الله من له صیح اند که احق و عظمی
معبودان خود بد اشتند و شرک بود و الی آخره اقول قطع نظر از آنکه تمام کتب شریعت مجله اند از شکی
شرکائی که ذکر شان در قرآنست معبودان خود را و معبودیت برابر خدا میدانستند و بالاستقلال و بالذات
عظمت و محبت شان میداشتند و در محبت خالق و مخلوق فرق نمیکردند اگر اجموعه بوارق میدیدید
اینچنین کلمه یعنی چا دید در همان مقام از نور الیکبر منقول را بعبادان شنا عت عبادت اصنام و سقوط احجام
از مراتب کمالات انسانیة تکلیف مرتبه الالهیه و این جواب مسوق است برای کسانی که اصنام را
معبوداتی اعلان کردند و از تفسیر عزیزی منقول و من الغاص من یخجل من دون الله یعنی سوانی خدا که
حقیقی و محبوب بالذات غیر از دور عالم نیست اندا و یعنی بتایان جلاله که این قدر و لائل ظاهر و منع میکنند
از آنکه غیر او تعالی را بر او توازن باشد اگر چه یک کس باشد چه جاسه اینها بنوده ایمان باز بر اعتقاد و چنان
هم گفتار میکنند بلکه در هر چه آبخار را بر رخ امیکند حتی که بخوبی نمیدانند دوست میدارند آنها را کعبه الالهیه
دوستی که بخدا باید داشت زیرا که او تعالی را بالذات با اصنام دوست باید داشت الی آخره اقال و برخی
از ایشان ارواح دبره و ملائکه متوکل را یا ارواح انبیاء و اولیاء و عباد و علمای را بی ملاحظه علامه بندی
خدا و محبوبیت او بالاستقلال و محبت برابر خدا میدارند الی آخره لطیفه صاحب تقویة الایمان که بود
قبور و طواف و انحصار و مثل شرک قرار داده و بهر طرح حکم شرک نموده و صاحب بوارق از نماز
المسائل که کرده بودن تقبیل و احتما و ارام بودن سجده تحیت و طواف نقل فرموده و عجوبه بان
گفتند که محل بحث در تقویة الایمان تقبیل و احتما و طواف عبادت است بدلیل عنوان وضع
و در این امور و شک نیست و شرک بودن عبادت غیر خدایتی الی اما تقبیل و احتما و طواف که نه
عبادت باشد پس باتفاق فقهای امت و اکثر شریعت که اعتماد بر قول ایشانست کرده
و حرامست الی آخره اقول در برین مقام و در بیان عجوبه زبان باید دید که نه به تقویة الایمان
رجوع می آید و نه گفته خودش یاد میدارد و حال تقویة الایمان آنکه برین امور که حکم شرک کرده مقتدر
به طوری که به طوری انداخته تا به طور عبادت شرک نباشد و بطور دیگر شرک نباشد بلکه عبادت نام این
افعال داشته و در حکم شرک تصریح اطلاق نموده پس این تفسیر را چه گنجایش نیست حال آنکه نزد بان

آنکه افعال اعمال مذکوره تقویت الایمان را امارت کدیب قرار داد و حکم شرک و کفر بران مجمع علیه نوشته
 بود اینجا فرمودن نمود قهول و چون حرمت طواف متفق علیهاست الی قوله بیچ نقیصی از فقهاء و محدثین
 طواف را هیچ تعریف نه نوشته الی آخره اقول کفایت میکند برای تأکید قول صاحب بوارق و قبول
 آنچه بآنچه در مآله المسائل گفته روایات کثیره منع طواف در شرک که بمنزله متون است موجود روایات
 تجویز در بعض فتاوی است و هرگاه روایات فتاوی و شروح متعارض شوند ترجیح روایات شروح است
 الی آخره لطیفه صاحب تقویۃ الایمان که بر بوسه قبر و طواف حکم شرک علی الاطلاق نموده و در بوارق
 محذیه بعد ذکر حال ابن امیر از مآله المسائل فرموده اسمعیلیه اسحاقیه را معلوم نیست که شاه ولی الله در کتاب
 ابتداء فی سلاسل ادبیا را به نوشته اند الی آخره و بعد ذکر عبارات ابتداء حال بوسه از شاه عبدالعزیز خلیفه
 و برادران شان و حال عقد مجلس و اذکار مولوی عبدالحمی از حکم شرک بودن بوسه که بیان فرموده و عجوبه
 زمان از اینها غافل گرده و حرف از ابتداء اینقدر جواب دادند که در ابتداء بذیل ذکر او شنال حشویه
 طواف در عمل کشف قبور از رساله غزیه منقول است صاحب ابتداء جوازش نیست چون بنای
 کتاب مذکور بر ذکر سلاسل و اذکار و ادوار و سلاسل بدون او چیز است از ان است لهذا ذکر چیز در آن
 بر قبولش نباشد الی آخره اقول عائش اینکه از زمان هر چه از کسی بشنوند بلا تأمل بران خورند
 میشوند و نقل می نمایند و رجوع به اصل کتاب میکنند حالایه میشود که در ابتداء موجود این فقره استاج کرد کتاب
 غزیه که تصنیف شیخ عبدالعزیز است و اشغال و ادوار و صبح و شام و رمی و غرام و اینجا مذکور است
 و از خط ملا محمد شاکر که اعظم فضلا شهر خود بودند در زمان خود و از سایر فرزندان شیخ عبدالعزیز زیاده
 علم و کثرت تدریس ممتاز بودند و مطالبه کردم غزیه را و نوشتم که شیخ نجفی جنیدی بخط خود از نسخ شیخ
 عبدالعزیز نقل کرده بود و این را علم حضرت والد قیاس سر و اجازت آئینه دادند الی آخره و عجوبه زمان
 گویند که اجازت دادن و گرفتن امور شرکیه جائز است بآنکه کسیکه امور شرکیه جائز و حلالند و اینها
 آن دادند و مدت جوین آن نمودند حال شان چیست و قطع نظر از اجازت مذکوره و آنچه بطرف
 موصول کتاب هم نظر ننذاختند حالا بگویند که بنا بر کتاب مذکور بر ذکر سلاسل و اذکار و ادبیا است
 یا احوال افعال اهل شرک و کفر و اهل شرک و کفر را از ادبیا اندیند منتن چه حکم دارد لطیفه صاحب
 تقویۃ الاموال که در میان شرک گفته یا چادر چیده است یا او ننگی نام کی چهره کی کهری کرسیه الخ

در بار حق محمدیہ فرمودہ محصل دعویٰ اینکه بعضی کار با خدا تعالیٰ برای تعلیم خود خاص کرده است الی قولہ
 و شما کردہ در ان کار با این چار چیز را ہم بہ ہیئتہ چہ جرات فقر است بر اند تعالیٰ اللہ تعالیٰ کجا
 فرمودہ است کہ این چیز ہا برای خود خاص کردہ ام ہما عیدہ را باید کہ با ثبات و دعویٰش پرورند یا قرار
 نمایند با خلق نہ نشن رو عید ان الذین یفترون علی اللہ الکذب لا یصلحون خط کلام در جواز و
 عدم جواز نیست و خاص کردن اللہ تعالیٰ است برای خود ان عجوبہ در جواب این اعتراض اول گفتند
 محصل دعویٰ این است کہ عبادت را کہ از امور تعلیم ہیئتہ خدا تعالیٰ در آئیہ کہ عیدہ کا تعبد و الا اللہ
 و دیگر آیات بخود خاص فرمودہ پس اگر کسی عبادت غیر خدا خواہد کرد شرک فی العبادات بر وثابت خواہد
 گردید و در تقویتہ الا ایمان این چہا چیز در کار با نیکیہ خدای تعالیٰ بخود خاص نمودہ محدود نیست بلکہ
 در امثال کار با نیکیہ خدای تعالیٰ بخود خاص فرمودہ محدود است ہر حال این چہا چیز از او عبادت
 است پس اختصاص عبادت بسو معانی مستلزم اختصاص این چہا چیز باشد زیرا کہ اختصاص کلی مستلزم
 اختصاص جزئی باشد الی آخرہ اقول اگر عجوبہ تقویتہ الا ایمان دیدہ و نہیدہ با وجود آن ترکیب
 این دعویٰ گردیدہ اند پس کمال جرات و وقاحت است والا نہایت جہالت و خرافت حالا بہ بینند کہ
 در تقویتہ الا ایمان چاہے گفتہ کہ شرک اسی پر موقوف نہیں کہ کیو اللہ کے برابر نہی اور اسکے
 مقابل جانے بلکہ شرک کے معنی یہ کہ جو چیزیں اللہ نے اپنے واسطے خاص کیں اور اپنے بندوں کے
 ذمے پر نشان بندگی کا ٹھیرا ہے ہیں وہ چیزیں اور کسی کے واسطے کرنا و بعد از ان نوشتہ سوال
 باتوں سے شرک ثابت ہو جاتا ہے اور اس باب میں اولیا و انبیاء میں جن و شیطان میں بھوت و
 پیر میں کچھ فرق نہیں یعنی جس کوئی یہ معاملہ کرے گا وہ مشرک ہو جائیگا خواہ انبیاء اولیاء سے کرے
 خواہ بھوت پیری سے الی آخرہ وہاں سے گفتہ اب یہ بات تحقیق کرنا چاہیے کہ اللہ صاحب نے
 کون کون سی چیزیں اپنے واسطے خاص کر رکھیں ہیں کہ ایمین کیو شرک کیا چاہیے سو وہ ہیں
 بہت ساری چیزیں مگر کئی باتوں کا ذکر کر دینا اور انکے قرآن و حدیث سے ثابت کر دینا ضرور ہے الی
 و چاہے گفتہ کہ بعض کام تعلیم کے اللہ نے اپنے لیے خاص کیے ہیں کہ انکو عبادت کہتے ہیں جسے
 سمجھہ الی آخرہ و چاہے گفتہ پھر جو کوئی کسی پر نہ کہو یا بھوت پیری کو الی قولہ او سر شرک نہایت
 ہوتا ہے انچ پس از نصوص بیان تقویتہ الا ایمان کا شمس عیان است کہ نزد حق سبحانہ

چار چیز را ہم برای خود خاص فرموده است ورنہ اطلاق شرک چگونہ صحیح باشد کہ انچہ معنی آن قرار دادہ
 موقوف بر آن و منحصر بر آن است پس زافر او بر حق سبحانہ هیچ ارتیابی نیست اما انچہ اعجوبہ کہ
 کہ این ہر چار چیز را افراد عبادت است و اختصاص عبادت وی بقالی ستانم اختصاص این چار
 چیز است جائز انیکہ صاحب تقویۃ الایمان کہ این چار چیز را در شرک فی العبادۃ داخل کردہ و خل
 بودنش در عبادت حق سبحانہ و شرک بودنش بر این غیر حق سبحانہ حسب بیانست و توقف است بر خاص بودن
 حق سبحانہ این چار چیز را بلای خود پس موقوف بودن اختصاص این امور بر عبادت بودن باہنہا و دوی
 صریح و التزام آن جملی است بقیع این است حال جواب اول اما انچہ اعجوبہ زبان در جواب دوم گفتہ ریز
 نسبت انچہ بواسطہ رسول علیہ السلام معلوم شدہ باشد بسوی خدا تعالی جائز است الخ پس ازین جواب
 ہم گرہ از کار بستہ صاحب تقویۃ الایمان نگشودہ بخیر انیکہ اعجوبہ زبان برای تقویت صاحب تقویۃ الایمان
 اقرار بر خباب رسالت علیہ الصلوۃ والسلام نمودہ بر اہل سلام مخفی نیست کہ انچنانکہ خاص کردن حق
 این چار چیز را بر اسے خود از کلام حق سبحانہ بہ ثبوت رسیدہ پنجمان تخصیص این چار امر بر اسے حق
 سبحانہ بواسطہ رسول علیہ السلام نیز ثابت نہ گردیدہ لطیفہ در بوارق فرمودہ اگر اسمعیلیہ اعقل حق
 بالضروری رسید نہ کہ شایانہ کھڑا کرنا جو عبادت خدا کی ہے کہان کھڑا کرے الی قولہ اور خدا کے
 نام کی چھڑی کھڑی کیا بھی طریقہ پوچھنا ضرور تھا الی آخرہ اعجوبہ زبان در جواب گفتند شایانہ کھڑا
 کرنا جو عبادت خدا کی ہے وہ مسجد میں واسطے طاعت پانے نمازیوں کے کھڑا کرے الی قولہ
 یہ شخص اس قدر نہیں سمجھتا کہ کیا ضرور ہے کہ جو عبادت مشرک لوگ اپنے معبودوں کے لیے
 کرتے ہوں وہ بعینہا خدا کے لیے بھی جائز ہوں بھلا خدا کی ڈنڈوت کہان کی جاوے اور پانی
 کہان والا جاوے اور سوت کہان باندھا جائے اور موہن بھوک کہان چڑھایا جاوے اور مار بھول
 کہان ڈالے جائیں یہ سب عبادت مشرکین بندگی واسطے اصنام و اوثان کے کرتے ہیں جہان
 چیزوں کا خدا کے لیے مقام ہے وہیں شایانہ اور چھڑی کھڑی کیا خدا کے لیے مقام ہے الخ
 اقول انین مقام خوب ظاہر کہ اعجوبہ زبان انچنان حواس پریشان وارنہ کہ فرقی میان مدعی و معصن
 نمی نگارند اگر صاحب بوارق معنی عبادت و شرک فی العبادت آن بیان سیکر کہ صاحب تقویۃ الایمان
 مدعی آن شدہ البتہ استفسار ان معنی از صاحب بوارق ضرور بود کہ ڈنڈوت کہان کی جائزہ اور نہ

کمان باندھا جاوے و چون در معنی عبادت و شرک فی العبادت کہ تخصیص فرمودن حق سبحانه و تعالیٰ
 مصرح صاحب تقویۃ الایمان ست و صاحب بوارق متعرض بران پس استفسار آن از صاحب بوارق
 چه چون ست کہ صبیان ہم بران می خندند اما برپا نمودن شامیانہ برای راحت مصیبان بے اثبات
 تخصیص حق سبحانه آنرا برای خود مفید صاحب تقویۃ الایمان نیست بہر حال در شامیانہ این قدر کلام
 پریشان کردہ و در دیگر امور انہم نصیب نگردیدہ لطیفہ صاحب تقویۃ الایمان کہ شامیانہ برپا کردن
 را داخل شرک نمودہ صاحب بوارق در حال شامیانہ بر قبر او لا از مائۃ المسائل حکم کراہت نقل فرمود
 و بعد از ان از معنی شرح بخاری نوشتہ کہ عبد اللہ بن عمر و ابو سعید و ابن مسیب مکروہ میداشتند قبر
 فسطاط و قبہ را و عمر برپا کردہ بر قبر زینب بنت جحش و عایشہ رحمہ بر قبر را و خود و محمد بن حنفیہ بر قبر عائشہ
 و فاطمہ بنت حسین بر قبر شوہر خود حسن بن حسن رضی اللہ عنہم جمعین عجوبہ زبان از ذکر مائۃ المسائل شمر
 نمودہ در حوالہ یعنی اول این کلام بیگانہ از بحث کردند کہ حصر مکروہ و ازندگان ضرب فسطاط و ابن عمر
 و ابی سعید و ابن مسیب نکردہ الخ اقول بر ضروری عقل ظاہر کہ این دعوی صاحب بوارق بودہ و
 نہ عدم حصر مکروہ و ازندگان مفید صاحب تقویۃ الایمان کجا حکم شرک و کجا بحث کراہت و عدم کراہت
 و از اینجا واضح شدہ کہ آنچه از جہالت خود از معنی و شریعت الاسلام و فتاویٰ حمانیہ و ابراہیم شای و
 مستور و کشف الغطا و درہم الکلیس و خلاصہ و مضمرات کراہت ذکر کردہ درین بحث ہمہ تطویل لاطائل
 و محض جہالت ست و آنچه گفتہ اما ضرب فسطاط بنظر تعظیم میت پس از لوازم عبادت ست و عبادت غیر
 خدا تعالیٰ شرک است الی آخرہ نشان آن ہمان تعہدین معنی عبادت و شرک ست ہر گاہ متبصر
 مسلمین معتبرین او سجدہ بنظر تعظیم غیر خدا شرک نیست شامیانہ بنظر تعظیم ترا و چگو شرک خواہد گردید
 لطیفہ بوارق فرمودہ ابو داود و در سنن از قاسم بن محمد روایت نمودہ قال دخلت علی عائشہ
 فقلت یا امہ اکشفی لی عن قبر رسول اللہ صلعم و صاحبہ فکشفت لی ازین حدیث صحیح پوشیدہ و
 قبور متبرکہ و کشادہ برای زیارت فضل صحابہ ظاہر فقط الخو کہ گفتند کہ استلال از قاسم بن محمد روایت
 داشتن قبور متبرکہ از خلاف و ضمیمہ ناشی از جہل ست الخ اقول نشان این زبان و راوی زیادہ
 کردن قیدی از طرف خود ست کہ در بوارق بنمودہ تا جاہلان خوشنود شوند و از کلام مستندین الخ
 ظاہر کہ این پوشیدہ داشتن بہ قصد مکرم آنحضرت صلعم بودہ علامہ نجاشی نیز نقل کفہ الخ و

علم فرموده تقویت ایمان که در میان شرک و ایمان است و از این جهت که این شرک است و این تقویت ایمان است
انچه که گفتند که بنحوی از کتاب جمال شرک را پرده فروخت بود پس این دعوی او محتاج دلیل است
از سند آورده اش هیچگونه ثابت نیست حالا اگر دعوی دین دارد و دعوی خود ثابت نماید لطیفه صاحب
تقویت ایمان که در شرک و انحراف نموده رخصت هست و وقت اوست باین طریقی که آخره صاحب بوارق
فرموده از همان قسم است محتاج سند ظاهری که داخل بدعات نیست میکنند و فقهای نویسنده استحضار
الشیخ انچه گفتند رجعت تمقیری که از شمس حج بنحوا افراد عبادت خداوند و تقیهاست بدعت نیست بود
نیز و ظاهر است که هر چه در شرع بدان منافی عبادت بود نشان نیست و هرگاه بدعت تمقیری بنحوا افراد
عبادت شد در عبادت غیر خدا شرک است انچه اقول در اینجا هم انچه از اثبات طلب تقویت ایمان
عابر شد و برای تفصیل حال همان جمله مروده سابقه پیش کردند و نفهمیدند که تا وقتیکه خاص کردن
حق سبحانه را برای خود ثابت نخواهد کرد تبصره صاحب تقویت ایمان اطلاق عبادت بر آن
استنباط حکم شرک از آن هرگز صحیح نخواهد شد و آنچه از بدایه آورده قالوا یعنی آن تبصیر و همیشه در انچه
و همچنین از وقایع و جمیع و متقی و در تحت و کافی و ضلیعی و بنحوا و غیره و در بودن این فعل است
که پیش ازین نقل نموده صاحب تقویت ایمان را چه مفید و آوردنش در و بوارق محجبه بنحوا طولی لاطال
چه حاصل دارد تا وقتیکه خاص کردن حق سبحانه این فعل را از قرآن و حدیث ثابت نخواهد کرد عقده کشائی
او نخواهد شد و آنچه از جذب القلوب آورده پس اولاً معارض و منافض او خود از رد الحاد شامی آورده فی
مناسک النوفی ان ذلک مکرره لانه لیس چه سنه ضروری و لا اثر محکی اما آخره و ثانیاً قطع از ان سبب
را ذکر حواله جذب القلوب در مجرد ثبوت رجعت تمقیری هم از ان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بی آنکه از
صحیحین با صحیح سسته یاد گیریم معتدله حدیث پس در فروع متصل ثابت نخواهد بود زیرا نیست و ثانیاً
با اینهمه در ان هم مذکور نیست که حق سبحانه آنرا برای خود خاص فرموده است و کننده آن برای تعظیم و
تکریم بی و ولی بهر طریقی شرک است پس صاحب تقویت ایمان را چه مفید لطیفه صاحب تقویت ایمان
دست بسته ایستادن را که داخل شرک فی العبادت ساخته و هر طریقی بران حکم شرک پرورفته انچه همان
جمله سابقه پیش ساخته که این امر بنحوا افراد عبادت است و در فرد عبادت است و هر فرد عبادت برای غیر
شرک انچه اقول ازین مصادره علی المطلوب حاصل بنحوا جمالی نیست و انچه گفته و آنکه بنحوا این قیام در

زیارت قبر شریف از بعضی منقول است اگر محققان قیام بحجت مدلل و خشوع و حضور بار تعالی شانه علی
 باشد نزار و ان نیست و الا این تجویز قابل تسلیم نبود الی آخره حالش آنیکه بخوبی مان هرگز بوارق ندیده اند
 باغهای چندی از سفمانا دیده و نامیده مرکب جرات تحریر جواب گردیده اند حالا مطالعه نمایند که در
 بوارق حواله فتاوی عالمگیری موجود و عبارت فتاوی عالمگیری از سابق آنیکه هم سید محمد علی
 ناصح دیده و عجبای محب هم نبض فتوی الی قبر صلی الله علیه و آله وسلم فیقت عند استقبل القبوله ثم یقول
 منة ثانیة اوسع اوارعه ولا یدرؤسنه اکثر من ذلک ولا یضع یدیه علی جدار التربة فهو اهیب و اعظم لمحترمة
 و یقف کما یقف فی الصلوة و یشل صورتہ الکریمه التبت کانه تام فی محله عالم بیس کانه کذا فی الاختیار
 شرح المختار ثم یقول السلام علیک یا بنی المدوحه و المدبر کاته الشهدا ک رسول الله انج پس ازین بقا
 ظاهر که ذکر شق اول بحجت نایدن و تفهید کن کتب و نسیه است چه فقها کرام تجویز بیت مذکور و بعد
 فرائع از عمار وقت زیارت تصور صورت مبارک فرموده اند و حکمیکه بر شق دیگر فرموده یعنی قابل تسلیم نبود
 این تجویز پس کلام درین نیست که انجور زبان ارشاد فقها کرام و الله نظام را قابل تسلیم و اند یا ند کلام و حکم
 شرک است و آنچه گفته و بنیاس این تجویز بر استقبال قبله درین وقوف که از انتساب هر دو بسوی کرمانی ظاهر است
 تموید حمل مذکور شدن تواند انج حالش آنیکه مسئله محل وقوف وقت زیارت قبر شریف که آیا نزد اس مبارک
 مابین منبر شریف و قبر مبارک به استقبال قبله وقوف کرده زیارت کند یا دیو اوجه وجه مبارک باشد با قبله
 مسئله دیگر است قول امام کرمانی اول است و مختار جمهور محققین ثانی قول امام کرمانی تموید حمل مذکور تواند شد
 در بوارق از جذبات القلوب منقول در وقت سلام بر آنحضرت و وقوف در آنجناب با عظمت دست راست بر سر
 چپ نه چنانچه در حالت نماز کنند کرمانی که از علما خفیه است تصریح باین کرده استی قوله پس کیکی باقیما
 استند بار قبله تجویز این بیت درین وقوف کرده به گفته قول کرمانی رسیده اند و تجویزش نزد اهل تحقیق مطرو
 الی آخره اقول قطع نظر از آنکه علماء کرام با استدبار قبله تجویز این بیت نموده اند از مجر و مطرو و گفتن انج حکم حتما
 تقویت الایمان چگونه صحیح شد و آنچه بعد از این دعوی از دره مضیه آورده بل یضیع بمنیه ام لافیه خلاف استی
 قطع نظر از آنکه آور و نش و نایب تقویت الایمان در بوارق محمدیه حاشی نیست که دران حکم شرک مذکور
 نیست و دعوی انجور زبان نیز ازان ثابت نیست و بهنچان انچه از اسم الریاض آورده که دران قائل غیبه الاله
 الامار سال الی آخره گفته اند آنکه اهل تحقیق آن تجویز را مطرو و نموده اند و آنچه از ائمه آورده و تقدیر و سلف الصام

۱۰۰

التوحيد وحمداً جانباً حتى كان احدهم اوسلم على النبي صلى الله عليه وسلم ثم ارادوا الدعا فاستقبل القبلة وجعل
 ظهره الى جدار القبلة ثم دعوا ونص على ذلك الاكمة الاربعة انه يستقبل القبلة وقت الدعا وهو صاحب
 الابواب او رده كان احدهم اوسلم على النبي صلى الله عليه وسلم وارادوا الدعا فاستقبل القبلة وجعل ظهره الى جدار
 القبر ثم دعوا بما لا نزاع فيه من العلماء وانما نزاعهم وقت السلام عليه قال ابو حنيفة يستقبل القبلة
 عند السلام ايضاً ولا يستقبل القبر وقال غيره يستقبل القبر لا عند الدعا بل قالوا انه يستقبل القبلة
 وقت الدعا ولا يستقبل القبر انتهى ازين هر دو قول هم حكم صاحب تقوية الايمان كه شكركم بدون
 آن كه بپوشيدن چگونگی ثابت نگردد مگر حال جزأت اسماعيلية بايد دید كه در هر مقام بهر قول باطل و كاذب نزد
 ایشان ايمان لازم و واجب است اين دعوى كه در پشت دادن بقبر شريف وقت دعا فراموشی علماء
 نیست و الاكمة اربعة بران نص نموده اند بلكه نزاع در وقت سلام است و امام اعظم در وقت سلام نیز نماز
 میفرماید بتصریح مستدین انجوبة مردود است پس ذكر آن در اینجا تطويلی است بجا و مطرود و خارج
 از بحث مقصود در همین صنف كه از نسیم الرياض سند آورده در همان نسیم الرياض در شرح قول امام
 مالك بل استقباله و استشفع به فتنفع الله كه قاضی عياض بسند ذكر فرموده گفته و فی هذا روی علی قاضی
 ابن تیمیة من ان استقبال القبر الشریف فی الدعا عند الزیارة امر منكلم یقل به احد و لم یروا فی حکایة
 متفرقة علی الامام مالك یعنی هذه القصة التي اوردها المصنف رحمه الله و هنا و لدوره حيث اوردها
 بسند صحيح و ذكر انه تلقاها عن عمدة من ثقة مشايخه فقله انها كذب مخض و مجازفة من زمانه و قوله
 لم یقل و لم یروا باطل فان مذہب مالك و احمد و الشافعی رضه استحباب استقبال القبر الشریف فی السلام
 و الدعا و هو مستطوری كیشم و صرح به النووي فی اذكاره و الايضاحه و قال سبکی صرح اصحابنا بانه
 يستحب ان یأتی القبر و يستقبل القبلة فیسلم علیہ صلیهم ثم یتأخر ویسلم علی ابی بكر ثم یتأخر ویسلم علی
 عمر ثم یرجع بموقفه الاول استقبالاً للقبر و یدعو بما اراد و قد نقل عن ابی حنيفة انه یستقبله صلیهم فی الزیارة
 ثم یستقبل القبلة بعده و یدعو كما ذكره السرخسی من امتثالهم و هم در نسیم الرياض در شرح قول ابن
 قاضی مالك فی روایت این مذہب اذا سلم علی ابی صلیهم و دعا یقف و وجوبه الى القبر لا الى القبلة الى آخره
 نوشته و استقبال وجهه صلی الله علیه و سلم و استدبار القبلة مذہب الشافعی و ابی حنيفة و نقل عن ابی حنيفة
 و قال ابن العمام بانقل عن ابی حنيفة انه یستقبل القبلة مردود و یروی عن ابن عمر عن ابن مسعود ان یقبل

القبر المحکم و یجوز لظهور للقبلة و هو الصیح من مذہبہ و قول الکرمانی ان مذہبہ بخلافه لیست الی آخره لطیفه
 صاحب تقویۃ الایمان کہ دست بستہ قیام را در شرک داخل کرده در بوارق محمدیه فرموده دلیل این دعوی
 کہ در فصل چہارم حدیث من سره ان تمیل لہ الناس قیامان تیبور متعده من النار است و پس کہ درین
 آن مانند شریعت مبارکہ سرود ویدہ برہنہ فی عقل علیہ کہ معنی حدیث را با دعوی او مناسبت است اعجوبہ زمان
 گفتند مناسبت من سرہ الحدیث با دعوی از کلام شارح عین العلم خود ظاہر است انخ اقول ہر
 صاحب انصاف میداند کہ دعوی صاحب تقویۃ الایمان آن است کہ چند چیز را با حق سبحانہ برای خود
 خاص فرمودہ است و افای آن افعال برای قبر بنی و ولی و غیرہ شرک فی العبادۃ است مطلقاً از ہر طرح خواہ
 باین طور خواہ بآن طور و این ہیئت اہم شرک فی العبادۃ داخل ساختہ پس از شرح عین العلم کہ باستدلال این
 حدیث کراہت آن نقل کردہ ہرگز از ان مناسبت این حدیث بدعوی صاحب تقویۃ الایمان ظاہر نیست
 و حال معنی حدیث آنکہ اسماعیلیہ در ہر مقام قول شاذ مخالف تحقیق و تصحیح جمہور پشت و پناہ خود میسازند
 باید دریافت کہ مستندین اعجوبہ تصریح نمودہ اند کہ ازین حدیث قبح سرور بر فعل قیام ثابت است
 نہ کراہت نفس فعل اہم نووی در رسالہ قیام فرمودہ اما الحدیث الثانی فقدا و لہ الناس فی الاجتماع
 بہ و اجواب غنہ من اوجہ الاصح والاولی ان معناه الصریح الظاہر منہ الخبر الاکید والوعدہ الشدید
 لانسان ان یحب قیام الناس لہ ولی شیخ تعرض للقیام بنہی ولا غیرہ و ہذا متفق علیہ فالمنہی عنہ
 ہو محبتہ القیام فاذا کان معنی الحدیث ما ذکرنا فمدار التحريم علی المحبتہ فلا یصح الاجتماع بهذا الحدیث انخ
 و شارح عین العلم در شرح مشک منہ فرمودہ است دلیل خطای ذلک الاستدلال من منہ عفوہ ان
 یسامحہ ثم توجہ مع غایۃ الادب فقام تجاہ الوجہ اشرف فاشعرا و ضعیفاً لیمینہ علی شمالہ مستقبلاً لہو
 الکریم مستدبر للقبلة لان المقام یقتضی ہذہ الحالۃ انخ لطیفہ صاحب تقویۃ الایمان کہ در بیان
 امور داخل کردہ مجاورین کریمہ ہے در بوارق محمدیه فرمودہ در مجاورت مکہ معظمہ اختلاف است انخ
 اعجوبہ زمان در جواب گفتند محل نزاع مجاورت کہ عبارت از اقامت است نیست کلام در مجاورت
 بمعنی سدانست و تکلف بر قبور و امثال آنست بقصد تعظیم و تقرب غیر او تعالی انخ اقول قطع نظر از غیر
 و اثبات دعوی تقویۃ الایمان اولاً کلام در یک قسم مجاورت بنی دلیل محض است و ثانیاً در ان ہم
 تقنیہ بقصد تقرب غیر او تعالی صریح منافی حکم تقویۃ الایمان است کہ بہر طرح حکم شرک صادر

نموده است باز در بوارق فرموده حسن مجاورت مدینه منوره با حادوث صحیح و آثار صریحه ثابت العجوبه گفتند
حکایت اختلاف در مجاورت مکه و ذکر بیعت حسن مجاورت مدینه با حادوث صحیح و آثار صریحه بدون نقل
اختلاف خبر تعصب چه باشد اسخ قطع نظر از آنکه از عدم نقل اختلاف در امری با وجود عدم ادعای
اتفاق و اجماع حکم تعصب لازم کردن حماقت است این قدر نفهمیدند که مقصود صاحب بوارق بیان
کل ذاهب جمیع اختلافات فقهیه نموده محل بحث ابطال و عادی صاحب تقوئه الایمان است که
ازین بسیار بخوب ترین وجه روشن و عیان پس ازان جواب ندادن و تهمت تعصب نهادن
چه نفع و چه لطیفه صاحب تقوئه الایمان که در امور شرک داخل نموده و بان که گردش جنگل
کتاب کرے و درین باب تفرقه نبی و ولی و بیعت و پری نه نموده علی الاطلاق بصرط حکم شرک کرده
در بوارق محمیه فرموده در عامه کتب حدیث باب حرم المذنبه بعد باب حرم که موجود الی قوله در تحريم و کرم
و ادب و تعظیم مدینه منوره بسی از اهل اسلام تا این دم دم نزده در ترتیب احکام مثل خبر او غیره البته
اختلاف است اسخ العجوبه گفتند نزاع در حرم گردانیدن موضوعیست که حرم بودنش مخصوص ایشان
نیست الی قوله در حرم بودن مدینه شریفه نزدیکه قائل است بان بدلت حدیث صحیح است و آن
نیز راسته تقرب خدا شایع است اسخ اقول العجوبه هرگز تقوئه الایمان ندیدند و نه می فهمیدند که
قبول صاحب تقوئه الایمان ادب نمودن صحرا عبادت است و عبادت غیر برای کسی بهتر نیستی در هر زمانه سر
است کجایش این قیود و بان کجا است قوله در اینجا بخص اتباع هوای از رانقه تعقیب پیرون آمده
نوشت که در عامه کتب حدیث باب حرم المذنبه بعد باب حرم که موجود اسخ اقول از مجرور کمال
عامه کتب حدیث ترک تقلید و اتباع هوای لازم گردانیدن هر عاقل میداند که اگر ملحدی رفع
بدین را در نماز و وقت رکوع و غیره شرک قرار دهد و یکی از حنفیه برای رد این قول فاسد گوید که در کتاب
کتب حدیث احادیث رفع بین موجود پس این بحث را از اتباع هوای و ترک تقلید چه علاقه و محل کلام
نزد مولوی انجیل است قوله حال آنکه نزد حنفیه مدینه حرم نیست چنانکه مکه حرم است اسخ اقول
کاش العجوبه بوارق از کسی میخواند میدادست که در بوارق کی بموجب اتفاق جمیع ذاهب و دعوی حماقت
هر دو حرم و حرم بودن نموده تا ازین قول فرست بصاحب بوارق رسید صاحب بوارق خود اختلاف
بذاهب بیان فرموده است کلام در ادب کردن است کاش قطع نظر از حکم شرک بر ادب نمودن

که بخوبی تقویت الایمان است حکم عدم جواز حرمت ادب مذکور از کتب متعین میگرداند و ظاهر خارج از بحث -
تقویت الایمان می بود اما صاحب البوارق را ضرر می نمود لطیفه صاحب تقویت الایمان که در شرک
داخل کرده دور دور سے قصد کر که جواب در بوارق فرموده سفر برای زیارت قبر رسول الله صلی الله علیه
وسلم در تمام کتب حدیث و فقه مذکور الی آخره انچه در توجیه آن گفته نزل در سفر برای تقرب فی خدات
نه در سفر برای تقرب خدا که مخصوص جواز آن از شارع است و سفر برای زیارت قبر شریف نزد کسی که
است برای تقرب خدا انچه اقول بنابر همه توجیهات بر ندیدن تقویت الایمان است و تقویت الایمان
که برین امر حکم شرک کرده است و بری و ولی و تقرب خدا و غیر خدا هیچگونه گنجایش فرق نگذاشته بتقریب
هم علی الاطلاق برای کسی بهر طوری حکم شرک کرده است قوله نزد جمهور اهل حق استثناء در حدیث شد حال
به نسبت سائر ائمه است نه بدینست صرف مساجد تفضیل این اجمال در حسن الاقول است لهذا بسیاری
از علماء مذاهب مانند قاضی عیاض از مالکیه و ابو محمد جونی و قاضی حنین از شافعیه و ابن عقیل و ابن بطر
و ابن تیمیه و ابن الیقیم و شمس الدین بن عبد الهادی از حنابلہ بحرمت سفر برای زیارت قبور اولیا تصریح
فرموده اند الی آخره اقول درین قول دلالت دارد بر مذاهب جمهور و نویده و یک سند معتد بهم بر آن نیاروده حالا
بشود و امام نووی در شرح صحیح مسلم و امام عینی در شرح صحیح بخاری آورده اند فی هذا الحدیث فضیله
بمذاهب المساجد الثلاثة و فضیله شد الحال الیه الا ان معناه عند جمهور العلماء لا فضیله فی شد الحال الی مسجد
غیر او و حال الشیخ ابو محمد و یحرم شد الرجال الی غیره و هو غلط ان و ثانیاً تقریب تمام نیست هر گاه حسب قول
او نزد جمهور اهل حق استثناء به نسبت سائر ائمه است نه به نسبت صرف مساجد پس تصریح حرمت سفر صرف
برای زیارت ابویا چه معنی دارد و ثانیاً نسبت حرمت سفر برای زیارت قبور بسوی قاضی عیاض و ابو محمد
و غیره حسب تصریح محققین صحیح نیست و اگر کسی را شبهه اقامه است استناد آن انچه با صلاح آن
منوده و تحطیه آن فرموده اند علامه ابن حجر مکی در جوهر منیر نظم از امام سبکی بعد نقل قول نووی آورده و قد فیض
لتمشید له بما ذکره المقتضی لکون ابی محمد یقول بحرمته و الذی قاله فی شرح مسلم فی غیر هذا الموضع و فی شرح المذهب
و غیره و سببه الیه الراجح ان فرض المسئله فی قصد المساجد فی کل الاماکن علی ما من قصد الاعراض
الصحیح فی المساجد و غیره من الاکثه من الزیارة و تحویا مسلم یتکلم فیہ ابو محمد و لا یجوز ان ینسب الیه المنع
و قد یقول فی المساجد و غیره من الاکثه من الزیارة و تحویا مسلم یتکلم فیہ ابو محمد و لا یجوز ان ینسب الیه المنع

عیاض لیس منیه تعرض بزیارة الموتی تصریح و الاشارة انتهى المقصود و مندرج و آنچه اعجوبه عبارت رد المحتار
 آورده از آن دعوی شان ثابت نیست و دعوی او آنکه بسیاری از علما را مذابب تصریح حرمت فرموده اند و
 عبارت جاشیه اینکه منع عنه بعضی از کلمات شافیه و حال نیک نهی می و بد نهی می این تلمیذ سابقا گذشت اعجوبه
 بجز اعاده مطالب اند و تطویل فایده امری دیگر نیکر اند لطیفه صاحب تقویة الایمان در امور شرک نوشته
 مراد ماکی صاحب بوارق از آنکه المسائل آورده و عا رابر از جناب القی ریاسه خود و برای میت کسری
 آمده دو عا رابر این طهر که الهی بحرمت نبی و ولی حاجت مراد و کن جائز است اعجوبه گفته و نهاد این دو
 جواز مراد خواستن از خدا تعالی است و اینجا در این نزاع نیست محل نزاع مراد خواستن از غیر او تعالی است
 از اموات الی آخره **اقول** اعجوبه زمان این تقدیم کند که این فقره در بحث شرک فی العبادة است و در آن این
 تخصیص کجاست و آنچه اعجوبه نسبت عدم جواز بجزیه نبی و ولی بسوی امام ابی حنیفه نموده ارشاد کرده
 ثبات نیست عبارت سرائیکه لاینبغی لاحضان پدر محمد امجد المایه والد عا ر الما و دن فیہ اما موریه با کتفید
 من قوله تعالی و الله الاسماء الحسنی فادعوه بها انتقی اولاکه درین عبارت لفظ لاینبغی است پس
 نص در عدم جواز نیست چه جای که مفید شرک باشد و ثانیاً بقرینه آیت کریمه فادعوه بها که صاحب و محتسب
 در زمانید مسئله مذکور ذکر کرده مستفاد میگردد که مراد آن است که حق تعالی را و عا ر با سوار او تعالی را
 نموده و از طرف خود اسما مقرر نباید کرد و ثانیاً اگر است بحق فلان که از امام ابی حنیفه و غیره آورده اند ^{مستفاد}
 اعجوبه بدیل آن قول تصریح نموده اند و اگر مراد بجزیه است داخل حکم کراهت نیست مطلقاً و ای در مسئله
 کراهت بحق بدیل قوله لانه لاحق لمخلوق علی المخلوق نوشته قد يقال انه لاحق لهم و جوباً علی المدعی
 سبحانه جل لهم حقاً من فضله اویراد بحق المحرمه و الفطمة فیکون من باب الوسيلة و قد قال الله تعالی
 و انبتوا الیه الوسيلة و قد مد من آداب الدعاء التوسل علی ما فی المحسن و جابریه روایت
 الله صافی اسالک بحق الشائلین علیک الی آخره و راجعاً و تفسیر عزیزی و مسکه بحق هم گفته آنچه
 در روایت توبه حضرت آدم اسنادک بحق محمد آمده است محمول است بر حق تفصیلی که مذموب است
 است و آنچه در کتب فقه ماثور است حق حقیقی است و از بسکه در زمان سابق مذموب متعارف و رایج
 بسیار داشت و استعمال این لفظ موم مذموب ایشان میشد فقها از استعمال این لفظ منع نمودند و خیال
 کسی بآن مذموب نرود و آن پس علی الاطلاق حکم عدم جواز مسئله بحق نیز بسوی امام اعظم و غیره ثابت است

فقط لطیفه در بطور اق فرموده و عاقل را بر این طور که یار رسول الهی بادلی الله در جواب گوی غرض کنی که حجاب
 من برآید و مذہب حق از افعال و تقاریر صحابه و تابعین و ائمه مسلمین و علماء مذہب اربعه از
 متقدمین و متاخرین تاشاه ولی الله و شاه عبدالعزیز نجفی ثابت است اعجوبه گفت اینها اقراست
 صحیح کدام و تابعین متبع تابعین علمای عالمی مقام و بعد از ان عبارات صراط مستقیم این تسمیه
 فکر نموده اقول غشای این جرات غیر از شدت و قاحت چه توان گفت بر اهل علم و دین مخفی نیست که
 هرگاه این تسمیه را بپذیرد و توسل انکار نمود و حسب علمت از انکار بر امت محققین از معاصرین
 و لاحقین از قولش بامور و فرموده و بعد از ان در هر وقت که کسی تمجید انکار کرد و علماء دین بر او بر خیزند
 چنانچه شیخ عبدالحق دہلوی هم بر دستوران عصر خود مفصل بر داخته و همچنان عبدالوہاب بخدی و اتباع
 شان که القول مدور از سه نوزنده ساختند باز علماء دین بر دوا قول شان پر دختند و بعد از ان که حسب
 تقویۃ الایمان و اتباع شان این مذہب را آب و تاب دادند علماء دین نشپے روا و افتادند چنانکه
 و بسیاری از رسائل جایجا تفصیل این بحث موجود است و اعجوبه همه را نا دیده و ناشنیده ساخته باز انکار
 آن نموده و در بیان ذکر قول ابن تیمیہ پرداخته لاجل و لا قوۃ الا باللہ العلی العظیم علامہ ابن حجر مکی در نحو
 منظم فرموده من خرافات ابن تیمیہ التي لم یقلها عالم قبله و صاربها بن الانام مثله انه انکر الاستعا
 و التوسل بہ صلعم و لیس كما افتری الی آخره امام سبکی در شفا السقام فرموده اعلم انه یحجز و یحسین القول
 و الاستعانة و التشفع بالبنی صلیع الی ربہ سبحانہ و جواز ذلك و حسنة من الامور المعلومه ککل
 ذی دین و لم ینکرا احد ذلک حتی جاء ابن تیمیہ فیکلم فی ذلک الکلام لیس فیہ علی الضعفاء الاعذار و التذم
 و الم یسبق الیه فی سائر الاعصار و حسبک ان انکار ابن تیمیہ الاستعانة و التوسل قول لم یقله
 عالم قبله و صاربها بن الانام مثله الی آخره محضاً قولہ احمد بن محمد النیر بنی الممالکی در قواعد الفقه
 نوشته و قد روی عن مالک لا یتوسل بخلق اصلاً الی آخره اقول بر تقدیر صحت منقول
 این روایت مجبول معارض است با آنچه قاضی عیاض علیہ الرحمہ در شفا بسناد خود از امام مالک
 روایت کرده قولہ استیعاب کلام ائمه ظلام در تفہیم المسائل و غیر باید دید ان اقول جرح تمام
 او بام طائفه تمام از انہام النافل و شمس الایمان و غیر باید نمید قولہ و آنچه جریان انتفاع و
 استفادہ و مقصود بودن افادہ و اعانت از اولیاء مومنین بشوق از شاه عبدالعزیز و طایف

وکیل خوار استعانت شدن نمی تواند انی آخره **اقول** عجیب و دلاور است که کمال حیا و فکر عبارت فقیر غریزی می کند بیخ کنی که بر خود که ازان ظاهر و باهر است نمی فهمد حال باشد که شاه ولی الله در فیوض سخن گفته اند لما کان الیوم الثالث سلمت علیه صلی الله علیه و علی صاحبیه ثم قلت یا رسول الله انقض علینا مما انفاض الله علیک جنتار غنمین من خیرک الخ و شاه عبدالعزیز در فیض العام نوشته اند بعض از اهل قبور مشهور بحال اند و کمال ایشان متواتر شده طریق استمداد از ایشان آن است الی قوله لا کن استمداد از مشهورین باید کرد انتهی **قوله** مشکل که وقت پکار ناد عا ست او را دین ما کننا استعدا ته است و این هر دو عبادت الی آخره **اقول** پس بموجب حکم اعجوبه شاه عبدالعزیز و شاه ولی الله و علم حرا از حلف تناسف همه مشرک و مجوز عبادت غیر خدا بوده باشند **قوله** اعتقاد الوهیت پیش از اعتقاد عبودیت الی آخره **اقول** حسب تقریح تقوئیه الایمان عبادت نام چندی از افعال است که از تکاب آن افعال بزرگ باشد مشرک فی العبادة است پس اعتقاد و ادران و دغل اول صریح اخرا ف ازان است نتائید آن **قوله** قطع نظر از ضعف این حدیث که بجای خود همین است و معارض بودنش با حدیث صحیح و آیه کریمه **ایاتک نعبد و **ایاتک نستعین**** حکمش مخصوص است بپوش که اجنه یا ملائکه برای انصرام این کار در صحرا یا امورا ز جانب خدای تعالی بوده اند و در آن نزاع نیست محل نزاع استعانت از اموات و ر اموری است که اختیار ایشان در آن ثابت نیست الی آخره **اقول** قطع نظر از آنکه اگر در یک و سند حدیث اعینونی یا عباد الله ارشدی متعدد اش که امی را وی ضعیف یا مجول واقع باشد مستندم آن نیست که این حدیث ضعیف باشد قطع نظر از آنکه مستندین امجوبه زمان این حدیث را حسن و محرب و معمول به قرار داده اند چنانکه از شرح حصین و غیره ظاهر است و قطع نظر از آنکه این حدیث را معارض آیه کریمه **ایاتک نعبد و **ایاتک نستعین**** قرار دادن گویا مستندین خود را که این حدیث را محرب و معمول به قرار داده اند و مجوزین معارضه قرآن شریف نهادن است حال اشتغال عجوبه باید دید که چقدر از اصل بحث دور افتاده صاحب تقوئیه الایمان و مشرک بودن استعانت و تداقید اموات و قید امور غیر اختیاریه معتبر نباشته و ندای ملائکه را هم مشرک قرار داده است **قوله** در مجمع البحار مرقوم است فان العبادة و طلب الخواجح الا استعانت حقی الله و حده الی آخره **اقول** این چه حماقت است خود محل نزاع را مخصوص میکند به استعانت از اموات و آنهم در امور غیر اختیاریه و استعانت از ملائکه را خارج میکند تا اینهمه فقره الاستعانت حقی الله و حده بطریق و عوخی

خود ميانه و آنچه از عقیده مسلک کفر و سبب جلا کل طاعات بدون ضرب الاقدام الى العراق و استعانت
 اموات آورده بر تقدیر صحت نقل همچو قول مسلم و شستن اکابر علماء کرام و اولیای عظام را از شستن
 خود کافر گفتن است حال ضرب الاقدام الى العراق بعد الصلوة و استعانت آنکه علماء مستحدين و مستحدين
 در کتب مشهوره مثل اخبار الاخیار و بحجة الاسلام و غیره از جناب غوث الثقلین رضی الله تعالی عنه روایت
 فرموده اند چنانچه تفصیل این معجزات در رساله صولیه قاوریه موجود است **قول** در جواز استشفاع از حضرت
 صلی الله علیه وسلم در حالت حیات نزاعی نیست محل نزاع استعانت از اموات است الى قوله بعد ان
 رای عثمان بن حنیف است بقصد ترک از انفاط رسول خدا بدون قصد استعانت و شفاعة از وی صلعم
 الى آخره **اقول** این چه حماقت است اگر استشفاع و استعانت معاوض آیه کریمه آيا لَكَ تَعْبُدُ وَاَيَا لَكَ
 تَسْتَعِينُ پس نفرت از اموات از قبیل خرافات است و ادعا اینکه بوم استعمال این و عاری عثمان بن
 حنیف است و آنهم بدون قصد استعانت از تحقیق مستندین این دو عام و دودست علامه ابن حجر مکی در جبهه نظم در
 بحث استعانت و توسل که بذیل حدیث حضرت عثمان آورده و لم يدع له لانه اراد ان يحصل من التوجه و بذل
 الافتقار و الاضطراب و تیشابه صلی الله علیه وسلم لیحصل له کمال مقصوده و هذا المعنى حاصل له فی حیاة صلیعم
 و بعد وفاته و من ثم استعمل السلف هذا الدار فی حاجاتهم بعد موتهم صلعم الى آخره **لطيفة** در بوارق
 از شاه عبدالعزیز صاحب منقول بعض از خواص اولیای امد که جابجه تکمیل و ارشاد بنی نوع خود کرده اند
 در بی حالت تصرف در دنیا داده و استغراق آنها بجهت کمال وسعت مدارک آنها مانع توجه باینست
 انگیزد و او باین تحصیل کمالات باطن از آنها می نمایند انچه انجوبه گفت مفاوید این تخریر جواز از ایشان
 از غیر عدا ای تقالی نیست چه وقوع امری بر جواز آن دلالت نمیکند انچه **اقول** انجوبه زبان معنی کمال
 نمیدانند ورنه این چنین نمیگفتند بجهت حال فرمایند که اعتقاد عطار تصرف باموات و ثبوت توجه باین
 است و حاجت یابی از باب حاجات از آنها چه حکم دارد و این امور از تفسیر عزیزی ثابت اند یا نه **لطيفة**
 صاحب تحقیق تالایمان که بر نذر و نیاز حکم شرک علی الاطلاق لازم ساخته و بوارق محمد بن عثمان صاحب تحقیق
 که در رساله کجاست توجیه نوشته بود آورده اند که نذر اولیا بدو طریق است حسن و قبیح الى آخره بعد از آن فرمود
 در تقوئیه الایمان این همه تفصیل مشوخی و حکم شرک علی الاطلاق نافذ انچه انجوبه زبان اینقدر انصاف
 نموده که جواب مذکور و تفصیل مسطور آنرا مسلم دانستند و انکار نمودن توانستند چه راه الله تعالی لاکن

از طرف خود قیدی افزوده گفتند که مراد صاحب تقویۃ الایمان شمع فنیج است الی آخره اقول اگر چه
بیان این مراد و جنبه تصریحات تقویۃ الایمان مختص ببنیاد است اما باید که برین اقرار ثابت ماند که
کار آمدنی است **قول** عرف سابق و حال نذر دنیا را ولیا که مشاهد در مقابله و جهال است نیست
که هر چه میکنند برای او لیا و صورت و حقیقت محض برای ایشان میکنند و بجز اراتق مسطور است اما الله
الذی نیزه اکثر العوام الخ **اقول** قطع نظر از آنکه در دعوی او عار کلمات نموده و آن از دلیل آورده است
ثابت نیست اعجاب بر راستی نذر حقیقی غیر از معلوم نیست همین جهت احوال بر پیشانی میگویی پس
بطرف رساله صاحب تقویۃ الایمان که مشهور در صورت و در مجموعه زبدة الفصاح باهتمام کبریه است
مطبوع هم گردیده است رجوع کند در آن رساله مرقوم سید و در پیش گوشتاج باشد بلکه غنی باشد
لکوک باشد و نادر محتاج باشد فی خصوصیت ایشان نظر بساوت یا توکل نذر برای خدای تعالی
است و تقریر آن سید در متوکل اگر همین طور نذر برای اولیا س که رشتگان قدیس الله اسرار هم کند و روا
الی آخره پس جای آنکه نظر بر لایت اولیا را الله نذر میکنند و قصد ثواب رسائی بصرف فقر سیدان
برگزین این نذر داخل نذر فنیج نیست و جای آنکه خیال ولایت اولیا را الله در صرف نذر ندارد بلکه با لایت
عبادت نشان منظور دارند البته داخل نذر فنیج است **قول** عبارت تحفه مفید جواز نذر غیر نیست
و نه افاده جواز پرستش غیر خدای تعالی نیز نمایی آخره اقول این نحو بنی و مجاوره نقطه پرستش
میدانند یا معنی آن مخصوص با اعتقاد الوهیت می پندارند و بیعت از فحشیدن معنی عبارت تحفه حاضر گردان
این چنین است و محل حاوی ده و اگر عبارت تحفه مفید جواز باشد بر بنار فنیج با عجز به تمام است بقول
تحفه شرک باشد و ندانم که مقصد صاحب تحفه بیان کمال الهیت است یا در رواج شرک و گفته
قول و تفسیر خود بنکر مشرکان می نگارند از آنجا که ساینکه در فوج و نذر و قر با نیها با خدا و یگان
هم میکنند استی پس تجو نذر غیر خدا از جناب وی چگونه گمان کرده شود الخ **اقول** این قدر غنی فنیج
که شرک درین قول مجرور نذر است یا بر همسر کردن درین امر کجا حکم شرک بر همسر کردن با خدا و امری و
کجا حکم بر همسر خواه همسر خدا کند خواه موجب خوشنودی او ندارد و لطیفه صاحب ابواب فرموده بچهار
افعالی که در اینجا شرک قرار داده و حکم نموده که الله تعالی خاص نموده است این افعال برای خود در
فصل چهارم که نام آن افعال هم بر زبان نیاده تا با ثبات چه رسد الی آخره بچهار بیان گفته در فصل چهارم

تقویۃ الایمان اختصاص عبادت بخدا تعالیٰ و شرک بودن عبادت غیر او تعالیٰ از آیات و احادیث ثابت
فرمودہ اختصاص مطلق بقید اختصاص افراد وی باشد پس بعد اثبات اختصاص مطلق عبادت
احتیاج اختصاص افعال مذکورہ پیش نمائندہ الی آخرہ اقول متشایرین جرأت ندیدن تقویۃ الایمان در
تقویۃ الایمان اولاً گفتہ شرک کے معنی یہ کہ جو چیزیں اللہ کے اپنے واسطے خاص کی ہیں اور اپنے
بندوں کے ذمے پر نشان بندگی ٹھہرائی ہیں وہ چیزیں اور کسی کے واسطے کرنا منع و بعد ازان گفتہ
اب یہ بات تحقیق کیا چاہیے کہ اللہ صاحب نے کون کون سی چیزیں اپنے واسطے خاص کر رکھی ہیں کہ
اوس میں کسیہ شرک نہ کیا چاہیے سو وہ باتیں بہت ساری ہیں مگر کئی باتوں کا ذکر کر دینا اور اہل کفر و
حدیث سے ثابت کرونا ضرور ہر طرح پس گفتن انکیہ احتیاج اختصاص افعال مذکورہ نمائندہ محض
حماقت است **قول** صاحب تقویۃ الایمان حکم شرک و کفر بنسبت افعال منوہ کہ افراد عبادت
وامارت تکذیب بودن عبادت غیر خدا از شرع ثابت گردیدہ انا اقول حسب نصرت تقویۃ الایمان
عبادت بودن ان افعال موقوف است برانکہ خاص کردن حق سبحانہ آنھار برای خود ثابت گردد
پس مجبور شرک بودن عبادت غیرہ بقید صاحب تقویۃ الایمان است **لے** صاحب تقویۃ الایمان کہ
در شرک فی العلم تمہید کردہ خواہ یوں سمجھے کہ یہ بات اولاً اپنی ذات سے حاصل ہو خواہ اللہ کے عینے
سے ہو پہچان در شرک فی التصرف وغیرہ در بوارق محمدیہ فرمودہ یا اول غلطی مدعیان نش ثابت سیکھن
اقتضای تمام بر نقل کلام اکابر انا انا مقام اولاً شرک بودن اثبات عالم ذاتی وغیرہ بعد ازان بودن
بیان شناحت عبادۃ اصنام مسوق برای کسیکہ اصنام را معبود ذاتی انکار نہ از فوز الکبیر نقل منوہ
بعد ازان ارجحت بالغہ حال مشکیں بعد ازان عبارات متعددہ تفسیر غیری کہ ازان بقید بودن شرک
بقید بالاستقلال ثابت بودن نقل منوہ العجوبہ زبان در عبارات فوز الکبیر و حجت بالغہ و اکثر عبارات تفسیر غیری
کلام کردن نتوانستند صرف در دو عبارت تفسیر غیری کلام سے ربط مانا بجز حفظ کردن **قول** نقل عبارت
تفسیر خریف و تصرف کثیر براد نمایش ان در رنگ تجویز استعانت از اہل قبور است الی آخرہ اقول
منشایرین زبان درازی ان است کہ معنی بیچ لفظی فہم قول بوارق خود نقل منوہ ازان بعد عبارت
تفسیر غیری لفظ استعانتی موصفاً موجود پس اگر چند لفظ بطور التقاط ازان مذکور نشدند امین امر از تصرف
و تصرف چہ علاقہ و استعانتہ ان اہل قبور از تفسیر غیری و فیض عام و دیگر مسائل و قیام صاحب تفسیر

و اسلاف او انجمن ثابت که اسماعیلیه واجب دمزد نیست و نوع استعانت با روح را که شرک نوشته
 خود و همین عبارت لفظ استقلال موجود آزمای خود **قول** درین عبارت تفسیر فتح العزیز اگر چه حذف
 از در میان چند جا است الی ان قال لیکن این حذف هیچ منصرف و مفید ناقل نیست آری مقصود ناقل
 متعلق نگذاشتن مثال غیری است که بگفته او تعالی وسیله حاجت روائی انگس شده برای نمایش آنکه این
 غیر سرانیا و اولیا اند لهذا الی آخر ناقل نوشته اسخ **اقول** با وجودیکه موجود بودن الی آخر ناقل قرار گیرد
 باز خیال تصرف میدارد اما آنچه بیان نیست کرده پس سوای رحم العنب چه توان گفت **قول** درین عبارت
 تفسیر عزیزی عبادت و نذرو و قراین بنام آنحضری و بندگی قولی است که افاده مدعای صاحب **تقوی**
 می نمود حذف کرده اسخ **اقول** عجب به مدعای تقویت الایمان چه قرار دادند و موافقت تفسیر عزیزی بآن
 چگونه فهمیدند این عبارت که **پ** ملا خطه بندگان و محبوبیت او بالاستقلال در محبت برابر خدای سازند
 و نذرو و قراین بنام آنحضری و بند و احکام ایشان را بے تامل برابر روحی مطلق می شمارند الی آخر
 صریح کردن این جدید می نمکند کجا این بیان و کجا قول تقویت الایمان که پیغمبر خدا که وقت کے کار
 ہی اپنے بتوں کو خدا کے برابر نہیں جانتے تھے الی آخره لطیفه صاحب بوارق بعد عبارت **تکبیر**
 و غیره فرموده که نیست شرک فی العلم بکتابت کردن علم ذاتی برای غیر خدا پس باطل شد کلام همیشه اسماعیلیه
 خواه یون سمجھے کہ اپنی ذات سے ہے خواہ اس کے شینے سے اسخ عجب گفته انتشار شرک و ضلالت
 و افعال مختصه او تعالی اختصاص آنهاست ذاتی بودن آنها پس بلحاظ این منشاء اختصاص آن اگر
 از یک جهت است اثبات آن بغیر خدا از همان یک جهت شرک باشد مثلاً اختصاص صفت علم بجهت
 جهت است که از آنجمله قدم و ذاتیت احاطه بوندش اثباتش برای غیر خدا از هر یک جهت ازین جهت
 شرک باشد و اگر شرک و صفات منوط بر ذاتیت بودی حال شرک فی الالوهیت سمجھیں **تکبیر**
 حالانکه مشرکین عرب که قرآن مطلق از حال نشان است معبودان خود را که بالذات منبذ استند و
 تکفیر مثبت علم غیب برای غیر خدا جائز نموده حال آنکه کتب و بنیه منظمه کفر و است و تقدیر قیض ذاتی
 بلخی تقید غیب است چه علم ذاتی مطلقاً علم غیب باشد یا شهادت مختص بخدا تعالی است و ارجح
 آن بغیر و تعالی شرک است با آنکه علم محیط و علم غیب قطع نظر از ذاتیت که همه علم خدا تعالی ذاتی است
 بجهت احاطه و غیب مختص بخدا تعالی است و اثبات آن بغیر و تعالی شرک است و عبارت **تکبیر**

تقصید مطلق علم است نه ذاتی نه تقید علم غیب یا علم محیط و محدود صاحب فوز البکیر از ذاتی علم نیست که بدون
تلفی از غیر و بلا تشکیک کسب حاصل شده باشد گوشت این نور علم انعطافی و تعالی گمان کرده شود الی آخره
اقول اعجوبه زمان نه تقویة الایمان دیدن عبارت منقول از فوز البکیر و غیره نمیداند اول صاحب تقویة الایمان
گفته سو جو کوئی کسی کا نام او هست بیخته لیا کس الی قوله اور یون سب کچه که جب بین او سکا نام لیتا ہوں بان
سے یاد لے یا او سکی صورت کا یا او سکی قبر کا خیال باز دہتا ہوں الی آخره پس صاحب تقویة الایمان
در حکم شرک فی العلم نے احاطہ را اختیار داشتہ نہ قدم را ثانیاً انچه انکار از معبود بالذات و نسبت مشرکان محض
خود را نموده از عبارت فوز البکیر کہ در بوارق منقول مروود بود روشن ظاهر است و ثالثاً قطع نظر از فوز البکیر
بالذات و بیان حقیقت شرک و خصوص علم غیب نوشتہ اند فالعلم بالبعیبات یجملہ علی ویتین علم برویتہ و ترتیب
مقدمات او حدس او منام او تلقی الحام حمایج نقسہ البیان ذلک بالکلینہ و علم ذاتی ہو مقتضی ذات العلم
لا یتلقا من غیرہ ولا یخشبہ کم سیر نخ پس تفرقہ ما بین علم غیب و مطلق علم ما بین طور کہ علم غیب مطلقاً خاصہ
خدای تعالی است اثبات آن مطلقاً شرک است مروود گردیدہ و رابعاً معنی عبارت فوز البکیر کہ بیان کردہ
بلفظ الحام و مانند آن نظر ننیداختہ باقی تفصیل سکہ علم غیب آیندہ خواهد آمد لطیفہ در بوارق فرمودہ
کہ نیست شرک فی التصرف مگر با استقلال پس باطل شد مسئلہ اسماعیلیہ نخ اعجوبہ گفتند تصرف در امور کی اعتبار
محقق در آن ثابت نیست مختص بحضرت حق تعالی شانہ است الی قوله بالا استقلال بود یاد برون استقلال
الخ اقول عجب لاوری میکند قطع نظر از دیگر کتب عباراتی کہ در بوارق منقول بان ہم نظر نمی اندازد
جواب نوشتن ضروری است چه میگوید در عبارت تفسیر غزیری کہ بعض از خواص اولیاء العباد کہ حاجت
تکمیل و ارشاد بنی نوع خود کردہ اند درین حالت تصرف در دنیا داده و استغراق آنجا بجهت کمال و
مبارک آنجا مانع توجہ باین سمت نمی گردد و اولیایان تحصیل کمالات باطن از انہامی نمایند و ارباب
حاجات حل مشکلات خود از انہا فی طلبند و می یابند نخ و چه میگوید در حق و اوستیقیمہ کہ گفته ارباب
این مناصب بنفع ما و نون مطلق در تصرف عالم مثال و شہادت می باشند لطیفہ در بوارق فرمودہ
و ہم ثابت گردیدہ کہ از افعال حتی کہ از سجدہ برای خیر خدا ہم شرک لازم نمیشود بے آنکہ غیر را معبود
اعتقاد کند الی آخره اعجوبہ گفت کہ سجدہ برای امام و او ثمان مانند قبر و نشان بدون اعتبار اعتقاد
شرک و کفر است الی آخره **اقول** انچه در بوارق از اسماقیات منقول از ہم ندیدہ تا بدیکر کتب حدیث

خالا و بما می گویند که تفصیل صاحب مائت المسائل مردود و باطل است یا اطلاق این جاہل قول
 دعوی اتفاق مفسرین کذب است الی آخره **اقول** اولاً در قول صاحب بوارق در نسخہ مطبوعہ فقط جمہور
 از قول اتفاق جمہور مفسرین ترک گردیده است و کفایت میکند برای شہادت این امر آنکہ در سرائع الایمان
 مطبوعہ مکتوبہ کہ عبارت رسالہ اندانیہ صاحب بوارق نقل نموده این است این آیت باتفاق جمہور مفسرین
 در حق اصنام و عبیدہ اصنام است الخ و ثانیاً در تفسیر برصیانی ایچہ مال الارواح نمودن ارواح ارواح
 کاملہ خصوصاً مرقوم است اگر رسیدید میدانست کہ از عقیدہ اسماعیلیہ فرقی زمین و آسمان و تفاوت کفر
 و ایمان است در تفسیر المدبرات ادا نمودن ایداد صفات النفوس الفاضلہ حال الفارقة الی ان
 حال تفسیر شہرہ و فوتها من المدبرات الخ و بذیل لا تقولوا المین فقتل فی سبیل اللہ اھل ان لا تقولوا
 فیما دلالة علی ان الارواح جواہر قائمہ بقی بعد الموت در آنکہ و علیہ جمہور الصحابہ و التابعین
 و بہ لقطت الآیات و اسمن الی آخرہ لطیفہ در بوارق فرمودہ باینکہ محصل آیات خصوصیت علم غیب
 است بخدای تعالی و عادت این فرقہ است کہ یک لفظ از جاہل گرفته بودی یونہون بعض
 الکتاب و یکفرون ببعض از ماہد الغماض نموده در تفسیر آن لفظ ہم مخالفت سواد اعظم و تفسیر را
 را شعار خود گردانیدہ ہرزہ در انہیامی کنند از ایشان باید پرسید کہ لایظہر علی ثبوت حد الامس ارضی من
 رسول ہم آیت قرآنی است یا نہ اگر ہست این استثنای مذہب اسماعیلیہ چگونہ درست شود واضح باد کہ این
 بجمیع کتاب متفقین و تحقیق است الی آخرہ و بموجب گفتند بعد تسلیم آنکہ محصل آیات خصوصیت علم
 غیب است بخدای تعالی انکار از شرک بدون اثبات علم غیب برای غیر خدا بجز احاد و چہ باشد الی آخرہ
اقول باوجود تبیین فرمودن صاحب بوارق مخدوہ بموجب بارہم متینہ نشدہ از تطبیق تحقیق اعراض
 و مخالفت سواد اعظم برداشتہ بشود کہ ازین آیات خصوصیت مذکور میشود و از دیگر آیات و احادیث
 جواز اطلاق محبوبان حق سبحانہ ترخیص و وقوع آن ثابت میگردد پس اقرار میکنیم و انکار دیگرے نقل
 یونہون ببعوض یکفرون ببعض است لہذا تحقیق دین ستندین بموجب فرمودہ اند علامہ خفاجی
 و شرح شفا بذیل قول متن ومن ذلک اطلع علیہ من الغیوب ما یکون والاحادیث فی ثلث الباب
 بحداید کہ مقررہ و ما یزید غمرہ و ہذہ المعجزة من جملة معجزاتہ المعلومہ علی القطع الوصول الیہا بجز علی

لا يعلم الغيب الا الله وقوله كنت اعلم الغيب لا يستلكن من الخبير فان المنفى علم من غير واسطة واما اطلاع
عليه السلام الله له فامر متحقق بقوله تعالى فلا يظهر على غيبه احدا الا من ارضى من رسول الى اخره
قوله علم ان عبارت ست از ادراك آن بدون اعلام کسی **ان** **اقول** انهم اشتراعات فائدة بصواب
تقوية الايمان مخيخه که در آن حکم شرک بر لفظ و عبارت نیست بلکه تعمیم حکم شرک از اعلام و غیر اعلام
قوله بهر حال اطلاع بر غیب را که باظهار خدا تعالی باین دلالت و دلیل و علامتی حاصل گردد علم
نتوان گفت پس این استناد درست است لیکن بقید ثبوت علم غیب برای غیر خدای تعالی نیست **ان**
اقول این چه ضنون است حصول اطلاع بر غیب تحویز میکند در حصول علم غیب حکم بضرعی نماید
و عبارتیکه خود نقل میکند بر آن هم نظر نمی اندازد از غیثا پوری نقل نموده لا یعلمون الا الغیب الا
اعلمهم الله تعالی **ان** و از بضای وی آورده لا یعلمون الا ما اعلمهم الله **ان** و از شرح عقاید آورده
العلم بالغیب امر قدور به الله سبحانه لا سبیل الیه للعباد الا بالاعلام منه او الهام بطریق المعجزة و الکرامه **ان**
و از مواهب آورده و ما وقع منه على ساني رسول الله صلعم وغيره فمن الله ما يوحى او الهام الى اخره و
استشمار بلا ریطه على غيبه جلیجایان آورده بود اینها چه میگوید و آنچه از شرح فقه اکبر ملا علی قاری
و دیگر فتاوی فقهیه حکم کند نقل کرده حالش آنکه همان ملا علی قاری در مرآة العقاید شیخ کبیر الوعابی
آورده و معتقدان العبد منقول فی الاحوال حتی یصیر الی لغت الروحانیة فیعلم الغیب ویطوی له الارض
و یشی علی الماء **ان** و در تطبیق این عقیده بآیات کریمیه گفته در بوارق منقول در آن موجود و فیطوع
على الغیبات الى اخره و در رد المحتار مسئله نکاح بشهادة رسول گفته قال فی التامر خانیة و
فی الحجة نوکر فی الملقط انه الکشف بان الاشياء تعرض على روح النبى صلعم وان الرسل یرون
بعض الغیب قال الله تعالی عما لا یغیب فلا یظهر على غیبه احدا الا من ارضى من رسول
ان **قالت** بل ذکر وافی کتب العقاید ان من جملة کرامات الاولیاء الاطلاع على بعض الغیبات
در رد المحتار علی المعترلة المستدلین بهذه الآیة على نفيها بان المراد الاظهار بلا واسطة والمراد ان
رسول الله صلی الله علیه و آله لا یظهر على غیبه بلا واسطة الا الملك اما النبى والا ولیا فینظرهم علیه بواسطة الملك
او غیره الى اخره **قوله** صاحب تقویت الايمان در شرح کفی العلم استدلال نموده بحجتی **قالت**
او غیره الى اخره **قوله** صاحب تقویت الايمان در شرح کفی العلم استدلال نموده بحجتی **قالت**

تقریف میں یہ بات کسی کہ او کو اندر نے ایسا مرتبہ دیا ہے کہ آئندہ کی یقین جانتے ہیں منواو سکو منیہ
 خدا نے منع کیا انخ در بوارق فرمودہ کہ دین حدیث صرف حکم ترک کردن اقول ست پس رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم حکم شرک فرمودہ و نہ امر تجدید ایمان و توبہ بلکہ در تنگی بود از اہم منع نفرمودہ
 انخ اعجوبہ گفتند جدم امر تجدید ایمان و حکم شرک سبب انت کہ قائل این قول جاریہ غیر مکلفہ و اعتبار
 اسلام بود و شک نیست و نیکہ ترک آن سبب بت علم غیب ست بسوی آنحضرت علیہ الصلوٰۃ و السلام
 و نسبت علم غیب غیر خدا تعالی کفر ست انخ اقول جزم بغیر مکلفہ بودن محتاج دلیل ست و آنچه بکہ
 جزم گفتہ کہ شک نیست و نیکہ ترک آن سبب بت علم غیب ست انتہی پس مردود میکنند لیکن حکم جزم
 مستندین او چالاک اعجوبہ باید دید کہ بعد این حکم جزئی از ملا علی قاری نقل نمودہ انما منع لقولہما و فیما
 بنی لکراہتہ نسبتہ علم الغیب الیہ لانہ لا یعلم الغیب الا اللہ و انما یعلم الرسول من الغیب ما اخبر انتہی و
 آنچه بعد از ان بلا فصل بودہ از آنکہ مذکورہ و آن این ست او لکراہتہ ان یدکر فی اثرا ضرب اللہ
 و اثنا و مرتبہ اتقلمی معلوم منہ عن ذلک انتہی و بیچنان از مکاتبات از شیخ عبدالحق آورده قالو انما
 منع من عن ذلک کراہتہ ان سید علم الغیب الیہ مطلقا و لا یعلم الغیب الا اللہ انتہی و بعد از آن این عبارت
 موجود اولانہ مستحب ذکرہ فی اللہ و اللعب الی آخرہ و آنچه گفتہ کہ نسبت علم الغیب بسوی غیر خدا تعالی
 کفر ست انخ قطع نظر از آنکہ بطلان آن در سابق معلوم شدہ اولادہ میں صفحہ کہ از ملا علی قاری
 نقل نمودہ انما یعلم الرسل من الغیب ما اخبر انخ برین حکم کفر میکنند یا نہ و ثانیاً در عبارت آورده خوش
 و چه حکم ترک کراہتہ آن اطلاق ثابت ست نہ کفر عجب و لاوری میکنند عبارت کراہتہ ذکر میکنند
 و حکم کفر از ان ثابت می نماید و ثالثاً بایہمہ ثبوت اقرار صاحب تقویۃ الایمان کہ یہ بات کہی کہ او کو
 اندر نے ایسا مرتبہ دیا ہے انخ بہر حال باقی ست **قوله** بخاری و صحیح خود از ابن عمر رضی اللہ عنہ
 روایت کردہ کہ فرمود بنی صلعم مضاعف الغیب لا یعلمہن الا اللہ الی آخرہ اقول و شیعۃ اللہ اعلم
 مراد آن ست کہ سبب تعلیم الہی بحجاب عقل پس اینہا را نداند و اینہا از امور غیب اند کہ بجز خدا آنرا کسی نداند
 آنکہ وی تعالی از خود و خود بداند بوجہ یا انہام الی آخرہ **قوله** حافظ ابن حجر در فتح الباری نوشتہ و
 انما انکر علیہا ما ذکرہ من الاطراحیت الطاعت علم الغیب وہی صفہ تخص بالہ تعالی انتہی الی آخرہ
 انک لا تعلم ما ذکرہ من الاطراحیت الطاعت علم الغیب وہی صفہ تخص بالہ تعالی انتہی الی آخرہ

ایامه لا انما متقل بعلم فلک كما قال الله تعالى عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احد الا من اراد فی
 من. **سؤال** الی آخره **قوله** تفصیل علم که از تفسیر عزیزی و غیره نقل کرده مضر خصم نیست و چون از حدیث
 عائشه رضی الله عنها اختصاص علم بوجود خدا تعالی ثابت است شرک بودن اثبات علم امور خربای غیر خدا تعالی
 مستفاد ازین حدیث است الی آخره **اقول** نشان این امر عدم تمیز از مضر و نافع است و بوارق که از تفسیر عزیزی
 انقسام غیب بطرف انصافی و مطلق و بدون غیب مطلق خاص از تعالی و مطلق کردن حق سبحانه و تعالی را غیب
 خاص جائز و واقع بودن اخبار غیب بر ادیبان کرام به تواتر و منقول بودن اطلاعات بعض اولیای کرام
 بر لوح محفوظ نقل نموده و از مرثاة عبارت و مطلع علی الغیبات و تصریف فی اجسام العالم السفلی نقل نموده
 که از نیمه پنجم وین انما غیبت برکنده میگردد مضر و دون چه معنی دارد استفاده شرک بودن اثبات علم
 امور خربایین اختصاص بخالف است بصریح مستندین او در شقة اللغات بذیل حدیث فی خمس لا یعلمهن
 الا الله ثم قرع ان الله عند لاهل الساعة المزمور و از آن است که سبب تعلیم الهی بحجاب عقل محسوس
 اینها را نمائند و اینها را از امور غیب اند که فرض است که آنرا ندانند مگر آنکه وی تعالی از نزد خود کسی را بداند بوحی
 و الامام انتی و در تفسیر احادیثی گفته فلک ان تقول ان صمد به و تحته انکان لا یمکنک الا الله لیکن يجوز ان
 یعلم ما من شئ من محبته و اولیایه بقرینه قوله تعالی ان الله علیم خبیر علی ان یکون کخبیر بمعنی ان
 فافقت لما فائدة ذکر انتم لان جمیع الغیبات که فلک فائدت ان هذه الخمسة معظم الغیبات الی
 آخره و چگونه حدیث حضرت عائشه رضی الله عنها بمحمول بر قول فایده نموده شود و حکم شرک از دست خدا کرده
 آید که قطعی نظر از او هم شرک که در بدین مستندین او تواتر و ایت حضرت عائشه رضی الله عنها و علم و معرفت
 حضرت مصطفی اکبر پیرانی الرحمة بعباده حجة الاسلام و احیاء فرموده قال ابو بکر بن الصدیق رضی الله عنهما
 عن فوته المناها احوالک و اختناک و کانت روضة حلا فلیت نباتا فکان قی عرف قبل الولادة انها
 نیت الخ و در موطا امام محمد بن حنفی این روایت از عائشه رضی الله عنها مروی است لعلی فیه صاحب تقویة الایمان که
 بر دعاوی او و از حدیث لادری و انما رسول الله ما یفعل بیا لایکد استدلال نموده و گفته جو کج که الله پیش
 نمردن است معامله که یگانه خواه و دنیا بین خواه قبرین خواه آخرت بین سوا او کی حقیقت کیس و معلوم نمین
 نه بنی کونه ولی کواخ و بوارق فرموده در ربیعین اسحاقیم این حدیث مذکور است از دون حدیث
 مشکک مجهول الحکل که علماء انواع کلام در معنی آن کرده باشند و مقام استلال از کنال استدلال است آیات

تجلیات و احادیث بنیات بکثرت بر خلاف آنچه مدعی بود شرح آن نوشته صاف و صریح موجود و نشود
 یحییٰ بن ساریک فتوحی الی قوله الغرض اگر استقصا بر این قسم احادیث از صحاح منوده آید کتابی
 مرتب گردد و الی آخره آنچه بر زبان نکر جواب اربعین اسحاقیه و غیره گذاشته گفته اول نفس این حدیث
 نص است بر نفی علم انجام کار شکم و مخاطبین باقی تعارضیکه از اخبار و الیه بر نیکی آنحضرت صلعم را علم و تفرین
 نبات خود حاصل بود لازم است مدفوع است یا بقول ورود حدیث قبل اعلام او به غفران چنانکه
 شیخ عبیدالحی نوشته حق آنست که ورود این حدیث پیش از نزول قول حق سبحانه است از شیخ
 یا تجذیه بن حدیث ابرو و امیر یا بکل حدیث بر علم تفصیلی الی آخره **موضعاً** **اقول** العجوبة زمان
 بنمایند تطویل لا طائل فی پرواز و الیایه اب اعترض اصله و جبرنی سازد هرگاه حق بودن ورود حدیث
 قبل اعلام به غفران مسلم داشته و تخصیص غیره به پیش منوده پس حکم عام اسماء علیه فواد یون سبک
 خواه یون سبک باطل گردیده و همچنان آنچه در این اسحاقیه دعوی سلب کلی کرده گفته انبیاء و
 ویرین باب بیکر کلامی حرفی بر زبان نیاورند قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لا اله الا
 الی آخره بطلان آنهم به ثبوت رسیده **قول** سبک بعد تبیین و او در مذبح است و شک نیست
 و تبیین و او آن که نفی علم غیب است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم الی آخره **اقول** سابقاً خوبی ظاهر
 گردیده است که در او از نفی علم غیب نفی آن بالاستقلال و بالذات و نه نسبت پس بر دعوی عام که
 خواه یون سبک خواه یون سبک است لال از مثال این روایات نمودن کمال شمال است و در
 سلب کلی که یون سبک بر زبان نیاورده اند امکان آیات بنیات و احادیث متواتر است
قول این عبارت را در شرح شفاي خجانی نیافتم الی آخره **اقول** این عبارت و شرح خجانی
 در فصل اول از باب اول از قسم اول در شرح سوره آل که تفسیر لك صدك مستحق و سرفهنا
 لك ذکرتك بذیل حدیث ارباب الله علیه و آله وسلم قال اتانی جبرئیل فقال
 اربابك و ساریک بقول تدمری کیف سافحت ذکرتك موجود است **قول** بر تقدیر
 نقل مضر ذم نیست که از علم اولین و علم آخرین در اینجا علم جمیع غیوب و علم محظوظه و شدن نمی تواند
 انج **اقول** دعوی امکان اراده علم جمیع غیوب و استعمال آن قطع نظر از آنکه دعوی بی دلیل
 است

او کافر بودند یا مسلم در مدارج البتة مروده و حق سمع و ادناست بهم چیز از شیوات و ذات الهی و حکما
صدقات حق و اسما و افعال و آثار و جمیع علوم ظاهر و باطن و اول و آخر احاطه نموده و الی آخره **قول**
یا ایا سعادتم شکر که تقدیر علم بقید ذاتی در شرک بودن اثبات مطلق علم است نه علم غیب این **قول**
یا ایا سعادتم شکر که در متذکرین او علم غیب بهم تقدیر معتبر نموده اند و بواسطه اعلام حق سبحانه علم غیب
برای جمیع بان افاضت فرموده اند و غیب اضافی مانند عالم ایوان و عالم اصوات الی قولی که
در حقیقت غیب نیست از آنکه پیش از شرک تراش و غیب حقیقی است که اثبات آن بغیر خدا تعالی شرک
و کفر است که علم غیب از حد ذات مختصه و تعالی است الی آخره **قول** او کما انهم یومنون بالغیب
اضافی که ایمان غیر ایمان نیست و قرار نیست حالانکه بشنوند و امریکه تراش است غیب اضافی است یعنی
اطلاعات مجربان حق سبحانه در خارج با قول و احوالیکه از معتقدان شان در دنیا و مافیها و شیئی که عملیه
این را داخل شرک نمی نماید و از تفسیر عزیزی طاهر که این داخل در علم غیب مطلق خاص حق سبحانه
نیست چه غیب خاص است که در سبب همه مخلوقات غائب باشد و ثانیا حکم که در شرک با اثبات
غیب حقیقی بلا واسطه اعلام حق سبحانه البتة درست است اما علی الاطلاق حکم عام کردن مستند این مورد
را کافر قرار دادن است از تفسیر عزیزی ثابت که در اولان را اظهار غیب خاص حاصل میشود و او یکنوا
اگر چه اظهار بران حاصل نیست اما اظهار آن در پیشان جائز و واقع **قول** این اعتراض ناشی از بیست
عدالت که در نزد یک به نسبت موم و متفاهم ایشان مراد است نه به نسبت خدای تعالی الی آخره
قول این جوانب شایسته از انامی عبارت تقویة الایمان این قدر تفهیده که شرک نکرد و او نام است
امیری است که خاص حق سبحانه است برای غیر او تعالی پس اعتقاد سماع کسی امری که نزدیک دور
از این امر باشد چنانوقت شرک خواهد بود که حق تعالی آنچه نزدیک از او دور باشد با مخصوص می شناسد
و شکر که به غیر نمی شناسد که شرک در دست تواند شد **قول** عبارت تفسیر را بعد از صدر نهایش آنکه ترد
نمایند و بعد از آنکه علم به چیز قریب از قریب باشد یا بعید از آن حاصل است نقل نموده حالانکه
در این باب بسیار است که در حق و قریب و بعد از آنکه در میان قبر و متراوست مانع از ادراک حال
مستتر از آن قریب باشد این **قول** تعلیم نظر از آنکه دعوی حذف و دلائل لغو است باری گوید که آنچه
در این باب بسیار است و در این باب بسیار است و در این باب بسیار است و در این باب بسیار است

از مرقاة نقل نموده قال القاشی وذلک ان النفوس الزکیة انما یسیرة او اکثر واما عن العلما تومانی
عرجت واتفقا علی ان الاراس علی و لم یبق لها حجاب فترى الكل کالمشاهد نفسها و اوجها لکما ان الی الخ
ایچو بگفتند که در کلام قاضی که صاحب مرقاة نقل نموده باین وجه نظر است اول مستند بودن بخبر از علما و ثانی
پراستی عدم بقای حجابی و زدن همه اشیاء مانند مشاهد ممنوع و همچنین می روی است که فرمود و یروون
صالحی اند علیه وآله و سلم لیرون علی اقوالهم و یعرفون فی تصدیق اهل بیتی و یدینهم فافعل انهم
منی فبقال انک لا تدری ما احد ثوابک الی اخره اقول درین حدیث بیان مالتی است
است و قول تاضی متعلق بعالم بزرگ پس بوجب این حدیث در آن نظر جان نخواهد بود اگر در قیاس است
باینجه که معرفت اعمال و اعمال قومی خاص نباشد مستند آن نیست که در بزرگ هم حاصل خواهد شد
پس صاحب رسال لازم است تطبیق درین روایت و دیگر روایات متعلقه حال قیاس است مثلاً در تفسیر بزرگ
آورده اند و بگویند الوصل علیک که شهید آید یعنی باشد رسول شامی گواه زیرا که او عظیم است
بنور نبوت بر همه مستدین و این خود که در کلام درجه از دین من رسیده است و حقیقت المیال او بجهت
و حجابی که بیان از ترقی محبوب مانده است کدام است پس اومی شناسد گمانان شمارا و در حجاب است
شمارا و اعمال نیک و بد شمارا و اخلاص و نفاق شمارا الی قوله و ازین است که در روایات آمده که
بهیچ را بر اعمال امتیاز شود و مطلع بسیارند که فلاسفه امر و چنین می کنند و فلاسفه چنین میار و میارند
او اسه شهادت تواند کرد و این قول دوم مقتضای این کلام شهیدان درود و سلام قریب بود
برابر است بلا واسطه الی آخره اقول نشاء این کلام تفسیرین تر و بدینست ما و او با خدا را نیک است
قول سوم از مسلمات او بودن حیات آنحضرت صلعم در قبر حیات و عانی و بیوی است و این
بر رسیدن مسلمات و سلام بوسه صلعم به تجربه چگونه صورت بنزد احوال نشاء ازین تفسیرین
معانی الفاظ است حیات آنحضرت صلعم در قبر حیات حقیقی برزخی معاش حیات دنیوی است پس شانی
از تجربه و از علانق بدینیه و نیاوییه مثل انوم و غفلت و غیره نیست لطیفه در بوارق فرموده احوال امتیاز
او را که و استماع ارواح در عالم بزرگ کلام اخیلا از هر جا که باشد و اطلاع بر احوال آنها با حجاب
و اعلام خلاصه عزوجل نه شرک لازم می آید نه علم غیب خاص خدا انجی بگفتند اهر که آنها
ارواح کلام اخیلا از هر جا و اطلاع بر احوال آنها بدون اعلام و استماع خدا تعالی اثبات علم غیب

خاص و تعالی است برای غیر خدا و آن شرک است و ما را میسر استماع و اعلام خدا تعالی برای غیب است
 بنصوص قطعیہ مانند نصوص دالہ بر اختصاص غیب خاص باو تعالی ثابت نگردد عدم آن متحقق نیست بخیر
 اعتقاد و اعلام و استماع با عدم ثبوت هیچ مفید و رقی شرک نباشد از اقول اولاً این قدر غیبیه که
 اورا که ارجح کلام احیاء و اطلاع بر حال آنها از برزخ اندر چه باشد که غیب خاص نیست بلکه
 دخل غیب اضافی چنانکه هر کسیکه معنی آن در تفسیر غزالی فهمیده باشد بر وظایف است و ثانیاً اول کلام
 او منقضی است با ترک کلامش در اول کلام قید بدون اعلام خدا تعالی در شرک معتبر داشته پس
 بموجب این کلام بر این اعتقاد حکم شد باطل محض است و در آخر آن بے تکلف میگوید که محض
 اعلام با عدم ثبوت هیچ مفید و رقی شرک نیست این چه سفاکت است لطیفه صاحب تقوی الایمان
 که در بحث شرک فی التصرف و دعوی تعلیم نموده در بوارق محمدیه فرموده در فصل سوم که در شرک فی
 التصرف ذکر کرده در آن فصل آیه کریمه قل من یبدل ما لکم کل شیء و هو یجیر ولا یجیر
 علیه الا اخره و آیه کریمه قل لا املک لکم ضراً ولا رشداً الخ آیه کریمه و یجدون من
 دون الله مالا یملک لکم الا اخره آیه کریمه لا یتبع من دون الله مالا ینفعکم ولا یضرکم
 الا اخره و آیه کریمه قل ان الله لا یملک من دون الله شئاً الا ما یشاء الا اخره
 ازین آیات کلمات هیچ نوع ثابت نمی شود و دعوی که در اول کتاب نموده و شمار کرده کار باطل گفته
 خواه یون سمجھے کہ ان کا مون کی طاقت او سکو خود بخود سمجھے کہ انہ نے او سکو
 ایسی قدرت بخشی ہے ہر طرح سے شرک ثابت ہوتا ہے انجوبہ گفته ازین آیات کلمات اقتضا
 علم غیب علم محض و قریب کاملہ و ملکیت نفی و منکر ہر چیز کہ کار باطل کردہ مفرع بران است ثابت است
 و اثبات صفات از صفات معنویہ او تعالی و غیر او تعالی کو با تشنا و عطا این صفت بآن غیر باشد شرک است
 الا اخره اتقول فی نظر از انکہ او عار ثبوت بودن اختصاص علم غیب ازین آیات کلمات اقرای است و هیچ
 بمصداق مثل شہود و ادوار است و دوی کہ بکف چرخ دارد و قطع نظر از کماکت فقرہ اثبات صفتی
 از صفات معنویہ او تعالی و غیر او تعالی الخ حالش انیکہ حصول علم غیب و تصرف بطریق سحانہ بتصریح مستلزم
 او چارہ واقع است پس میدہ و دانستہ را نادیدہ و نادانستہ گردن جرہ ہمین کس است و انجہ گفته اوست پیش
 از انصاف این صفات نباشد الا اخره اقول انصاف باین صفات اگر استقلالی مستلزم است مستلزم استحقاق

عبادت والوہیت است و بدون آن علی الاطلاق انصاف باین صفات را الوہیت قرار دادن باطل
ست و آنچه بحوالہ باری گفته کہ اعتقاد مشرکین عرب ہمین قدر بود کہ خدای ماک حل الاطلاق چہودان بار
تعلات الوہیت عطا فرمودہ است و بران تصریح نمودہ پس اگر انصاف بہ صفات موجبہ استحقاق عبادت
کہ الوہیت پیش از ان نیست با اعتقاد و اعتقاد مشرک بنود اعتقاد مشرکان عرب کہ بعبادہ الوہیت بود مشرک
نشہی و التالی باطل بالمقدم شدہ **اقول** قیاس دیگر صفات را الوہیت اعادہی پیش نیست مانہ
قیاس مشرکین فرق این قدر است کہ او شان خاص را عام کردند و تجدید عام را خاص کردند و تفصیل این
خود در باری موجود است لطیفہ در باری محییہ فرمودہ مانہ کہ برای او نقل کردیم کہ محذور تصرف بالاستقلال
است و پس عاودہ آن عبارات بیافادہ است **آخو** محذور زمان تحریف نمودہ سیاتی فقط عبارات بعینہ جمع گفتہ
عبارت بعینہ مفسرہ نوشتہ گفتہ کہ این کذب صریح است قیید تصرف بالاستقلال بران عبارت نیست چنانچہ
آن عبارت این است **شک** آن است **الی آخره** **اقول** حالا در باری ہمینا و تفصیل
غریزی منقول بعض خواص اولیاد اندر را کہ الہ خارجہ کیمل و ارشاد نبی نوع خود کرد و درین حالت ہم تصرف
و بنیادہ الی آخرہ ہم از تفسیر غریزی و احواط و تقریبات استعانت منقول نہست و متصحب از ایشان
بالاستقلال خواست کند و شفاعت و عرض ایشان را در جناب او تعالی واجب القبول گو کہ وہ جناب باشد
بلانہ تمییم ہم از ان قبول از انجملہ ساینکہ در دفع بلا دیگران ایمنی اند و همچنین در تحصیل منافع دیگران جمعی بنیانیدہ بالاستقلال
نہانکہ توسل آن بیکان نہانیدہ **آخو** لطیفہ و تقویۃ الایمان کہ در ترک فی التضرع و تضرع و تضرع خاصالت فیستعمل اللہ **آخ**
در باری فرمودہ آورده و ہمیشہ باب توکل در باب مشرک محجب کاری است **آخو** بگفتہ اول حدیثیکہ در باب
توکل نہ کہ در گروہ فرمودہ است کہ چنانکہ آن موعی منقول توکل باشد دوم بقرینہ قیاسیم اقامت استلال
باین حدیث برود مشرک فی التضرع بدو و ہر امکان دارد اول آنکہ منع از سوال و استعانتی کہ منافعی توکل
است از انست کہ بہا وقت از عدم توکل مشرک فی التضرع مانعی میگردد و پس منع از انست تعلیم منع ترک
فی التضرع بالضرر باشد دوم ہر گاہ سوال و استعانت و امور اختیار یہ مخلوق از غیرہ تعالی کہ منافعی
توکل است باین حدیث ممنوع شد سوال و استعانت و امور غیر اختیار یہ مخلوق از غیرہ تعالی کہ مشرک فی التضرع
است بدرجہ اولی ممنوع باشد **الی آخره** **اقول** اینستہ خرافات کا آمدنی نیست مانہ قیاس **آخو** **سوال** و ہر
از غیر خدا را زندہ باشد یا مردہ قریب باشد یا بعید و امر اختیار یہ باشد یا غیر اختیار یہ وقت حاجت باشد یا

یا بسبب حاجت طلب و عا باشد یا غیر و عا شرک قرار نگیرد و حکم اطلاق شرک بر همه تفصیل قیاس نظر از آنکه
 جهالت ظاهر و ضلالت با بهره است خود مخالف تقوئیه الایمان است **قول** صاحب
 تقوئیه الایمان ازین حدیث اختصاص سوال در استغاثت بخدای تعالی که مستلزم رد استغاثه
 سوال از غیر او تعالی است فهمیده نه رد سوال استغاثت از انبیاء و اولیا بخواهیم و رکاکت عبارت
 و تفصیل سوال استغاثت الی آخره **اقول** برگاه صاحب تقوئیه الایمان ازین حدیث اختصاص
 سوال استغاثت بخدای تعالی فهمیده پس چنین است اطلاق سوال و استغاثت از غیر خدای تعالی شرک
 و کفر باشد یا نه مخصوص سوال استغاثت از انبیاء و اولیا حال آنکه اسماعیلیه حکم شرک بر سوال اولیا و انبیاء
 کرده اند و میگویند بر مطلق سوال از غیر او اگر آنجا بود زبان حال تشبیه جدید نموده مطلق سوال مختص
 بخدا فهمیده حکم شرک بر هر سوال میکنند پس این جنون و دیوانگی چه عبارت است و حکم رکاکت عبارت
 بجهت تفصیل معنی آن است **قول** وجود لفظ توکل در نفس حدیث چه مضار استدلال است بر و شرک بسیار
 است اما باقی قلب تشبیه بعد وادی بطور شرک از عدم توکل بخدای تعالی باشد الی آخره **اقول** وجود لفظ توکل
 از این مضار استدلال است که کسیکه در مرتبه تکوین داخل نباشد هرگز در شریع شریف حکم شرک بران درستی
 بر هرگاه و نوبت تسلیم میکنند که عدم توکل مستلزم اشرک نیست الی آخره پس استدلال صاحب تقوئیه الایمان باطل
 در دید **لطیفه** صاحب تقوئیه الایمان که استدلال نمود بحدیث بیسوال احد که در آیه حاجت منی بیسواله
 در حدیث و حتی بیسواله نشیخ نخله اذا انقطع هو ببارق فرموده که با محو عینه هیچ علاقه ندارد و این
 با خبریه زمان گفته علاقه داشتن این حدیث بر و شرک فی المقرف ظاهر است که درین حدیث امر
 هست بخواستن بر حاجت از خدای تعالی و آن مشعرست بر نی خواستن بر حاجت از غیر او تعالی الی آخره
اقول از دعاوی بلا و لیل تا نیت تقویت الایمان ظاهر نمیکرد این تطویل لا طاکل عاده همان
 دعاوی سابقه است و بس **لطیفه** عجوبه گفته در حدیث سوم لفظا و حتی بیسواله نیست این زیادت در حدیث
 سوم است الی آخره **اقول** این چه دلالتی است در نسخه تقوئیه الایمان مطبوعه مطبع دارالسلام
 مدنی مدینه عنایت حسین این لفظ موجود است در نسخه مطبوعه میر محمد گویان لفظ متروک شده بگوید
 ترجمه حدیث ترجمه آن موجود و واجب ترجمه هم این روایت را ترجیح داده است بر روایتی که در آن
 این لفظ نیست **لطیفه** صاحب تقوئیه الایمان حدیث طول لا اغنی عنک من الله نشیخ الخ

[illegible]

داخل شرک فی العبادت ساخته است لطیفه صاحب تقویت الایمان که شرک فی العبادت عبارت از ادای
 اموریکه حق سبحانه براسه خود خاص کرده است برای اینها و اولیا و غیرهم داشته و برای اثبات تنجیس
 آن امور مخصوصه بحق سبحانه و شرک بودن ادای آن برای غیر فصل چهارم مقرر نموده آیاتی چند ذکر کرده
 در بوارق شمرده فرمود ازین آیات دعاوی که در اول باب نموده اصلا ثابت نیست این پنج کلمه از آیت
 اولی و سادسه انتصاب عبادت باو تعالی و اشاع آن برای غیر او تعالی و از آیت ثانیة انتصاب عبادت
 باو تعالی و اشاع آن برای غیر او تعالی و از آیت ثالثه شرک بودن دعا و عبادت غیر او تعالی الی قوله
 است دعوی صاحب تقویت الایمان **ای قول** عجوبه هرگز تقویت الایمان نفی ندارد و می دانستند
 که انتصاب عبادت باو تعالی که در آیات مذکوره است هرگز نیست و دعاوی او نیست **قوله** این سابق ذکر
 کرده بدو شکر است و منع قیام تعظیفی است و ازین حدیث است الی آخره **ای قول** سابق ازین گذشته که
 بنابر این مذہب بر مخالفت جماعیه سلف کرام است و بس لطیفه در تقویت الایمان که احادیث عبادت
 لای و غیری و روح ششدر و کفر و غیره در آفرینان پیش نموده در بوارق محمدیه فرموده اینها را
 را با دعاوی مختصره اش هیچ علقه نیست این پنج کلمه گفتند از حدیث دوم و چهارم و پنجم و ششم پیشین
 آنحضرت ظاهر است که درین زمان اشراک فی العبادت و دین امت حسب ارشاد آنحضرت حادث گردید و
ای قول نشانده چه تمام همان ادواحد است یعنی نفی تقویت الایمان از میان پیشین گوئی
 دعوی صاحب تقویت الایمان را چه علقه تنجیس بودن حق سبحانه برای خود امور را که در مقدمه
 ذکر کرده و علقه از دعوی او میسر دارد و بس سبب اثبات این امر از قرآن و حدیث از استنباطات
 و اجتماعات و دعاوی خود این بدعا ثابت نموند گو یا کلام خود کلام خدا تعالی قرار دادن است و بچنان
 است حال فعلی بنحیه که انکار از بیگانگی در عاقلین اغواست لطیفه صاحب تقویت الایمان که برای
 اثبات شرک فی العبادت احادیث شوم و طیره و غیره آورده در بوارق محمدیه برای رفع مغالطه کلام شاه
 ولی ابدا در دعوی نقل فرموده انجوبه اول گفتند آنچه از حجه الله البالغه نقل کرده چه مخالف خصم است
 مراد شما خصم است که شرک تزویج برای جسم ماده اعتقاد اصابت کرده بسبب زن مسیبت
 است نه آنکه در آن فی الواقع شوم است این و بعد از آن بعد نقل چندی از عبارات گفته مقصود از ذکر
 الایمان

بوده اند اگر چه قول بعضی گویند که شاه ولی الله صاحب باشند یا سنان سنت وی نباشد و این قول صحیح
تقریباً بر آنچه صاحب تقویت الایمان گفته نبوده است **اقول** حکم مبهم مخالفت بیان حجت بالهیه بیان
تقویت الایمان و تعیین مراد از طرف خود همیشه است بر تفهیم این معنی عبارت حجت بالهیه همان عبارت
بوجود نفی العدوی لا بمغنی نفس اصداها لکن الحرب یطنونها سبب استقلال الی قوله فیه یعن الاستقلال
بهذه الامور لان هذه ليست لها حقيقة البتة کیف والاحادیث متطابقة علی ثبوت الحق و علی ثبوت
اصل العدوی و علی ثبوت اصل الشوم فی المرتبة و النفس و الدار فلا جرم ان المراتب فیها من حیث جواز الاستقلال
بها و من حیث انه لا یجوز ان یخصم فی ذلک فلا یسمع خصومة من ادعی علی احدا نه قتل بله او ارضاء له
و ههنا ان است اما الانوار و النجوم فلما یبعد ان یکون لها حقيقة فان اشرع انما الی ما یغنی عن الاستقلال
لان فی الحقيقة البتة الخ و همچنین ادعای همزانی بسیاری از طهای شریعت بصاحب تقویت الایمان اقوی
بیش نیست عبارت اول که از شرح صحیح مسلم امام نووی نقل نموده و اختلاف العلماء فی هذا الحدیث
فقال مالک و طائفة تهمی علی ظاهره و ان الدارقینی جعل الی سکنها لاضرر و الملك الی آخره و ذکر کرانی آورده
فانقلت الشوم قد یکون فی غیرها فاما معنی احقر قلت قال خطابی الیمن و الشوم علامتان لما یصیب الانسان
من العز و الشدة و لا یکون شی من ذلک الا فیضار الله الی آخره و از مر قاة آورده قال شارح یعنی من اعتقاد
شیئاً سوی الله ینفع او یضر بالاستقلال فقد اشرک الخ و از طبعی شریعت مشکوة آورده و اختلفوا فی کفر
تخلی مطران بنو که از طایفه قولین اخذ چاهو کفر با بعد سبب لاصل الایمان و فیه وجان احدیها من قال تحقیق
بان الکوکب فاعل مدبر نشی لم یکره علم اهل الجاهلیة فلا شک فی کفره و هو قول الشافعی و الجاهلیة و ثانیها
انه قال مقتداً بانه من المد و ان النور علامة له فلهذا لا یکفر و الا لئلا یرکوه کراهته ترمیمه تاخ خلاصه آنکه
درین باب اختلاف است بعض علماء کرام و ایضا اعلام قائل و اقلیت حقیقت این اشیه بوده اند بعض
دیگر انکار آن فرموده اند اما حکم کفر پس بغیر اعتقاد و استقلال و غیر حق سبحانه درست نیست پس حکم دخل
نمودن صاحب تقویت الایمان و شرک بے اعتبار اعتقاد و استقلال هیچ گونه است نمی نشیند و بر آنکه
اعلام تهمت شرک لازم نمیکند و آنچه از مدارج آورده با جملة اجماع دارد علماء امت بر کراهت رقیه بغیر
کتاب المد و اسمای و صفات استی قطع نظر از آنکه کجا حکم کراهت و کجا حکم شرک این قاری ندیده که در بیان
مقام از مدارج بعد قول قرطبی موجود که شرک و توسل که بدوستان خدا و اسماء شان میکنند پس

[illegible]

انخ و بر تقدیر نمی تحریر می هم از مذہب اسماعیلیه چ علاقه لطیفه صاحب تقویت الایمان که بنیل خلیفه
 فقلنا انت مسیده فقال المسید هو الله الحدیث قائل تفصیل و جواز اطلاق
 بیک معنی و عدم جواز بسبب دیگر شده در بوارق محمدیه فرموده هر چند این قاعده خاص برای
 تصریح اطلاق سید صاحب سید محمد پزیران جاری گردیده مگر تمام مبادی فساد را برینج برکنده چه برگاه
 مقرر شده که به نقد او را در معنی از معانی حکم متبدل می شود پس بجهت سبب این قاعده مخصوص شد
 بسید و در عهد جای نگریه و حکم قطعی شرک نافذ گردیده انخ اعجوبه گفته تبدل حکم از تبدل معنی در او
 مجموعا ممنوع است چنانکه از امارات کفر ظاهر است الی قوله و تسبیح اولاد و درازی خود بیدیت و علمای
 غیر خدا متعالی شعارش که من است الی آخره اقول درین مقام هم اعجوبه برای توضیح بیان تقویت الایمان
 حیران و پریشان گردیده این پزیران چا ویده این قدر تفصیل داده که تسبیح عبد البنی را و اخل امارات کفر نمود
 گویا خود را شایع قرار دادن است سابقا از مستندین او نقل نموده شد که سجد و اخل امارات کفر است و
 سجد برای تعظیم استاد و والدین و غیره در آن داخل نیست پس این تسبیح چگونه مطلقا در آن داخل تواند شد
 و آنچه بلفظ شعار شش گین نورسند گردیده قطع نظر از کلامیکه در آن است خود از طبیعت مسئله مطرنا بنو کنه آورده
 بود و الاظهار کرده که این تسبیح لانه کلمه یهونه متروکه بین الکفر و الایمان فیما بین النظم بصاحبها و لانه
 شعار اهل اهلیت انخ پس بضرر بودنش از شعار مشرکین هم حسب تحقیق مستندین او حکم کراهت تنزیهی
 لاحق نموده گردید حکم شرک علی الاطلاق صریح گمراهی است حالا حال اطلاق لفظ اعجوبه و تسبیح عبد البنی
 از متقدمین و متأخرین باید شنید و از ان اخفا و خطبه حضرت امیر المومنین عمر فاروق رضی الله عنده کفایت عبود
 و خادمه انخ و پیچان است در اعلام الاخبار و غیره علامه طحطاوی آورده قال علی رضی الله عنده بن حنفی حرقا
 ان شارب انخ و ان شارب الحق و نام صاحب خاد و حضرت ربیع بن ابی سفیان بن اسحارث بن عبد المطلب
 است که خود هم صحابی بودند و پدر هم صحابی و جد هم صحابی بوده اند چنانچه در صحیح مسلم و ترمذی و غیره در روایات
 لفظ عبد المطلب موجود و نام استاد صاحب در مختار عبد البنی است چنانکه از مختار ظاهر است و مصنف سنن
 الحدی و وظائف البنی که مستند اسماعیلیه است شیخ عبد البنی است و در انقاس العارفين قوم شیخ یونس بن عبد
 از ان گویند که مردمان را بخود گرفتند و ماور مسجد بنشیند و بر بنی صلی الله علیه و آله و سلم صلوات فرستند الی آخره همدا
 شده است ...

بود الی آخره پس بموجب قول صاحب رساله اینهمه حضرات و انارات کفر و شرک معانیه گرفتار بوده اند
لطیفه در بوارق فرموده اگر بگویند که لفظ عبد و عباد و عبادتی میگزیناید محض لفظ است عبد الله هم و
 عبد الدینار و عبد العصار و احادیث موجود است الی آخره اعجوبه زمان از اطلاق عبد العصار انماض نموده
 و عبد الله هم و عبد الدینار این کلام کردند که عبد الله هم و عبد الدینار که در حدیث وارد گردیده بود
 ملاست است نه بود و استحسان الی آخره **اقول** صاحب بوارق کے دعوی فرموده بود که جناب سرور
 صلوات الله علیه آله و سلم ملاست عبد الله هم و عبد الدینار فرموده اند بلکه درح و استحسان نموده اند تا این
 قول متوجه گردد کلام همین قدر است که اطلاق لفظ عبد منحصر و معنی عابد نیست بمعانی دیگر هم سبقتل شده
 مانند محب و ملازم و تابع پس اطلاق عبد البنی یا معنی صحیح خواهد شد اما آنچه اعجوبه بعد ازین گفته و اگر مطلق
 وجود در کلام شارع برای جواز تسمیه کافی باشد تسمیه مشرک و کافر و عبد شمش نیز جایز باشد الی آخره **قول**
 نهایت مقام تعجب است که باینهمه جهالت حوصله تصنیف میدارد و نمی فهمد که منطاط کلام بر مجرد وجود لفظی
 در کلام شارع نیست بحت و در حقیقت است اگر لفظی بکدام در کلام شارع مستعمل باشد البته اطلاق آن لفظی
 در محکم که آن دوران معنی موجود خواهد بود صحیح است مثل لفظ عبد که معنی خادم و محب آمد پس همچنان کافر و مشرک
 جایزه معنی کفر و شرک موجود خواهد بود با تامل صحیح خواهد بود **لطیفه** در بوارق محمدی فرموده شیخ عابدی اسدی انصاری
 که از عمده علمای حرمین طبعین بود الی قوله در مائمه مسائل بر مسائل شیخ مرحوم احتجاج هم می کند رساله دار و حاکم
 درین مسئله و استحسان نموده است این تسمیه را آنچه اعجوبه گفتند استحسان عابدی که از نم ندیدیم نیست
 البته همین بود اگر صحیح باشد بر خصم حجت نمی تواند شد **اقول** بر اصل عقل و دین نمی نماید که نهایت چالاکي
 ساختند که ذکر احتجاج مائمه المسائل را گذاشتند و بغایت منه باکی پرده افکند که علم طعن بدیهی می گوید که
 بر حضرت شیخ برافراشته اند لا گویند که اگر حضرت شیخ از بنده عین بوده صاحب مائمه المسائل و غیره که بر
 او چرا استناد حضرت وی نموده **لطیفه** در بوارق فرموده احاصل اطلاق الفاظ مشترک که بی اتقان و
 نیت وارد و خاص می معین و تصریح آید بر او بموجب شرک و کفر کرده تشریحی است جدید و بشرح
 احتمال مجاز و استناده و کنایه هم که مصحح کلام باشد معتبر است چنانچه در سابق ذکر یافت شد صاحب تحفه
 از اعشیره نوشته اند معنی امامت که در اولاد حضرت امیر نه باقی ماند و یکی مرد دیگری را وحی می یافت همین
 تثبیت است و در وقت فیض ولایت بوده الی آخره ما قال ازین است که حضرت امیر و غیرت طایفه او را

تمام امت بر شال بران و مرشدان نمی پرستند و امور کونی و فیضیه را بواسطه ایشان پیدا می نمایند و قاطع و دور و
و صدقات و نذر و سنت بنام ایشان رائج و معمول گردیده چنانچه با جمیع اولیای راه الله همین معامله است
انتهی هر پرستی و مرشد پرستی و درستی و امور کونی و فیضیه با ایشان و نذر و سنت بنام ایشان نسبت تمام امت
باید دید الی آخره همچو نذرمان گفته حاشا که مراد شاه صاحب از آنچه در مخفی نوشته بخویش پرستش حضرت
امیر و نذر و نیا براسه وی و تسبیح اعتقاد و درستی و امور کونی و فیضیه لوی باشد بلکه مراد شاه صاحب صرف
بیان حال مردم است نسبت جناب امیر قطع نظر از جواز و صحت آن حال الی آخره **اقول** مثلاً این
خرافات قطع نظر از تفهیدین مرام بوارق محمدیه نذیرین تمام عبارت تحفه است حالایه بینند و می بینند که در
تحفه غرضی درین مقام از بیان حال جمال نبوده است بیان معنی امامت که در اولاد حضرت امیر باقی ماند
است آنچه تمام است را که در عبارت تحفه است عبارت از جمال است و بار داده جلالی است ظاهر لطیفه
صاحب بوارق محمدیه در بحث معنی لفظ اله که عبارت تفسیر کبیر و غیره ذکر فرمود و بهانچا حواله ماثل المسائل
مخوف و خفاچه در شرح مکتوبه بان لفظ کذا فی الماتة موجود است و در نسخه مطبوعه که ان فی الماتة یافته عقیدت
شمرده و سبکه اعتراض گردانیدند که در سبکه ناقصه اعتراض بر ماته المسائل موقوفه ماند و بر تقدیر این قدر
دانستند که از ماته المسائل بدون معنی شرعی آنکه معبود و اوست و از همین قدر اکثر خرافات صاحب الایمان
مردود میشوند و جواب بعضی دیگر هم متصل شده باشد پس بهر تطویل اولاً طائل است معنی شرعی شریح
دیگر و مستعمل گردیدن بکدام معنی بجای و شبیه بر ادبی دیگر است لطیفه در بوارق فرموده و ذکر
در شرح عبارت است از شرک است که در اندیشه غیر خدا را بخداد الوهیت قیام و الوهیت بمعنی استحقاق عبادت
مثلاً بت پرستان خود را الوهیت بمعنی وجوب خود مثل خود پس این را عجب گفته اند و از استحقاق عبادت که
انحصار بصفات و افعال متحصصه او تعالی است که موجب استحقاق عبادت است باشد کلام نیست و ان شاء
خدا شرک یکین انکار از شرک فی الصفات و الافعال جدا بعد ازین بابا یکند الی قوله و الله جاحیت این
حد نظر است زیرا که شرک که قابل توحید است و توحید عبارت از نفی شرک است و الوهیت و خواص الوهیت
پس شرک عبارت از اثبات شرک است و الوهیت و خواص الوهیت شرک است و شرک بر عالم و خلق اسباب و غیره
مثلاً اثبات شرک است و در خواص الوهیت حال آنکه شرک گردانیدن و استحقاق عبادت باین معنی در
وجوب وجه و ملاک و صفات نیست **اقول** برای دفع این وسوسه کفایت میکند جواب سوال اول

اول از آنکه المسائل بنید که در این جواب سوال اول شرک چه معنی دارد و در شرع اول گفته در شرع شرک
 گردانیدن غیر خدا بخدا و الوهیت یا در استحقاق عبادت است الی آخره و استعمال آنکه بمعانی دیگر هم بیان
 نموده و همه لفظ استعمال شده افزوده در آن معانی می نویسد و نیز شرک در شرع ثابت کردن صفات خاصه
 خدا تعالی را بغیر خدا استعمال شده الی آخره پس آنچه اعجوبه بر بوارق دارد و نمودار است بآنکه المسائل و بیان
 خواهند هر چند حاجت کلامی دیگر نداشته اما فائده دیگر باید شنید و آن اینکه در هر دو شیخ عبارات نقل نموده
 و گفته آن ز سیده در شیخ اول یعنی مراد بودن اتصاف بصفات از استحقاق عبادت عبارت مسأله
 ابن امیر الحاج نوشته و الا الوهیه الاتصاف بالصفات التي لا جلها استحق ان يكون عبدا و الی آخره
 و از بیضی وی آورده اول بصفات لهم يستحقونها لا جلها الخ اگر علقه از عقل می داشت می فهمید که مراد از استحقاق
 عبادت اتصاف بصفات نیست بلکه اتصاف بصفات علت استحقاق عبادت است و جمیع مشرکین
 معبودان خود را مستحق عبادت میدانستند گو قائل اتصاف بصفات خاصه نبوده باشند و اگر مراد از استحقاق
 عبادت اتصاف بصفات خاصه باشد تا مشرکین مشرک نباشند که بتصرف کبریا اما عیله در علم و قدرت
 و دیگر صفات خاصه دیگری لا شرک و برابر خدا می دانستند و در شیخ ثانی از شرح مقاصد آورده حقیقه التوحید
 اعتقاد عدم الشریک فی الا الوهیه و خواصها و لا نزاع لاهل الاسلام فی ان تدبیر العالم و خلق الاله
 و استحقاق العبادت و قدم ما یقوم بنفسه کما من الخواص الی آخره قطع نظر از آنکه صاحب بوارق که در
 معنی شرعی شرک اعتبار الوهیت داشته و آن مطابق بآنکه المسائل است و در شرح مقاصد هم مصرح
 است و آن قائلان بدین او اکثر نفس باسم المشرک اعجوبه خیال نکردند که در عبارت منقول که شرح استحقاق
 عبادت را مختار تدبیر عالم و خلق اجسام و قدم قرار داده پس ذکرش بجز اظهار جهالت اعجوبه چه فائده
 لطیفه در بوارق فرموده صاحب المسائل که تردید نموده در الوهیت و استحقاق عبادت و گفت که
 شرک در شرع شرک گردانیدن غیر خدا را بخدا و الوهیت یا در استحقاق عبادت است انتهی خطا نمود
 و خطایش ثابت از همان سند که همانا ذکر نموده و هو قوله فی شرح التعلیل فی الا شرک هو انما
 الشریک فی الا الوهیت یعنی وجوب الوجود کما للبحر و بمعنی استحقاق العبادت کما لعبدة الاصلنا هم الخ
 اعجوبه گفته تجلی بر تردید در الوهیت و استحقاق عبادت ناشی از جهالت است چه الوهیت که بمعنی استحقاق

کلام این است که صاحب مائتہ المسائل کہ بستاند و شرح عقائد الوہیت را مقابل استحقاق عبادت
 داشتہ این خطاست کہ اعجوبہ زمان ہم در آن دم زدن نہ توانست اما اگر در دیگر جایا الوہیت را مقابل
 استحقاق عبادت نوشتہ باشند بر تقدیر صحت بقول ہم از اصل بحث خارج است لطیفہ در
 بوارق فرمودہ در مہین است شرک ببحوث عنہ کہ کفرست و پس مہین است مراد از آیت کہ ہمہ ان الله
 لا یغفر ان یشرک بہ و لیغفر ما دون ذلک و اطلاق لفظ شرک بر دیگر اشیا باین معنی نیست
 الی آخرہ اعجوبہ گفتہ ولالت این کلام ظاہرست برایشکہ مراد از شرک درین آیت شرک شرعی است
 نہ کفر و از شرح عقائد جلالی و کلام این ظاہر و عصمت اعد و خیالی و دیگران بلکہ از کلام خودش
 در مقولات عشرت تخصیص بحث ظاہر کہ مراد از شرک درین آیت کفرست نہ شرک شرعی الی آخرہ
 اقول این کلام محتسبست بچند وجہ اولاً از کلام بوارق ظاہرست کہ انحصار بہ نسبت دیگر اشیا
 است مثل با و غیرہ کہ اطلاق شرک باین معنی مران نیست نہ بہ نسبت دیگر انواع کفر مثلاً اگر گفتہ شود کہ عصمت
 حفاظت لابی عاتق صد و زدن ببحوث عنہ است و مہین است از خصائص انبیاء بمعنی مطلق شہادت
 کہ در اولیا ہم یافتہ می شود پس ازین نفی عصمت اولیا فہمدہ خواهد شد نہ نفی عصمت ملائکہ و ثانیاً بحوالہ شرح
 عقائد و کلام این ظاہر و عصمت اعد و دیگران روشن کہ مراد از شرک درین آیت کفرست نہ شرک شرعی
 الی آخرہ محض جہالت است فقرہ اول درست و راست است کہ مراد کفرست خواہ شرک شرعی باشد یا دیگر انواع
 کفر اما نفی شرک شرعی غلط است و ثالثاً حالہ مقولات عشرت نفس غلط است کہ دلان این آیت کہ می بینی آن
 را کو نیست لطیفہ در بوارق فرمودہ در حدیث وارد الطیار لا شرک ولكن الله ین هیبہ بالتفکیر
 اگر کفری بود از تو کل چگونہ دفع میشد الی آخرہ اعجوبہ زمان نوشتہ قطع نظر از نیکی خصم طہرہ و امثالش شرک کفر
 زارت و مقدم و تالی این شرطیہ ممنوع است الی آخرہ اقول قطع نظر از آنکہ در تقوۃ الایمان صانع گفتہ
 شرک کون یا کفری بچگونہ و جامی گفتہ شگون لینا شرک ہے الی غیر ذلک قطع نظر از آنکہ در مجمع البحار و غیرہ
 بین شرطیہ مذکور است کوئی باینی اعجوبہ آنکہ در مہین بحث در پیہ اصلاح مائتہ المسائل است آن ہم ندیدہ در جواب
 الی آخرہ مذکور و نویس کفر یا بدلائل لوکان کفر المائدہ ہب بالتوکل الخ حالاً اعجوبہ تقدیری نام و ایشان شوند
 لغیر ہل ایشان بر صاحب مائتہ المسائل مستندان دی رسیدہ طرفہ آنکہ خود بر حقیقہ ۹۹ از نہایہ آورده لم یحکم کفر الا کوکان
 الا انہ کما لا یخفى لوکان کفر المائدہ ہب بالتوکل الخ ہل بوارق فرمودہ اعجوبہ شخندی شرک غیر معنیہ تصور آیت کہ لعلہ تقیہ فرمودہ

به شرک اعلیٰ ادنیٰ شرک اعلیٰ خلود فی النار و شرک ادنیٰ حی و دوسعی و دهر و غیر مغفور منقر
 این هر دو شرک ممکن نیست در باطنی کنایان الله تعالی را اختیار است که منزه است با مغفرت تشریف است جدید
 جمهور الی آخره انچه گفته اند که تیرم شرک و آیت که میجهت وقوع آن نکره در حقیقی تشریح جدید نیست و مغفور بودن
 بعض کبار و غیر مغفور بودن بعض دیگر خود بهیچ وجه و شاعره است گو علم تقیین شرک را فنی کنند انچه اقول
 قطع نظر از رکاکت کلام و الا خود در صفت سابقه اقرار نموده که از شرح عقاید جلالی و کلام این ظاهر و خصمت و خیالی
 و دیگران ظاهر که مراد از شرک درین آیت کفر است الی آخره در اینجا همه را فراموش نموده و ثانیا لازم بوده که
 از تفاسیر و کتب عقاید و طاعت تفصیل تقویه الایمان بذهب جمهور شاعره ثابت میکرد ورنه مجسود
 دعوی بلا دلیل است و آنچه از شرح موافق آورده منشأ آن تفهیدن معنی بعیزب بعضهاست در همان
 مقام در دلیل جمهور نوشته الثانی الایات الداله علیه ای علی عفو الکبیره قبل التوبه نحو قوله تعالی
 و یعرف صاده و ذلک لمن یشاعر لان ما عدا شرک داخل فیه و لا یکن التقیب بالتوبه لان الکفر
 مغفور صا قبل کم تسادی مانع عنه العفوان و ما ثبت له و ذلک مما لا یمکن بکلام عاقل فضلا عن کلام الله
 و قوله ان الله یغفر الذنوب جمیعاً فانه عام للکل فلا یخرج عنه الا ما جمیع علیه ان کلام باطل گردید
 ادعا محض پس از انهمی خود تفسیر را حجت گرفته مذیب جمهور شاعره قرار دادن و از تصریحات اعمام
 نمودن کار حیسانست بعض بعض کبار و عذاب بعض با اعتبار دیگرین است نه با اعتبار اقسام که برین تفهید دلیل مذیب شاعره
 نشو ان شرک کاش تفسیر غریبی می نمید عبارتش اینکه مذیب جمیع که صحابه و تابعین از مشرکان بیان فرموده اند
 و اصل سنت و جماعت آنرا اختیار نموده آنست که ترکیب کبر و قابل عفو است اگر چه به توبه میر و الی ان قال
 و غیر معلوم نیست که کدام یک از اصحاب کبار مذنب خواهد شد و کدام یک را عفو مطلق خواهد فرمود و از جهت
 و راسخیم چه میگویند از حدیث اندریم آیات قرآنی مانند ان الله لا یغفران یشرب لشیبه و غیر آن نص صریح اند و درین
 الی آخره مفسر آری اگر انچه به از کتب مشهوره معتبره تفسیر مذیب جمهور شاعره مطابق تقویه الایمان
 نقل نماید قابل التماس خواهد بود و لایطیحه در عبارتی فرموده شرک غیر مغفور که سنه آن محد و قرار
 داده اند خود تفسیر می نمودند که چهیت و نه عن التضرع بیان کردند صرف همین قدر ظاهر ساختند که این
 شرک که سواست اقسام را چه بقیه شرک سنه العبد و شرک سنه النقص و شرک سنه العباد
 و شرک که در العباد است که از اقسام اشتباه شرک غیر مغفور که از اقسام اشتباه شرک غیر مغفور است که از اقسام اشتباه شرک غیر مغفور است

شُرک مقابل توحید و تقیض ایمان است الی آخره آنچه بعد نسبت کذب و افتر که خارج از بحث و در ماست
 گفته ظاهر که مرادش از شرک غیر منظور که سبب ایش محدود گفته بعد اقسام شرک فی العادة و ریاست -
 الی آخره **اقول** کاش تقویة الایمان میدید و سبب فهمید از متروک کلام تا آخر کتاب ظاهر که امور
 مذکوره اقسام شرک تقویة الایمان حسب بیان ابوسنی اصل ایمان و توحید اندام تقسیم در آن امور
 ندارد و لطیفه در بوارق محمدیه که اعتقاد مشرکان عرب با الوهیت اصنام خود را کار خود و
 شان از توحید و بتی نمودن از کثرت طیبیه لاله الاله و گفتن اجعل لاله الهه واحداً هذا
 عجب و غیره مذکور بود آنچه زمان اولاً بر اطلاق لفظ الاله تراست چه پیش کرده شاید که انتشار آن
 رسم کتابت لفظ الاله بوده باشد بهر صورت این نزاع قابل آن نیست که عاقله توحید بآن نماید و
 شایسته گفته مشرکین عرب عبادت غیر خداست تعالی میکردند و معبودان خود را اله میگفتند از آنکه مستحق
 عبادت میداشتند و عبادت شان افعال تعظیمیه بتذلل و خضوع از دل با امید جلب منفعت و دفع
 مضرت بود و همان افعال تعظیمیه بر اساس ارواح ادیاء و مقایر منافعین این امت بجای آرند و
 و نشان مستحق آن تعظیمات میدادند که لفظ اله بر او بیا و ارواح و قبور ایشان اطلاق نمیکند لیکن
 از اثبات معنی آن باک ندارد الی آخره **اقول** انتشار این خرافات جهالت است از حقیقت اعتقاد
 استحقاق عبادت و نه بر اهل اسلام تحت تعظیمات اندیاء عظام و ادیاء کرام هرگز اطلاق نتفای میکند
 و حجت الهیه بآنکه گفته اعلم ان العبادة هو التذلل لاقصی و کون تذلل تقصی من غیره لا یخلو ایمان
 کیون بالصورة مثل کون عتیما و ذلک سجوداً و بالذات بان فوی بهذا الفعل تعظیم العباد و بالذات
 تعظیم العتیه للمملوک او التلازمة للاستئذان لثالث لهما و ثابت سجوداً تعظیمه من الملائكة
 لا و علی السلام و من اخوة یوسف علیه السلام و ان السجود و استعظام تعظیم
 و جب ان لا یكون التیم لاله بالذات الی آخره **لطیف** در بوارق فرموده الغرض از بودن
 مشرکین عرب معتقد الوهیت اصنام و کافر شدن آن تمام بهمین کلام و در استن شان بتان
 را برابر خدا و الوهیت یعنی معبود ویت تمام کتاب و سنت کتب شریعت پرانند الی آخره
 آنچه گفته مراد از برابر بودن در الوهیت چیست برابر بودن در استحقاق عبادت فی حکم
 یا در استحقاق عبادت یا بالذات الی آخره **اقول** اگر آنچه گفته

یک عبارت تفسیر عزیزی میدیدم محتاج این سوال نمیکردید ندیل ومن الناس من يتخذ من دون
الله انداداً گفت معنی از وقت آمد میان که ممتاز بشعور و عقلی انداز چنان مخلوقات و مرتبه هر نعمت
سازم شناسند من بتجلی این جماعه هستند که براسه خود میگردانند از راه کمال صلاحت در آمده و از حد
آدمیت برآمده من دوات الله یعنی سوا س خدا که نعم حقیقه و محبوب بالذات غیر از دو عالم نیست
الذات یعنی همتایان خدا حال آنکه این قدر لائق تبارزه می کنند از آنکه غیر او برابر او تواند شد اگر چه
یک کس باشد چه جاسه این همه ابنوه خدایان باز بر اعتقاد همتا سیم هم اقتضای کند بلکه در هر چیز
آنها را برابر خدا سیم کنند حتی که بچنین هم یعنی دوست میدارند آنها را کتب الله یعنی مانند دوستی
که با خدا باید و ایشنت زیرا که او تعالی را بالذات و بالاصالة دوست باید داشت و هر چه غیر او است یا بحکم او
محبوب است مثل انبیاء و اولیا و صلحایا بنابر آنکه بکرده او تعالی وسیله حاجت روائی این کس شده
مانند مال و اولاد و خانه و اینا بے فمید علاقه محبت بالذات و بالاصالة آنها را دوست میدارند
الی آخره محضاً و همدان گفت بے علامه است که خدا و محبوبیت او بالاستقلال و محبت برابر خدا
سے سازند و مذکور و قراین بنام آنها سیم و بند اسے آخره لطیف در یوارق فرموده این
و یابیان کو چک ابدالان مشرکان همه را بر طاق نیان گذاشته در دوائی حذران و خذلان
و افترا و بهتان حیران و پریشان اند میگویند که پیغمبر خدا کے وقت کے کافر بھی اپنے
بتوں کو اللہ کے برابر نہیں جانتے تھے بلکہ اوسی کا مخلوق اور اوسی کا بندہ سمجھتے تھے اور
اوسکے مقابلے کی طاقت نہیں ثابت کرتے تھے گو یہی چکارنا اور منت مانتی اور نذر و نیاز
کرتی اور اون کو اپنا وکیل اور سفارتچی سمجھتا ہی او کا کفر و شرک تھا جو کوئی کسی سے یہ معاملہ
کرے گو کہ او سکواللہ کا بندہ اور مخلوق ہی سمجھے سو ابو جہل اور وہ شرک مین برابر ہے و ہمتا سیم
قول است بچھتے تھے انچہ مشرکین تہاں خود را مالک مالک علی الاطلاق و برابر خدا و صفات
کمال و مقابل اوئی و نیستند مگر تہاں را الہ اعتقاد میکردند و در الوہیت ہمتا سیم معبودیت کہ شرعاً و شرک
بران سبت برابر میدارند و ہمین بود شرک شان و در امور فریہ معرفت بالاستقلال و صفات
تہاں معبود تہاں را واجب القبول گو مکر وہ انتخاب باشد میدارند چنانچہ چہرے دنیا بزرگوار
نہ کور شد بخدایان قرن شیطان از اعتقاد الوہیت تہاں نسبت بمشرکان انکار نمود و ہمار شرک

برانقبال نهاد و افعال مرسومه مشرکین را با تیان شست با نبیا و اولیا با وجود عدم اعتقاد الوهیت
 و معبودیت شرک و کفر قرار دادند حال افعال انکه بعضی حرام بعضی مکروه بعضی مباح بعضی مستحب
 بعضی مننون بعضی واجب چنانچه چیزهای آن گذشت از انچه عجوبه زمان حرکت عجیب کردند یعنی از
 شروع مقوله ذکر عبارت تقوٰیة الایمان و حاله کبر صاحب تقوٰیة الایمان در باب حبیب القبول
 و استن مشرکان شفاعت معبودان خود را کرده انتخاب باشد و متصرف بالاسقلال -
 و استن شان و برابر استن شان کان لم یکن قرار داده از فقره سجد بیان قرن شیطان انچه
 نقل نموده گفتند اگر راست گوشت نشان دهد که ایشان کدام جای از اعتقاد و مشرکان بالوهیت تیان
 افکار نموده اند فقط **اقول** قطع نظر از دیگر تصریحات کاش در عبارت مذکوره تقوٰیة الایمان تامل نموده
 که در دو مقام لفظ معرّض وجودی بکار نرساند بلکه می آید که شرک و کفر تنها اگر مشرکان قائل
 بالوهیت تیان بودند پس چه در آن چپمنه دارد **قوله** حکایت نهادن مدار شرک بر افعال
 کذب است الی آخره **اقول** اگر بعد فهمیدن تقوٰیة الایمان این ادعا نموده نهایت جرات بر کذب قسیم
 است و الا کمال جیل صریح است اما آنچه حیا نموده که حکم شرک بر افعال تعظیم عبادت از جهت امارت اعتقاد
 الوهیت آنهاست الی آخره محض حماقت است با وجود قسیم صاحب تقوٰیة الایمان و حکم آن علی
 الاطلاق این تقیدات و تخصیصات بچیز پیش توان رفت **قوله** و هیچ فعلی از افعالیکه محکوم
 به شرک است گویانیت بدلیل نفع و امی طلب منفعت و دفع مضرت بجا آورده نشود مباح و مستحب
 و سنون و واجب نیست الی آخره **اقول** سابق ازین ثابت گردیده که سفر براسے زیارت قبر
 بنی و ولی که بخدیو علی الاطلاق شرک نوشته اند حالش آنکه حسب تحقیق مستدین او برای زیارت
 قبر شریف مستدین است قریب واجب و برای زیارات اولیای کرام مستحب و مباح است و قس
 علی الامثال لطیفه ببارق نموده و مناشی فساد چندی امور اندکی آنکه با وجود دعوی توحید یعنی
 کلمه توحید یعنی دانند باین معنی که بیان کنند مذنب نشان رود و درین باب برابر مشرکان
 اند چنانچه مذنب مشرکان از کلمه توحید رو میگرد و همچنان مذنب این گروه شیطان مشرکان
 متفقد الوهیت تیان سوامی خارج بوده اند که از کلمه توحید بیب نفی الوهیت همه سوامی یکی مذنب مشرکان
 رد کرده و بخدیو بان بکنند که مشرکان متفقد الوهیت تیان نبوده اند پس کلمه توحید که در مذنب مشرکان

میکند و دعوی این مدعیان ہم میکند لفظ آله را در تمام تقویۃ الایمان بمعنی شرعی ترجمہ نہ نمود
 انجہ اقول درینجا ہم اجماع از ذکر عبارت سابق شمر نموده از فقرہ لفظ الہ را انجہ نقل ساخته و در جواب
 آن ہم بر قید شرعی نظر فرماخت گفتند کہ لفظ الہ بر معنی معبود مقصور نیست بمعنی متعبد و مست
 الی آخرہ این قدر تفہید کہ در بوارق کہ دعوی قصر علی الاطلاق است و انجہ در بوارق است مطابق
 آن در مائتہ المسائل ہم مصرح است سوال ہوم لفظ الہ چه معنی دارد و شرع جواب معنی آله معبود است
 الی آخرہ لطیف در بوارق فرمودہ دوم اینکه در آیاتیکہ افعال و اقوال مشیر کن منضم بعبادۃ مذکور بحذف علامہ
 صرف بسبب افعال و اقوال حکم شرکہ قائم نمودہ چنانچہ در ذیل آیہ والدین اتخذوا من دینہ اولیا
 ما تعبدہنہ الا یقر بونا الی اللہ نہائی نوشتہ اس آیت سے معلوم ہوا کہ جو کوئی کسی کو پنا
 حایتی سمجھے گو کہ یہ جان کر کہ او کے سبب خدا کی نزدیکی حاصل ہوتی ہو سو وہ مشرک ہو اور جو چھوٹا
 اور امید کا ماشکر الی آخرہ اجماع بزمان درینجا ہم از مابقی چشم پوشیدہ مناقشہ فی المثال اکمال
 خود نمیدہ مدعی تحریف و نقل عبارت تقویت الایمان گردیدہ حالتش آنکہ تقویت الایمان مطبوعہ
 مطبع دار السلام دہلی بمکتبہ عنایت حسین کہ قبل از بوارق مطبوعہ گزیدہ بہ بینہ کہ عبارتش
 بحسبہ مطابق نقل بوارق است و اگر در نسخہ مطبوعہ کہ اتمی مطبعہ تغییر و تبدیل کردند پس ازین تحریف
 صاحب بوارق ثابت نموانند شد بر تحریف طائفہ اسماعیلیہ حجت قائم توان کرد مخفی نخواہد بود کہ
 کہ در تقویت الایمان و بحث شفاعت لفظ بے سبب گذر نہیں کر سکتا موجود بود کہ در حیات مصنف
 بر و ہر شخص نمودہ شد و مولوی حیدر علی ٹوکی در تصحیح بیان لفظ جانفشانی نامودند معنی این حضرت
 در نسخہ پیر جانی وغیرہ تحریف آن نمودند کہ این امر از قول المؤمنین ظاہر است لطیفہ در بوارق فرمودہ
 معنی آیت آنکہ کسانیکہ گرفتند غیر خدا را و یما و گفتند کہ عبادت نمیکند او شان را مگر برای آنیکہ نزدیک
 گردانند ما را سوئی خدا تحقیق اللہ حکم خواہد کرد و میان شان انجہ اجماع گفتند انجہ مخترع مخالف تعارض
 معتقدہ است کہ جملہ ما قید ہم باضمار قول خبر مبتدا است و یا حال از ضمیر اتخذوا الی آخرہ اقول حال کوثر بنی
 اجماع آنکہ ترجمہ حب بوارق نہ معنی مخترع مخالف تفسیر قرار دادہ و این قدر ہم ندیدہ کہ شاہ
 ولی اللہ دہلوی در ترجمہ خود تحت این آیت نوشتہ اند اما کہ دوستان گرفتند بجز خدا و گفتند عبادت
 ہم کہتہ اند اما کہ اگر ہم انکار نہ کریں سازند ما را بجز خدا و ہم کہتہ اند اما کہ اگر ہم انکار نہ کریں

نسبت اختراع و مخالفت نموده بشاه ولی السهم می نماید یا نه قطع نظر از آن حکم بمخالفت تفاسیر
 محض اغوار جهال است چه هرگاه خود احتمال حال بیان یکنه پس اذن ظاهر که حکم بر مجرد اتحاد ولی نیست بلکه
 بر اتحاد اولیا و عبادت شان است چه حال فیر می باشد و حکم بر مقید راجع میگردد و هر دو با بقدر
 صرف بر مقید لطیف در بوارق فرموده صاحب تقویت الایمان لبقربونا بالتجدد و استغفار نموده و
 بعد از از میان کان لم یکن قرار داده مطلق نمیدن کسے دیگرے را ولی خود شرک قرار داده اگر چه
 بدانند که بسبب آن اولیا نزدیک خدا حاصل می شود و همین است حال او در بیان فوائد سایر آیات از
 اعجوبه گفتند از ترجمه تقویت الایمان تعلق لبقربونا به تعبیدنه بالتجدد و ابودن تعبیدنه تقدیر قول
 خبر مبتدا ظاهر است الی آخره **اقول** کلام در بیان فوائد تقویت الایمان است که از طرف خود اینجا
 نموده مرتب می سازد اما آنچه گفته که از عبارت فائده با وجود تحریف نیز تعلق به اتحاد مفهومیست
 پس امکار بریهیات را علاسی نیست باقی خرافات اعجوبه قابل ذکر هم نیست **قوله** شرک بودن
 مطلق ولی نمیدن کسے را مراد نیست بلکه ولی نمیدن بمعنی حمایتی الی آخره **اقول**
 درین مقام با وجود توحیدیات سابقه باز بر سر اصل تجددیت رفته حکم شرک بر حمایتی نمیدن مسلم داشته
لطیف در بوارق فرموده سوم آنکه هر جا که لفظ من دون الله وارد شده این همه تفسیر
 بکثر نموده قرار داده که مشرکین تبیان را برابر خدا نمی دانستند حال آنکه این لفظ بمعنی غیر و سواست
 الی قوله من الناس من یختلن یعنی جماعت هستند که برائے خود می گیرند از راه کمال
 ضلالت درآمده و از خدا و میت برآمده من دون الله یعنی سواست خدا که منعم حقیقی و محبوب
 بالذات غیر از او در عالم نیست انداد یعنی هم تالیان خدا حال آنکه این قدر و لائل ظاهره منع میکند آنکه
 غیر او را بر او تواند شد اگر چه یک کس یا چند چه باین انبوه خدایان الی آخره اعجوبه گفتند درین کلام اشعار
 بانکار ازین که مشرکین تبیان را برابر خدا نمی دانستند و درین انکار انکار است از آیات بیانات از
اقول این قدر نفیدند که اگر درین اشعار انکار آیات است پس صاحب تفسیر غزالی اول منکر آیات
 بیانات باشند و حال آن آیات آنکه در آیات تصریح است بعباده نمودن مشرکان تبیان را پس این ابر
 داشتن در عبودیت ثابت شد که اصل مقصد صاحب بوارق است باقیما ندان امر که در ملکوتی
 موجود خود را بر نمیدانند و اعتقاد اعتقاد عبادت اعتقاد و شفاعت بهر مسدود است پس این کلام

صاحب بوارق و بی مقام بانکار آن اشعارند از صاحب بوارق خود جایجا تصریح آن فرموده **قول**
حصر معنی لفظ دون و غیره و هو باطل است زیرا که دون را معنی متعدد است **ان** **اقول** صاحب بوارق کی
از تعدد معنی لفظ دون انکار کرده مقصدش همینکه انکار برابر استن مشرکان معبودان خود را که صاحب
تقویت الایمان از معنی کثرت ثابت کرده دعوی او ازین قدر ثابت نیست چنان لفظ بمعنی غیره
است فقط پس اگر این لفظ بدگر معنی مستعمل شده که مستلزم آن خواهد بود که آنچه صاحب تفسیر غزیری
و غیره نوشته اند از اعتقاد مشرکان باطل باشد پس همه تطویل که در بیان معانی این لفظ از مفردات
و غیره نموده محض لاطاعت **قول** دعوی مخالفت تفاسیر که بصریح است **ان** **اقول** از عبارت
تفسیر غزیری ظاهر که مشرکان معبودان خود را برابر خدا امیدستند پس انکار مخالفت تقویت الایمان آن افقوه
مجموع است و همچنین ظاهر است از دیگر تفاسیر لطیفه در بوارق فرموده همین مضمون در دیگر آیات و لفظ
دون موجود الله مع الله بل محقق بعد لون آن را آخره انجمله گفتند از موجود بودن همین مضمون
بی من دون در دیگر آیات لازم نمی آید که مشرکین بتیان را برابر خدا می دانستند **ان** **اقول** **ان**
در هیچ مقام نه تقویت الایمان می نمودند بوارق و جواب نوشتن ضرور حالا باریش بود صاحب
تقویت الایمان که انکار از برابر استن نموده بصریح حصر کرد گفته که یہی پکارنا اور منت کرنا اور
سہ فارشی سمجھنا یہی اونکا کفر و شرک تھا و برای تعلیل میخواستند که از لفظ دون این دعوی ثابت نماید
و هر گاه از آیات کریمه بفر لفظ دون اثبات الوہیت مشرکان برای بتان ثابت شده همه دعاوی
او مردود شدند **قول** در آیت ثانیہ ذکر خبریت یہ نسبت حضرت عیسیٰ یا بہ نسبت حضرت مائمه صلی
علیہ وآلہ وسلم نہ بہ نسبت خدا سے عزوجل چنانکہ زعم کرده الی آخره **اقول** این زعم صاحب بوارق از
کجا فہمید پس همه تطویل بنیادہ گردید مقصد صاحب بوارق همین قدرت که مشرکان قائل الوہیت
غیر بودند و این بود شرک شان و این امر ازین آیت صراحتہ ثابت **قول** تفقوه بہ لزوم ثبوت
و تہافت ناشی از جهالت است تشبیہ معبودان باطلہ باند و نحو تشبیہ است نہ بالتحقیق بیضاوی و
انوار التنزیل نوشتند **ان** **اقول** عبارت بیضاوی لما ترکوا عبادتہ الی عبادتہا کہ موجود واپسین
فقہ تمام بیان تقویت الایمان باطل میگردد و مطلب صاحب بوارق یہ ثبوت می رسد آنچه در بیان عبادت

و در جمیع صفات مانند او میدارند مثل بحث صاحب بوارق در معبودیت است قول
نخبر از ثبوت مجبوبیت و شفاعت خواص بشر و تفویض امور جلایک بطریقیکه شرع بان ناطق
است انکار است **الحاق قول** قطع نظر از دیگر مقامات همین قدر به بینند که در تقویت الایمان
گفته مگر بی پکار ناالی قول او و سفارشی سمجنا می او نکا کفر و شرک تھا سو جو کوئی کسی سے یہ
معامله کرے گو کہ او سکو اتدکا بندہ و مخلوق ہی سمجھے سو وہ او را بوجہل شرک میں برابر
ہے الی آخرہ اما تقیید اینکه عجوبہ زمان پیش آوردہ در جنب تصریحات اطلاقیه و تعیمات
تصریحیہ صاحب تقویت الایمان فائدہ نتوان داد لطیفہ در بوارق محمدیہ از ترجمہ مقدمہ
ہدایت مکیہ منقول رکن توحید اعتقاد حصہ الوہیت است در واحد و اقرار شرط است نہ کن
و اعمال از فروع و عوارض **الحاق** آنچه کہ گفتہ حصہ رکن توحید در اعتقاد حصہ الوہیت بمعنی مجبوبیت
چنانکہ سیاق و سباق کلام مشرک لالت بران دارد باطل است **اقول** قید بمعنی مجبوبیت
در اینجا از طرف خود افزوده و سیاق و سباق را قرینہ حصہ قرار داده حالانکہ در بوارق در نہ
تصریح است بہ تعیم الوہیت خواہ بمعنی معبودیت خواہ بمعنی وجوب وجود و در کلام صاحب
ہدایت مکیہ کہ در الحاق در خصوص معبودیت کلام واقع گردیدہ در بیان شرک مشرکان
عرب عمدتاً منحصر صلح است نہ در مطلق اطلاق لفظ شرک و توحید نا مخالف شرح مقادیر
و معنی وغیرہ باشد آوردن آن عبارات در رد ہدایت مکیہ چه مفید در همان شرح مقاصد
موجود و ان قال بالکین او اکثر خص بسم المشرک الی آخرہ لطیفہ از ترجمہ مقدمہ ہدایت
در بوارق محمدیہ منقول رکن شرک اعتقاد شرک است در الوہیت و اقرار شرط است و سجدہ
و طواف و نذر وغیرہ از فروع و عوارض و بی اعتقاد الوہیت این اعمال و افعال اعتبار
ندارد یعنی مرکب این افعال بی اعتقاد و اقرار شرک نیست **الحاق** آنچه باولاً از چالاک کی خود
قید بمعنی مجبوبیت یا زیادہ نموده گفتہ کہ حصہ رکن شرک اعتقاد شرک است در الوہیت بمعنی
معبودیت نیز باطل است فقط حالانکہ صاحب بوارق تعمیم نموده است از وجوب وجود
معبودیت باز گفتہ سجدہ و طواف بتوروند و راز عبادت است الی قول پس مرکب
این افعال برای غیر خداستعالی بالا اختیار و رضای قلب مشرک است **الحاق قول**

ثابت پس باید که صاحب مائمه المسائل القیاسیه المبتدعین عطا نماید و آنچه گفته که از سبب
 کلامیه نهوید شد که مدار شرک شرعی اثبات شرک است در وجوب وجود و خواص آن که شامل
 است سایر صفات **الحاق قول** در شرح عقائد مبتدعین لایقال فالقائل بكون العبد خالقا
 لا فعلا يكون من المشركين چون الموحدين لانما قول الاشراك هو اثبات الشريك في الالهية
 بمعنى وجوب الوجود كما للمجوس او بمعنى استحقاق العبادة كما لعبد الاصنام والمعتزلة لا يشترطون
 ذلك الى آخره **قول غیب** انی وتصرف بمجمله خواص است پس باعتماد غیب وانی و تصرف
 بخلق شرک شرعی عائد میگردد **الحاق قول غیب** انی و تصرف که بمجمله خواص است آن
 و استقلالی است و پس بر اثبات آن البته اطلاق شرک بیک استعمال صحیح است گو شرک شرعی
 حسب تصریح مستندین او نتواند شد و بدون قید استقلال بر اثبات تصرف غیبی تبصریح
 او حکم شرک هرگز صحیح نیست تا شرک شرعی بودن که محل بحث است چه رسد **قول و آیات**
 بینات ثابت است شرک فی الملک شرک فی الطاعة و شرک فی الحكم الی قوله انحصار شرک شرعی
 لازم نمی آید **الحاق قول** حال ثبوت شرک فی الطاعة و غیره سابقا معلوم شده که از محل بحث
 خارج است و صاحب تقویة الایمان خود شرک ببحث عنه را صرف چاقیم نوشته و حال انحصار شرک
 شرعی آنکه کلمه لا اله الا الله که در شرع برای حصر الوهیت حق سبحانه و نفی الوهیت غیر وی جل شأ
 کلمه توحید مقرر شده خود دلیل قطعی است برای انحصار شرک شرعی در اثبات الوهیت بر
 غیر و عبارتی چند که برای تعلیل جمال نوشته از هیچیک عبارت انحصار شرک شرعی و اشراک
 فی الالهیت ثبوت نرسید پس قول شارح عقائد و صاحب مائمه المسائل و غیره چگونه از
 عبارات مردود خواهد گردید لطیفه از هدایت میکند که در بوارق محمدیه منقول این نجد بیان
 است شیطان اصل مطلب را گذاشته مدار شرک بر چهار چیز نهادند علم و تصرف افعال
 عبادت و افعال عادت میبایست که دعوی خود از کلام شارح ثابت میگردد الی قوله از جمله
 صفات صفت علم را اعتبار نمودند دیگر صفات را و بهو خلاف المعقول و المنقول اما اول
 پس برای لزوم ترجیح بلا مرجح و تخصیص بلا تخصیص الی قوله عادت است شیطان است
 که یک لفظ از یک گرفته هیچ خیال اطراف و جوانب ننموده زبان درازیها میکنند همچنان درین

بجست هم بجل آورده اند حال انشیت که درین آیات تخصیص علم غیب است بخدای عزوجل و در آیت
کرمیه لا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول استنباط موجود اگر غیب مدار
شکر میبود اظهار دیگری بر او امکان نداشت جمهور مفسرین و اکابر دین تطبیق نموده اند این
در اینجا هم عجوبه همان حرکت سابقه نمودن یعنی از کلام سابق که در آن اعتراض ترجیح بلامرجم و غیر
مذکور بوده اغماض ساخته در علم غیب گفتگوی لایعنی نمودن **قول** غیبی که بواسطه اخبار معلوم
گردد علم غیب بران اطلاق نکنند زیرا که مراد از علم غیب علم غیب است بقوت خود بلا واسطه
یا علم کل غیب **الحاقول** در نهایت جمالت بتلاست در تقوئه الایمان هم که گویش شرح
کتاب التوسیع بحدیث علی الاطلاق تصریح نموده و از مطالعه آن ظاهر که محل بحث استعمال
واطلاق خصوص لفظ نیست بلکه حکم تکفیر بر اصل مسئله است و آنهم مقید نیست بقید بلا واسطه
یا قید علم کل غیب پس عجوبه که معلوم گردیدن غیب بواسطه اخبار ترجیح نمیکند اما در اطلاق لفظ
علم غیب بحث میکنند خارج از بحث است **قول** بودن تخصیص علم غیب بخدای تعالی درین آیات
خود مسلم نیست البتة عین است پس اگر اطلاق علم غیب بر آنچه از اخبار معلوم شده باشد صحیح بود
صریح تعارض تهافت در آیات مذکوره و آیه لا یظهر لازم آمدی **الحاقول** این چه بلاست
در مقام عبارت بوارق نمیفهمد خود در بوارق حواله اکابر دین در تطبیق موجود است و مسلم صاحب
هدایت مکیه و صاحب بوارق تخصیص علم غیب باعتبار ذاتیت و استقلال و بلا واسطه آلت
که آن بیچگونه معارض آیت مذکوره نیست پس حکم لزوم تعارض بتنی است بر نه فهمیدن معنی
لزوم بالجمله دفع جمله او هام از عبارات شرح خفاجی و تفسیر عزیزی و غیره که سابقاً منقول بخوبی
گردیده **قول** پس اثبات علم غیب برای غیر خدا تعالی شرک باشد **الحاقول** در قول سابق
که خود گفته بود غیبی که بواسطه اخبار معلوم گردد اله و ندانست که درین هم اثبات علم غیب است
و علاوه از عبارات سابقه در مقام که خود چند عبارات نقل مینماید منجمله آن از تفسیر نیشابوری
آورده ان الرسول ایضاً لا یعلم الغیبات بان یطلع علیه من تلقاء نفسه و بنجاسته فیه و لکنه
انما یعلم ذلک من طریق الوحی الی آخره **قول** از منظر بعض غیب بودن کسی نسبت داشتن
غیبی که منظریت بران از خبر صریح صادق نیست هرگز روانشیت این نسبت علم غیب مختص بخدای تعالی

است بغیر او تم و آن شرک است الی قول اخبار حال مستقبل را که بعض غیوب است از علم غیب داخل
 کرده است الی آخره **اقول** سابقا از وقت از عقیده شیخ ابو عبد الله در کرامت اولیاء الله
 منقول شده فی علم الغیب معلوم نیست که آیا بران حکم شرک میکند یا نه و در امریکه شرعاً جایز باشد
 اثبات آن بطور کرامت برای اولیاء کرام موقوف بر خبر مخبر صادق داشتن و حکم شرک لازم نمود
 ضلال صریح است و معنی اثریکه نقل کرده از سابق باید فهمید **قول** قطع نظر از اینکه در توقیفیت
 اسماء الهی عموماً بمنزله علماء کلام است **الح** **اقول** عادت این فرقه است که در هر بحث مذہب مختار
 چه بود را ترک میکنند و اقوال نادره را اختیار ساخته مدار اعتراض میسازند و در شرح مواقف بعد
 ذکر قول باقلانی و غیره گفته و ذہب الشیخ و متابعه الی انه لا بد من التوقیف و هو المختار **الح** و در
 شرح مقاصد گفته فخذنا لا یجوز وعند المعتزلة یجوز و الیه مال القاضی ابو بکر الی آخره و آنچه گفته
 که اطلاق آن بر خدا تعالی شائع و ذائع بلا تکلیف است در خواص و عوام پس گویا اجماع باشد بر
 اطلاق آن بر خدا تعالی **الح** حاشا آنکه این دعوی اجماع از خواص و عوام محض باطل است که
 در کفر و عدم کفر آن اختلاف است تا باجماع جواد چه رسد گونزد محققین قول کفر باطل باشد
 چنانچه از بحر الرائق و غیره ظاهر است **قول** در اینجا بحث در اطلاق لفظ حاضر و ناظر بر خدا تعالی
 نیست **الح** **اقول** اینقدر نمی فهمد که نجدیه عرب و هند که این اطلاق را بر غیر خدا تعالی شرک
 گفته اند معنی شرک چه نوشته اند بموجب تصریحات نجدیه و الا خود خاص فرمودن حق سبحانه
 این را بر خود ثابت باید ساخت بعد آن حکم شرک باید پرداخت **قول** در فتاویٰ نبرازیہ
 مرقوم است من قال ان ارواح المشائخ حاضرة بعلم کفر **الح** **اقول** اولاً مراد حضوری
 است ورنه چه خواهد گفت در حق ملا علی قاری که در شرح شفا نوشته لان روحه علیه السلام
 حاضر فی بیوت اهل الاسلام و در حق شیخ عبد الحق که در جامع البرکات نوشته وی صلی الله علیه
 وسلم به احوال و اعمال امت مطلع است و بر مقربان و خاصان خود و صد و فیض و حاضر و ناظر
 الی آخره و ثانیاً این اقوال صاحب هدایت مکیه که بحث او در شرک شرعی است چه مضرت و کدام
 مخالفت **قول** خود اعتراف است بغیب مطلق بودن صفت حاضر و ناظر بودن هر جا و در صفی
 نوشته که غیب حاضر غیب مطلق است **الح** **اقول** حاضر و ناظر داشتن هر جا و خبر بر خبر حق

برابر داشتن که بران اطلاق غیب مطلق نموده شده است امر آخر و بجز و حاضر و ناظر دانستن بمقتوی
 مذکور امر آخر **قول** شهید درین آیات بمعنی شاید و شاید لاشی است نه بمعنی حاضر و ناظر هر چیزی
 الی قول در فتح العزیز بتفسیر و ادعوا شهید اکرم من دون الله نوشته بمجودان و ایشانرا شهید باد و
 وجه لقب داده اند اول آنکه شهید اجمع شهید است و شهید ما خود از شهود است بمعنی حضور ایشانرا
 اعتقاد چنان بود که مجودان ما را علم محیط و قدرت کامله بالغیر حاصل است **الح اقول** حاش
 اینکه بودن شهید بمعنی حاضر و ناظر هر چیزی دعوی صاحب هدایت مکیه است و بنجدیه کی حکم شرک
 مقصور و منحصر در حاضر و ناظر دانستن هر چیزی نموده اند که این تعلیط عوام مینماید در تفسیر عزیزی
 بذیل و یکون المرسل علیکم شهید نوشته یعنی و باشد رسول شما بر شما گواه زیرا که او مطلع است نور چشم
 بر رتبه هر متدین بدین خود که در کدام درجه از دین من رسیده و حقیقت ایمان او چیست و حجاب
 که بدان از ترقی محبوب مانده است کدام است پس وی شناسد گناهان شمارا و درجات ایمان شمارا
 و اعمال نیک بد شمارا و اخلاص و نفاق شمارا اندا شهادت او در دنیا بحکم شرع در حق امت مقبول
 و واجب العمل است و آنچه از فضائل و مناقب حاضران زمان خود مثل صحابه و ازواج و اولاد
 یا غائبان از زمان خود مثل اویس و صله و مهدی و مقتول و جال یا از معائب و مثالب حاضران
 و غائبان میفرماید اعتقاد بران واجب است و ازین است که در روایات آمده که هر نبی را بر عمل
 امتیان خود مطلع میسازند که فلانی مرد چنین میکند و فلانی چنان تار و ز قیامت ادای شهادت
 تواند کرد **الح** و یکی از طریقات اعجوبه آنکه در عبارت تفسیر عزیزی در بیان اعتقاد مشرکان نسبت
 بمجودان شان که مذکور بود که مجودان ما را علم محیط و قدرت کامله بالغیر حاصل است الی آخر
 و ازین امر جمله خیالات طائفه شجریه که در باب بیان شرک مشرکان عمد آنحضرت بکلمات حصر
 نوشته اند مردود و دیگر دید پس اعجوبه بجای قدرت کامله بالغیر قدرت کامله بالغیر نوشته اند و این قدر
 نه فهمیدند که ازین تحریف چه حاصل در تفسیر عزیزی خود جای دیگر مصرح است اعتقاد قدرت متعالیه
 نسبت بمشرکان برای اقصای ثواب است بعطای حق سبحانه تصرف اولیا و کرام **قول** درین حدیث
 ذکر عرض انواع اعمال به شخصان هم در عالم حیات نه بعد وفات است **الح اقول** قطع نظر از
 کلامیکه در کلام اعجوبه است در کتب مستنده اعجوبه عرض اشخاص اعمال است هم در حیات و نبویه و هم

حیات برزخیه بخوبی ثابت کما مر پس حاجت لطیف نیست **قوله** عرض تفضلی را رد میکند بسیاری
 از احادیث از جمله است پنجاهین عباس روایت کرده که فرمود انکم محشورون جفا له **اقول**
 درین هر دو حدیث که ذکر قیامت است پس متانی عرض برزخی تواند شد **قوله** در رسیدن صلوة
 و سلام از هر جا حاضر و ناظر بودن وی صلعم و خبر سر چیز در هر وقت برابر دشمنی لازم نمی آید
الحق اقول این عدم لزوم مدعای صاحب هدایت نمیکند را بچگونه مضرت نیست **قوله** در غیبت
 نبی یا ولی وقتیکه تکلم خواهد نامش بر زبان بردن غیب است به نسبت نبی یا ولی و شرک نیست
 که اظهار بران واقع نشده بجهت عدم دلالت دلیل **الحق اقول** نشاء اینصدا کلام نه فهمیدن
 معنی غیب مطلق و اضافی است که در تفسیر عزیزی مذکور **قوله** تصرف غیر از مالکیت نفع و ضرر
 و قدرت و اختیار همه چیز باینست الی آخره **اقول** نشاء این کلام اعراض و اغماض
 از تصریحات کبر او خود است اگر کبر او حکم شرک بر مجر و مالکیت نفع و ضرر و قدرت و اختیار
 همه چیز باینصدا ندان چنانکه گنجایش میداشت حالانکه تصرف را که بنجدیه مدار شرک فی التصرف
 قرار داده اند صراحتاً تعمیم از تصرف استقلالی و غیر استقلالی در آن نموده اند پس مالکیت امر
 آخر و تصرف امر آخر صاحب تقویة الایمان خود در صراط المستقیم اذن مطلق و تصرف عالم
 مثال و شهادة برای کاملان ثابت بنماید **قوله** در بحر الرقی و غیره از کتب فقه مسطور
 است **الحق اقول** مراد از تصرف تصرف ذاتی و متقلالی است ورنه چه خواهد گفت که در تفسیر
 عزیزی اقرار تصرف ارواح کامله در عالم دنیا موجود و در نظر هر حق و اقسام زیارت آورده
 او تفسیر برکت حاصل کرنے کے لیے ہے پس وہ زیارت اپنے لوگوں کی قبروں کی تحری
 اسلئے کہ اونکے لیے برزخ میں تصرفات و برکات ہیں بشمار **الحق اقول** حکم شرک بر نفس
 کردن این افعال بالاختیار بدون اجبار بطلب هر شرع نافذ خواهد شد **الحق اقول** از عمده
 این افعال سجده است و صاحب مائت المسائل خود قائل تقسیم ثنت لطلبه از هدایت نمیکند که
 در یوارق منقول نسبت یا فعالیکه اختصاص مع اطلب و اگر دیده یعنی آن افعال را از
 بندگان خاص برای خود طلب فرموده است کردن آن افعال برای دیگری با اعتقاد الوهیت
 او شرک است ولی اعتقاد الوهیت شرک نیست غایة الامر ممنوع خواهد بود و قید طلب یا اختصاص

از برای آنست که بعضی صفات و افعال خاص اند برای خدا مگر طلب نیست مثل ان الحكم الا الله
 که اختصاص حکم بخدا از ان یافته میشود مگر طلب نیست یعنی خاص مرا حکم گویند و دیگر را مگویند
 که خصوصیت طلب بی منع طلب از غیر عیب باشد و مثل ایال استعین الخ عجوبه گفته اگر خاص طلب
 را حکم حقیقی گفتن و دیگر را گفتن مطلوب نیست مقصود از تخصیص حکم در ان الحكم الا الله چه
 باشد الخ **اقول** نشاء این اعتراض فهمیدن معنی لفظ طلب است از جهالت خود حمل بر معنی
 لغوی کرده گفت اگر خاص خداست عالی را حکم حقیقی گفتن و دیگر را گفتن مطلوب نیست الخ
 و نه فهمید که صاحب بوارق کی گفته که تخصیص مطلوب نیست کلام درین است که در اموری که
 اختصاص مع صیغه طلب در کلام حق سبحانه دارد در ان هم تفصیل است و علی الاطلاق حکم
 شرک عام جاری نیست پس در اموری که خصوصیت آن ظاهر مگر صیغه طلب نیست در ان چگونه
 اطلاق حکم عام شرک صحیح خواهد شد لطیفه در بوارق فرموده عقیده دوم گویند هر بدعت
 حرام و کفرست الخ عجوبه گفته اگر گفتن حرام و کفر هر فرد بدعت را مراد داشته پس این صریح
 افتر است الخ **اقول** حال اینکه در تقویم الایمان گفته شرک و بدعت سه بهت پنجه که به دو
 چیز اصل ایمان بین خلل دالتی بین او باقی گناه است پنجه بین که در اعمال بین خلل دالتی
 بین الخ و همچنین دیگر که از نجدیه عرب و هند گفته اند پس آنرا افتر نام نهادن غیر از انکار زور
 روشن با وجود آفتاب چه باید گفت لطیفه در بوارق فرموده و تعریف میکنند بدعت را
 با آنچه حادث شده باشد بعد زمانه تبع تابعین الی آخره آنچه گفته مراد ایشان از امر حادث بعد
 زمانه تبع تابعین امر است در دین که نه خود در زمان صحابه و تابعین و تبع تابعین موجود شده است
 و نه نظیر آن و مراد از وجود آن در قرون ثلثه است که در قرون از قرون مذکوره بلا تکرار
 در ان جاری شده الی آخره **اقول** اولاً این تاویل هرگز سجدیه را مفید نتواند شد چه
 ایشان بر بسیاری از امور که حکم بدعت کرده اند و میکنند انچه دین نظائر آن از قرون ثلثه
 ثابت فرموده اند و ثانیاً امریکه در قرون صحابه یا تابعین موجود شده اما بران نگیرد و اگر چه
 آنرا حادث بعد زمانه تبع تابعین گفتن محض جنون است **قول** و حادث بعد زمانه تبع تابعین
 بالعموم انکه را لاجماع بد باشد الخ **اقول** قطع نظر از دیگر خرافات اولاً در یک بحث گفتار

بعدیت شیخ تابعین اعتبار میکند و گاهی بعدیت تابعین این چه جنون است انالله وانا الیه
 راجعون و ثانیاً چون فعلیکه در زمانه آنحضرت نه خود موجود بود و نه نظیر آن مگر در زمان صحابه
 یافته شده بموجب تعریف مسلم و از بدعت خارج است و همچنان فعلیکه در زمانه صحابه نه خود
 یافته شده نه نظیر آن اما در زمانه تابعین یافته شده و همچنان فعلیکه در زمانه تبع یافته شده پس
 فعلیکه درین هر سه زمانه نه خود یافته شده نه نظیر آن اما دیگر ائمه دین بدلیل شرعی ثابت فرمود
 باشند چه اعلی الاطلاق حرام گردد و این تجدید زمانی نیست پس چیست و چه دلیل است بر آن آنچه
 بنیدل اجماع برای اضلال عوام آوریده مجروح دعوی اوست و عباراتی که نقل کرده با وجود تعارض
 و تناف که خود هم بدان پی برده گو برای تعلیط عوام کلام مهمل در آخر آن نموده مگر قطع نظر
 از آن در سبک عبارت ذکر اکثر هم نیست تا باجماع چه رسد قوله در شرح مقاصد رقوم است
 ان البدعة المذمومة هو المحدث فی الدین من غیر ان یكون فی عهد الصحابة و التابعین لا دل
 علیه الدلیل الشرعی انتهى **اقول** ازین عبارت صاف ظاهر که محدثیکه در عهد صحابه و تابعین
 نباشد اما دلیل شرعی بر آن دلالت کند بدعت مذمومه نتواند شد پس این دلیل افاده نقیض
 مدعای او میکند و همچنان آنچه از مجالس طریق و غیره آورده الزیادة فی الدین و النقصان
 الصحابة بخیر از من الشارع لا قولاً و لا فعلاً لا صراحة و لا اشاره که بموجب این اقوال هم آنچه در
 زمان صحابه و تابعین نه خود موجود باشد نه نظیر آن اما ائمه دین با اشاره قول یا فعل شارع
 آنرا مستحسن غرامیند موم نتواند شد قوله علامه نجدی بحجاب مصری نوشته و اذا کان المراد
 من الحادث بعد القرون الثلاثة ما لم یکن لنفسه و لا نظیره موجوداً فی زمان من ازمنة القرون
 الثلاثة بالشیوع و بدون نیکر و من الحادث فی احد من ازمنة القرون الثلاثة ما کان شائعاً
 فیه بدون رد و انکار و جری به تعامل المسلمین فیه تبیین ان ما حدث فی احد من ازمنة القرون
 الثلاثة بالرد و الانکار کالخروج و النصب و الرقص و القدر و الاجماع و الاعتزال و غیره پس
 بحادث فیه معنی الذی انفی عنه اسم البدعة فالقول ببطلان ما قالوا ان ما حدث فی احد منها فهو
 لیس ببدعة **التم** **اقول** این قول شیخ نجدی قطع نظر از آنکه ترکیبش هم محض ناقص است
 خطی بیش نیست هرگاه بدعت ضلالت نام امری گردیده که بعد قرون ثلثه بوجود آید پس

به خروج ورفض هرگز اطلاق بدعت ضلالت صحیح نتواند شد و تطویل لاطلاک فائده نخواهد داد
و آنچه شیخ نجندی مذکور در باب توقع خیر در نا بعد از منته ثلثه گفته ان توقع الخیر فیہ قلیل الخ
پس این هم اقراست بضلالت نجندی که علی الاطلاق منکر آن هستند و آنچه شیخ نجندی گفته و اما حدیث
من سن سنة حسنة فمغناه من اتى بطريقه فضیلة یقتدی بها كما ذكره الفتنی فی مجمع البحار ناقلاً عن الطیسی
لا من احدث طریقة حسنة الخ نهایت جرأت کرده که درین بحث حواله مجمع البحار نموده و ندانسته
که در مجمع البحار آنچه بذیل انجیدیت و دیگر احادیث فرموده است از ان حج و بن نهجیت برگرفته میگردد
و بذیل این حدیث نوشته سوارکان ذلک الهدی او الضلال هو الذی ابتدعه او کان بسبب
الیه انتهى و بذیل بدعة ضلال نوشته و هو من ازل عن البدعة الحسنة انتهى و بذیل قول امیر المومنین
فارق رضى قلت ابدعة نوشته هی نوعان بدعة بدی و بدعة ضلال فمن الاول ما کان تحت عموم
ماندب الشارع الیه و خص علیه فلا یدم و بعد الاخر علیه سجدت من سن سنة حسنة و فی ضده من سن
سنة و من الثاني ما کان بخلاف ما احر به فیدم و نیکر علیه لی آخره قوله قال شیخ الاسلام بن
تیمیه فی الصراط المستقیم و من النکرات فی باب سائر الاعیاد و المواسم المبتدعة و انما من المکروه
سوار بلغت الکراهة التقریم و لم تبلغ الخ اقول قطع نظر از آنکه استناد بکلام ابن تیمیه درین مقام
خالی از وقاحت نیست حال سرگردانی این طائفة آنکه کبر ایشان و لا علی الاطلاق بر بدعات
مثل شرک حکم خلل اندازی اصل ایمان نمیدانند و لا حقان قدری تنزل نموده تردید بدعت در
کفر با حرام نموده و آنچه ازین هم تنزل نموده بکراهت تحریمی بعض بدعات هم قائل گردیده و از
کلام منقول ابن تیمیه در کراهت هم تقسیم موجود پس حامیان تقویت الايمان را استناد بهیچ کلام
نمودن چه زیباست فی الحقيقة اینهمه اثر ختم الهی است و بس و ثانیاً آنکه در عبارت ابن تیمیه
اشری از تجدید زمانی نیست پس نجدی را چه مفید و ثالثاً چیزی که حسن آن باستنباط از کتاب و
سنت ثابت باشد در همین عبارت از بدعت ضلالت خارج کرده پس اموری که ائمه دین تأییدات
از احادیث استنباط نموده حکم سبحانه فرمایند بموجب این قول ابن تیمیه بدعت ضلالت است
شد قوله و در جملة احمدیه بحواله مکیه مرقوم است الخ اقول اولاً در عبارت منقول تسلیم
نموده که قیاس بر تجدید و دلیل شرعی است و بعد از ان گفته و با ثبت دلیل شرعی پس بدعت الخ

[illegible]

مستند کبریا عجوبه و مشهور و معروف بین العلماءست در مقابل او احمد بن محمد مصری و کتاب و اقوال
 لائق ذکرست که استناد و شهرت مصنف و مصنف مانند سیرت شامی و صاحب آن ثابت نماید
 و ازین امر نجدیه با وجود تکرار مطالبه عمده برآشند باز بار بار ذکر آن بر زبان آوردن ننشاند
 و قاحتست و همچنانست حال فتادی ذخیره السالکین و نورالیقین و غیره و قطع نظر
 از نیمه حکم نجدیه که بدعت مثل شرک خلل انداز صلایمانست از عبارتی که نجدیه بنیام قول محمد
 و غیره پیش میکنند ثابت نمیکرد که دران عبارت هرگز بر مولد انجی تموده اند پس نمایند
 نجدیه را از ان چه علامه غایه الامر آنکه استحسان آن مختلف فیة شده و بس قول در منهیه طریقه نجدیه
 در بیان بدعات مستنکره نوشته و العاشر اجتماع النساء و توحید بن بالجهر و خلوت من فی بیتا جنبی
 و خروج من للمنیة و التعزیه و العیادة و زیارة القبور و الدعوة لاذکان للجنبی و قراة من مولود
 البنی صلعم بالجهر بحیث یسمعه الرجال من خارج البیت خصوصاً لذوات الازواج و الشوابیح الزریة
 و الطیب الی آخره **اقول** آوردن این عبارت در نمایند نجدیه بر تقدیر صدق نقل منهیه نیز
 خالی از جنون نیست که قرات زنان مولد بنی صلعم را بجهر در نیعبارت که داخل ممنوعات کرده
 آنرا هم مفید نموده است بحیث یسمعه الرجال من خارج البیت پس از مذہب نجدیه چه علامه **قول**
 شامی در رد المحتار نوشته اما نذر زینا الی قول واقع مثل النذر بقراءة المولود فی المنابر مع اشتغال علی الغناء
 و اللیل الی آخره **اقول** این عبارت را هم بمذہب نجدیه چه علامه که کلام رد المحتار متعلق نذر قرة مولد
 در منابر بمزاج اشتغال بر غناء و لعب است و بس و صاحب رد المحتار آنچه در باب بدعت تحقیق فرموده است
 از ان و ساوس نجدیه مردود میگردد **قول** که کسانیکه از مجوزین عمل مولد شمرده بعض انسان مجبولین
 اند **الحم** **اقول** واه سبحان الله چه صاحب جاست بر ذکر حواله سیرت شامی این اعتراض و خود
 که باستناد قول محمد مصری پرداخته اینقدر خیال نکرده که صاحب قول معتقد و بسیاری از کسانیکه
 نام شان در ان مندرج مجبول اند و بعض کسان که غیر مجبول اند را وی از اوشان همان مجبولین
 اند و چون کتاب سیرت شامی و مولفش معتقد و مستند کبریا عجوبه و مشهور و معروف بین العلماء
 پس کسانیکه از انها در ان استناد نموده اطلاق مجبولین بر اوشان نمودن نهایت جهالت است
قول و بعض ایشان مطعون بانواع طعن **الحم** **اقول** با وجود بودن شان مستندستندین

اگر کسی طعن نموده باشد بر صاحب بوارق چه اعتراض در حال این وجه آنچه نوشته بر تقدیر صحت محل
حاشا اینکه مستندین و کبرابر انجمن باین وجه استناد نموده و او را در محققین داخل نموده اند
بمنجمله آن شاه ولی الله دهلوی و رفعة العینین گفته قال الحافظ الحدیث المتقن ابن و نفع الخ و قدیر
چنین در رساله دلیل محکم از سیرت شامی آورده قال رئیس المحققین ابن دخته الی آخره و آنچه گفته
که یوسف الحجازی و یوسف بن علی بن زریق یک کس است که در سیرت شامی بدین دو بابت مذکور
گردیده مجروح دعوی اوست که دلیلی بران پیش نکرده و همچنان است حال دعوی یک کس بودن
ابن البطاح و نصیر الدین و آنچه نسبت تجویر السوی ابن الجوزی ناشی از التباس ابن الجوزی است
این الجوزی قرار داده و او را مسلمانی که منشاء آن اشتباه است و بس پس تا هم بقدر تأمل بنمود که ابن الجوزی
مجازاً می‌خلل اندازد اصل ایمان است قرار دادن چه دین داری است **قول** باقی این بحث در رساله
نمایه الکلام الخ **اقول** آنچه در خاتمه الکلام تلخیصات و تحریفات و مخالطات پیش نموده حال خبر
آنها از رساله سیف الاسلام بر اهل اسلام روشن گردیده است لطیفه در بوارق محمیه که ذکر فتوی
شاه عبدالعزیز صاحب دهلوی و مولوی رفیع الدین صاحب دهلوی در باب عرس فرموده و آنچه
از انکار فتوی مولوی رفیع الدین دهلوی حیا نموده بنسبت فتوی شاه عبدالعزیز دهلوی گفته
که امی فتوی شاه عبدالعزیز صاحب دهلوی در جواز عرس بیایه نبوت نمیرسد **اقول** قطع نظر
از آنکه مجروح انکار در هیچ امر که صد یا کس از مریدان و پیروان شاه عبدالعزیز در عامه بلاد هند
روایت آن داشته باشد چه بکاری آید اولاً در مجموع زبدۃ الفضل که جمع نموده کبرایان طائفه
است در فتوی شاه عبدالعزیز صاحب جواب طعن التزام عرس بزرگان خود سال بسال موجود
و ثانیا مملو بودن تالیفات مشهوره شاه ولی الله دهلوی و استاد و مرشد و پدر شاه عبدالعزیز صاحب
از خوبی و منفعت عراس بزرگان و شمول خود و کبر خود در عراس انچنان مانند آفتاب و شمس
که این فرقہ سلفیائیم هم در آن کلام کردن گاهی نتوانست پس بر تقدیری که کبر شاه صاحب
مبتدع باشند و در اصل ایمان شان خلل باشد بالفرض اگر از شاه صاحب کلامی فتوی درین باب
بر شریعت نرسیده باشد چه مفید و آنچه از رجوع الشیاطین انحصار بدعت در عبادات بدعیه محضه در
آوردن اگر مطلبش حسب فہم او باشد صریح منافی است به تحقیقات عامه از سابقین و لاحقین

کتاب تبنیه السیفیه در دفع طعن مجتهد زوافض که صاحب تحفه دیگر را از اهل بدعت قرار داده نوشته
اگر مراد از بدعت بدعت حسنه است فقم و مرجعاً و تحکیم از فرق اسلام این قسم بدعت را مذموم
نمی شمارد و اگر مراد بدعت سنیه است پس التسلیم که ازین عبارت مفهوم شود چه بسیار چیزها و عباد
سلف نبود مثل بنابر درس و مناظر و تدوین کتب و علوم که خلف صلح پیدا کرد و مانند و در طریقه
و عبادات و مجاهدات و اشتغال اختراع بسیار واقع شده و اصلاحی ملامت و عتاب نیست
الم قول اجماع مردم و ختم کلام عبادت بدین محضه است **الم قول** حال این امر آنکه صاحب
صراط المستقیم گفته است بحسب علی التبع علیه وسلم در شب ریاست تنهایی باطلع و اعلام صمدی و فیض شریف
بروند و عافو نمود کسی را از صحابه امر نفرمودند که درین شب بیدار بماند رفت چه جایگاه تا نگیرد و ده با
پس الحال اگر کسی اتباع پیغمبر منظور داشته و در شب برات در مقبره جمیع صلحا نموده و ادعیه و اقرب کند
او را بجا گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ملام کردن غیر سالت و آنچه از تفسیر منظمی و خارج و وصیت
شاه ولی الله و مقامات منظمه و غیره اعدام جواز فعل جمال از سجود و طواف و اجتماع بعد الحوائج مانند
احیاء و انکسار و تقدیر بر سمیات عرفیه و از کتاب تکلفات و اسرافات و رما تمثال نقل نموده و بعد از بحث
خارج است که برای تعلیل کلام و تعلیل عوام باین طعنه خارج از باب می بر دزد و این همه
باز اصل کتاب غافل نباید که گفته امی اگر چه از چهار بیان است بر تقدیر محبت آنها است خواهی بود
اختلاف و کرامت و عدم کرامت است و دلیل پس قیاس فلان آنکه قبول فی المسائل خود مختار عدم
که اینست در این قاریان است بر قیام آوردن این اقوال در تأیید صاحب تقویة الایمان و غیره که
سکیم بخلاف این بیان مثل شکر که بر بدعت نموده اند چه کار جاست لطیفه در بوارق محمدیه
که ذکر کردی احیاء العلوم امام خراسی فرموده آنچه گفته قیاس نظر ازینکه در احیاء انواع کلام الی قوله
ضرورتی است که هر کلام امام خراسانی را باید تسلیم باشد **الم قول** اگر بعضی علماء اعلام بر احادیث
احیاء العلوم کلام متعلق صحت و عدم صحت آن و یا در مسائل احیاء العلوم کلام متعلق ترجیح
چهار و عدم جواز و علت و عدم علت امری نمودند و ذکر آن درین بحث خالی از سفاکت نیست
کلام و درین نیست که شیخیه و اموریکه حکم خلل اصل ایمان لازم میکنند و با وجود آن خود را از
اهل سنت و جماعت نام آنگاه اهل سنت مثل امام خراسانی و غیره بطور استناد و بر زبان می آرند و اینها

قول شان از تحقیقات و تصریحات همان مستندین شان مردود میگردد و لطیفه در بیان
فرموده عقیده سوم فصل مباح بلکه حسن و سایر امور خیر از ملاومت ملازمت و تخصیص زمانی
و مکانی حرام و کفر سیکرد و داللم آنچه گفته اصل این عقیده صرف همین قدرت که اعمال را که از
کتاب یا سنت اباحت و حسن آن در مکانی یا زمانی یا بهیستی و حالی یا بدون تشدید و تخصیص
ثابت است از کتاب آن در غیر مکان یا زمان یا کفر یا بهیستی و حال منقول و در قسم اول ^{تقدیر}
و تخصیص آن مکانی یا زمانی یا بهیستی و حالی در قسم ثانی مکرر است و بدعت باقی همه غیر است
کسی از مبغوضین جز این اعتقاد ندارد و داللم **اقول** مخفی نخواهد بود که اصول تجرید در بزرگ هستند
شکر و بدعت را خلیل اند از اصل ایمان اعتقاد داشته اند و مانند شرک و بدعت است که است
نگذاشته اند حال از دست شان بهر اسیمه و پریشان گردیده برای حفظ آبروی معتقدان این خرافات
مینویسند و انکار بدیهیات شعار میکنند و بر مخالفت تمت افترا از وریده چشمی خود می نهانند و اصل
خوب میفهمند که گاهی حکم خلل اصل ایمان و گاهی که است نفوذ بالبدن و بد الطبیان حال قطع نظر
از آن همه باید دید که حکم که است را علی الاطلاق در بر دو قسم اعتقاد و صحیح نوشتن و حدیث و کتب
اهل سنت را گواه صحت آن اعتقاد قرار دادن اگر چه اهل سنت را خارج از اهل سنت و مخالف
آنحضرت صلعم اعتقاد نمودن است حال قسم اول آنکه بسیاری از مجتهدین و ائمه دین انعمی را
که از کتاب یا سنت اباحت و حسن آن در مکانی یا زمانی یا بهیستی و حالی ثابت است از کتاب
آن در غیر مکان یا زمان یا کفر یا بهیستی و حال منقول و بدعت بلکه حسن فرموده اند و حال
قسم دوم آنکه اعمالی که از کتاب یا سنت یا عقل یا تجربه یا تحقیق یا تقیه یا حس ثابت است از اول مبغوض
و مقیده آنرا بهیچ وجه اعتقاد لازم نمیدانند و در قسم چهارم نیز انچه باشد از ائمه شیعه
اهل سنت جائز بلکه حسن فرموده اند پس این عقیده جدید و هم که آنچه به تراشیده مردود گردید
باقیمانده اختلافات مجتهدین عظام و مسائل فرعی که حسب اقتضای خود یا یکی بر امری حکم
و حسن میفرماید و دیگری بر آن حکم که است از دلیل ثابت بنماید پس این اختلاف رحمت است
از این اختلاف یک قول گرفته آنرا عقیده اهل سنت و موافق حدیث آنحضرت و قول دیگر
را ضلالت و مخالف سنت نامیدند که بنا بر نظر اهل انجوه درین عقیده جدید است پس مال

ضلال و عقیده مختصره مجالست در مقام بنابر اختصار ملام قطع نظر از اقوال دیگران است
صرف بر چندی از تحقیقات همین علماء اهل سنت که درین مسئله عجوبه نام شان ذکر کرده بحواله کتب
معتبره مشهوره مختصر اشاره میکنم تا حال هر دو قسم واضح گردد و امام نویدی آنچه در بحث بدعت حق
فرموده اند از شرح صحیح مسلم و آنچه در بحث مصافحه فرموده اند از اذکار باید دید و حافظ بن حجر عسقلانی
در بحث احوال مولد آنچه فرموده اند از سیرت شامی و غیره باید دید و در المختار در مسئله تسلیم بعد
الاذان از نه فائق آورده الصواب من الاقوال انها بدعة حسنة الى آخره در بحر الرائق در بحث
تلفظ بیت بعد بیان اقوال مختلفه گفته فخر من بدانند بدعت حسنة عند تصحيح الغرضية الى آخره و در
خطبه گفته و في التجنيس و ذكر الخلاف المرشدین متحسن بذلك حجج التوارث و بذکر العین الخ و در هدایه
بحث تلبیه بعد بیان قدر سنون فرموده و لوزاد فیما جاز خلافا للشافعی هو معتبره بالاذان
والتشهد ولما ان اجلاء الصحابة كابن مسعود وابن عمر و ابی هريرة رضی الله عنهم و اعلی الماثور و لان المقصود
النثار و اظهار الجودية فلا يمنع من الزيادة علیه الخ و در فتح القدير فرموده بخلاف التشهد لانه في حصة
الصلوة و الصلوة بتقيد فیما بالوارد لانها لم تجعل شرعا كالحالة عدمها و لذا قلنا يكره تكراره بعينه
حتى اذا كان التشهد الثاني قلنا لا يكره الزيادة بالماثور لانه مطلق فيه من قبل الشارع نظرا الى فراغ
اعمالها الخ و در بحث زیارت قبر شریف گفته ثم سأل النبي صلى الله عليه وسلم الشفاء فيقول يا رسول
الله هل لك الشفاعة و اتوسل بك الى الله ان اموت على ملكك سنتك الخ و حال تحقیق
الاعلی قارئ غیره بسیار از علمای اهل سنت در تحقیق بدعت و در امتحان مولد و دیگر امور معلوم
عجوبه خواهد بود پس حالا غور نماید که آیا اینهمه امور مخصوصه و مقیده در کتاب و سنت مذکور و
موجود اند یا همه مستندین و در خارجین از اهل سنت و مخالفین آنحضرت معذورند از احوال
عبارات آورده پس نظر باید کرده قوال در صحیح مسلم از ابی هريرة مرویست قال صلحوا لا تخلصوا
ليلة الجمعة بقيام من بين الیالی و لا تخلصوا يوم الجمعة بقيام من بين
الایام الى اخره اقول آنچه شرح محدثین در شرح این حدیث تحقیقات فرموده اند و ترجمه
هندی مشکوٰۃ هم باره ازان مذکور ازان قطع نظر نموده میگویم که بر بنیاد این حدیث استنباط این
عقیده جدید و حکم خروج از اهل سنت و مخالفت آنحضرت ثابت نتوان نمود ورنه بخواسته عقیده

مہین حکم جاری کردن لازم خواهد گردید در نظام حق گفتہ نری جمعہ کے روزہ کھنے بیچ شائین
 نے توجہیات لکھیں تو یہ بموجب مذہب و سنکے کے ہے جو او سکو مکروہ کہتے ہیں اور بموجب
 مذہب حنفیہ کے حاجت ان توجہیات کی نہیں ایسے کہ او سکے نزدیک یہ مکروہ نہیں ہے
 چنانچہ فتاویٰ عالمگیری میں لکھا ہے کہ جائز ہے نری جمعہ کا روزہ بلکہ در مختار میں صحابہ
 لکھا ہے او سکوالی آخرہ قولہ نووی و شرح صحیح مسلم نوشتہ الاما قول اولاً اگر امام نووی
 و دیگر بسیاری از علمای کرام تخصیص شب جمعہ را بنا بر انجید مشابہ فہم خود مکروہ و نہستہ
 حکم کر است بر صلوٰۃ رغائب فرمودہ پس از نقد رآن عقیدہ عموماً ثابت نخواہد گردید و نیز
 تاہما ان امام نووی ہم در بسیار از تحقیقات شان تحت مخالفت منت خواہد رسید و ثانیاً در
 خصوص مسئلہ صلوٰۃ رغائب ہم اگر این حضرات حکم کر است فرمودہ اند دیگر بسیاری از علماء
 کرام محققین اہل سنت حکم بچو از استحسان آن فرمودہ اند و بر منکرین رو نمودہ اند ملا علی قاری
 و شرح اربعین بعد از انکہ کر است صلوٰۃ رغائب و نصف شعبان و موضوع بودن حدیث
 آن از ابن حجر آورده فرمودہ و فیہ ان الصلوٰۃ فی موضوع واجبا کل لیلۃ بالعبادۃ مشروع
 و اذا لم یصح حدیثہا لم یلزم عدم فعلہا نعم لا یعتقد سنیتہا مع انہ جائز فی لیلۃ نصف شعبان
 قوسوا لیلہا و صوموا یومہا فصلوۃ مائۃ رکعۃ فی کل رکعۃ قرۃ الاخلاص عشر مرات ہامی طریق
 لا یكون من البدع المذمومۃ مع ما ورد عن ابن مسعود و رضان ما راہ المسلمون حسنا فہو عند اللہ
 حسن الخیر و طبقات خفیفہ از محیط آورده لایکرہ الاقذار بالامام فی التوافل مطلقاً نحو التقدر
 و الرغائب و النصف من شعبان و نحو ذلک لان ما راہ المؤمنون حسنا فہو عند اللہ حسن و
 فی تلک المصلوۃ مع الجماعة مصالح و فوائد نحو رغبات المؤمنین و اعطاء الصدقات و غیر ذلک
 و منع بعض الفقہاء ذلک لکن فساد ہم اکثر من اصلاح ہم لان فی المنع منع الصدقات و منع رغبۃ
 الناس عن الحضور فی الجماعة و ذلک کیس مرفیاً عقلاً و سمعاً و من افقی بذلک فقہاء اہل انی
 دعواہ الخ لمخصا پس از این اختلاف زحمت عقیدہ جدیدہ کہ غرض از ان خارج کردن المؤمنین
 از اہل سنت است چگونہ ثابت خواہد شد قولہ حافظ بن حجر در فتح الباری نوشتہ و اما فی بعض
 انصافاً بما یصلو فی الصبح و العصر فقد مثل ابن ہشام فی القواعد البیدۃ الباحۃ بما الی آخرہ

اقول آوردن این عبارت زیاده تر از سابق نافعی و بی بدنی ظاهر کردن است که از پیش
این عبارت منقول مردود بودن دعوی آنجوبه ظاهر میگردد و دیگر آنکه ابن عبد السلام و امام نووی
را حسب اعتقاد خود از اهل سنت خارج داشتند باشد **قول** در احکام الاحکام مسطور است و در
عن ابن الصالح یاد شده فی موضع الاثری عن ابن عمر قال فی صلوة الضحی انها بدعة لانها
لم یثبت عندنا فیها دلیل و لم یروا بها تحت عمومات الصلوة **الما قول** در بحث اعتقاد ذکر
مجموعه اقوال اختلافیه فرعیه المیه امت محض ضلال و فساد است اینقدر خیال نگردد که اگر حضرت ابن
عمر رضی الله عنهما بجهت عدم ثبوت دلیل خاص بر صلوة الضحی لفظی بعت اطلاق فرموده اند خود آنجا
همان بابعت را ندیده اند پس حسب اعتقاد آنجوبه بهمت مخالفت سنت بران حضرت لازم خواهد
گردید و در عبارت مذکوره که روایت بطرانی از حضرت ابن مسعود و غیره متعلق است کار حضرت ابن مسعود
بر حلیه ذکر نقل نمود و حالش آنکه حموی در حاشیه شباهه گفته قد یضطرب کلام البزار فی هذه المسئلة
فقال و فی فتاوی القاضی الجوزی ذکر حرام فی قوله ثم قال فافعلت لئلا ذکر فی الفتاوی ان الجوزی
بالذکر و لو فی المسجد لا یمنع احترازا عن الدخول تحت قوله تعالی و من اظلم ممن صنع مساجدا لله
ان یدلک فیها سبک الایه و فی ابن مسعود رضی الله عنه قال قلت لایخرج عن المسجد و یسجد
بطریق الحقیقه يجوز ان یکون لاعتقادهم العبادة و تعلیم الناس بانه بدعة و الفعل الجائز یکون غیر
جائز ان فرض الحقیقه فلهذا غیر الجائز يجوز ان يجوز فرض و ما روی فی الصحیح انه علیه السلام قال الراجح
اصواتهم بالتبکی و یجوزوا علی انفسکم انکم لکن تدعونهم و لا غاشیا انکم تدعونهم قریبا انه حکم الحدیث
یتحمل انه لم یکن فی الربح مصلیة قد روی انه کان فی غزوة و عدم رفع الصلوة تمویلا و البعد و ندعة
و لکن انمی عن الجرس فی الغازی و اما رفع الصوت بالذکر فجائز کما فی التواتر و الخیطة و الحجج الی قول
و قد ذکر الشیخ الشعرانی بالجملة اجمع العلماء سلفا و خلفا علی استحباب ذکر الله تعالی جماعه فی المساجد
و غیر من غیر تکبیر الا ان یشتون جهرا بالذکر علی ما تم و مصلی او قاری کما هو مقرر فی کتب الفقه الی آخره
ملخصا ملخصا و انما ذکرته بتمسک بعضی قراة در صلوة و غیره پیش نمودن تا این تطویل لا طائل
قیاس مع الفارق است فرقی صلوة و غیر صلوة سابقا از کلام صاحب بدیه فتح القدر ظاهر گردیده
قول ذکر مختصر عبارت مقصود حمیدی جواب لیه یکم مناسب مقام افتاد **الما قول** یعنی خود این

که عبارت مذکوره مشعرست باینکه صاحبان هرگز نه لمعه یکیه نمیده نه کتب ائمه دین دیده ناچشم
 جواب چند دعوی بلا دلیل پیش ساخته در باب صوم عاشورا گفته فان هذا التوقيت لم یکن من الیهود
 من عند انفسهم بل کان فی شریعتهم فقط لازم بود که دلیل این دعوی پیش یمنمو و حال آنکه در احادیث صحیح
 موجود فسخ بصومه تعظیفا و آنچه شرح گفته اند که آنحضرت صلعم بر مجرم صوم یهود اعتماد نفرموده و از آن
 خبر صوم حضرت موسی علیه السلام است **قول** و فتوی مولوی رفیع الدین صاحب و وصیت نامه مولوی
 عبداللہ اگر بصحت رسد بر ششم حجت نباشد **الحق قول** کاش حرف نسبت وصیت نامه اگر انجیز
 بکلمه بوج میگفت گنجاش میداشت اما بنسبت مولوی رفیع الدین صاحب محض خرافت است کلمه
 در رسائل خود ستانباو شان کرده آمده اند و تشکیک و ثبوت و صحت فتوی محض وقاحت که
 بر رجه شهرت رسیده است **قول** ذکر کچرہ امام حسین در مختار و قینہ نیست **الحق قول** این
 اعتراض بر مولوی رفیع الدین صاحب بجهة عدم فهم معنی عبارت فتوی شان است عبارت
 فتوی اینکه تخصیص که فعل مخصوص است با اختیار و است باعث منع نمیتواند این تخصیصات از قسم
 عرف و عادات اند که بمصالح خاصه و ناشنی خفیه ابتداء بطور آمده رفته رفته شیوع یافته در حق
 کچرہ که صاحب در مختار و صاحب قینہ و دیگر فقها تصریح نموده اند الی آخره پس حواله در مختار بر خصوص
 ذکر کچرہ امام حسین نیست ورنه اولاً در ادل جواب همان مذکور میشد بلکه استدلال بکتب فقہیین
 که تخصیص باعث منع نمیتواند شد و از کتب فقیہ مذکوره که با وجود عدم ثبوت سنیت آن حکم مماثلت
 آن خصوصیت نمودند این مطلب ثابت و عبارت طحاوی حاشیه در مختار که نقل نموده صریح میگوید
 همین است که در آن مندوب بودن مطلق توسیع طعام از حدیث نقل است و بر خصوصیت کچرہ
 لم یرو فیہ اثر فتوی و لا باس به آورده و اخذ آن از حدیث بیان کرده و آنچه از منہاج السنہ
 و صراط مستقیم این تمییز نقل نموده حال آنکه حال کمال این حضرات دیدنی است که خود هر دو عبارت
 مکتب یکدیگر است از منہاج در توسیع نفقات و طعمه آورده و در وافیہ احادیث موضوعه قوله توسع
 علی الہ و ذلک الحدیث کذب علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم و داخل کرده آنرا در حکم لم یستحبوا احدا من الائمہ
 و اصل آن از ابتلاج قائلین جناب امام حسین رضی اللہ عنہ قرار داده و از صراط مستقیم آورده قدر وی سنی
 التوسع علی الیمال فیہ آثار معروفہ **الحق لفظ** در بوارق فرموده عقیدہ چهارم اصل در ثبوت

است اما آنچه گفته اصل این عقیده صرف ذکر اختلافات فقها و اصولیین است الی قوله نه جزم نمودن
باینکه اصل در شریای عمومیه حرمت است و حاشا که کسی حرفی از اینکه اصل در همه شریا حرمت است زده
باشد آری اگر کسی از علما قائل تفضل شده باشد که در بعض شریا مانند توقیفیات حرمت اصل است
و در بعض اباحت انکار آن نمیکند و این قول را هیچ میندازم **اقول** قطع نظر از آنکه اینقدر
خیال نکرده که کبر او درین مسئله کجا قائل این تفصیل بوده اند و کدام جا و درینجا این تفصیلات
درهم نموده اند اینقدر بهم یاد نمائید که خود در همین بحث در تفصیل المسائل بعد تطویل لا طائل بنام تحقیق
در مسئله است پس امریکه اباحت و حرمت آن از شارع ثابت نشده حرام و مکروه است الی آخره **قول** آنچه
بعده کلام رسیده نوشته می باشد آن گوش باید نهاد اول آنکه قبل از شرح و زمان فطرت را و در زمان فطرت
و آنکه مراد از قبل شرع همان زمان فطرت است الی آخره **اقول** عجب به با وجودیکه تفصیل المسائل در
الاستغافی عبارات منقول از آن تفصیده حالا باز بنید که از تفسیر احمدی منقول و نه اجزاء علی قول من
بصل الی اباحت است و استنا منقول نیز فی اصل الوضع لان الناس لم یمروا بحدی فی شی من الزمان
و انما یزید فی الزمان **الفترة** قبل شریعتنا **اقول** دوم بنا بر همین فهم زمان خلاف معتزله را
بنا بر زمان خلاف اهل سنت است و آنکه زمان خلاف هر دو همان یک زمان فطرت است الی
اقول مشار این هم ندیدیم و تفهیمین کتب محققین است در مسلم هم موجود و خلاف المعتزله فانه
عزیم یوجب الحکم فلهذا است ارجع و کائنات الافعال لوجوب الاحکام الی آخره و بعد از آن است اما المعتزله
و نه من الافعال الاختیاریه الی ما یدیک فی وجهه محتمه او مقبیه فیقسم الی الاقسام الخمسه و الی
کن آنکه فاهمه قبل شرع ثلثه اقوال اول و آنچه از منهاج الاصول و تلویح نقل نموده اند آنست که
اشاره کلام درین مسئله متزلزل نموده اند و آنکه مانند معتزله قبل شرع قائل حکم باشند **قول** سوم
از آنچه نوشته ظاهر که چیزی که علت حسن و قبح آن بعقل معلوم نشود معتزله را قبل شرع معتزله است
و اهل سنت را و در آن سه مدعیانیت الی آخره **اقول** در کتب مستنده او خود تصریح است باینکه
تزلزل بطلان قبل شرع تعلق حکم نیست و هر چه کسی کلام کرده بطور متزلزل کلام کرده است نه آنکه حقیقه
آن تدبیر این است باشد **قول** چهارم آنچه نوشته که اشعریه و ماتریدیه از اباحت اصلیه معتزله منکر
که نزدشان قبل شرع حکم نیست بوجه منظور فیه است اول آنکه بعد تسلیم دعوی معتزله بجهل بدون

عقل چنانکه معنی تنزل است انکار اشاعره از اباحت اصلیه بدین وجه که قبل شرع حکم نیست اشکالی در هیچ
وارد الخ اقول اگر کتب اصول میدید و معنی تنزل بینهیض هرگز ذکر این اشکال نمیکرد که انکار
حکم اباحت اصلیه قبل شرع بطور تحقیق است و تسلیم دعوی معتزله بطور تنزل است و بوارق از تلمیح
منقول و هذه المسئلة تور في اصول الاشاعة على التنزل الى مذاهب المعتزلة في ان للعقل حكما الحسن
والقبیح والا فالفعل قبل البعثة لا یوصف عندہم بشی من الاحکام الخ قوله حکم بدو اشاعره قاضی
گو تعلق حکم حادث است لیکن در زمان فتره تعلق نیز موجود و محل نزاع فتره پس عدم حکم نیز و اصل
در زمان فتره معنی ندارد الخ اقول حالش آنکه حکم نزد اشاعره گو قدیم است با چون تعلق حکم بدو
است که ثابت نمیشود بدون بیان شارع پس قول محققین اهل اصول از مسلمین انچه بد بعد حکم
است که معنی آن همین است و پس قوله انکار از اباحت اصلیه بدین وجه که قبل شرع حکم نیست و انچه
درست شود که اباحت اصلیه را حکم شرع گویند الخ اقول در اینجا نهایت مافیه خود ظاهر کرده
ندیم که چون اشاعره از حکم قبل شرع انکار دارند پس اباحت اصلیه معتزله را که حکمی است از حکما
البته منکر خواهند بود و آنچه در تنقیح و غیره نوشته اند الا بانه الاصلیه لیست حکما شرعیاً دران مراد
اباحت اصلیه معتزله نیست بلکه اباحت فتره است قوله و صاحب سلم که نوشته الا بانه حکم شرعی لانه خطاب
الشرع بالتخییر والاباحة الاصلیه التي يقولون بها لیست من الاباحة الشرعية فانها خطاب بالاشارة
بالتخییر والاباحة الاصلیه لیست بخطاب ولذلك قالوا انها لیست بقایا للفسخ فالافعال قبل ورود البعث
مباحة باباحة اصلیه بمعنی انها لا خرج فی فعلها و ترکها فان ارید بها اذن فیه فمذاهب حکم آخر فالانظر
الاباحة نحو آخر من الاحکام ولا نزاع فیه لاحد فجعلها بمناسن الاحکام الشرعیة فی غیر موضع والمصنف
ایضا لم یرتض بهذا فیما ذکر من قبل و لعله لما ذکر هنا متابعه للقوم انتهى اقول در اینجا
حال اقرا یرد از من باید دید که بحواله صاحب سلم عبارتی طولانی نوشته حال آنکه عبارت سلم خائن
الاباحة حکم شرعی لانه خطاب بالشرع بالتخییر والاباحة الاصلیه نوع منه لان کلاما عدم فیه المدرك
الشرعی المخرج فی فعله و ترکه فذلك مدرک شرعی لحکم الشرع بالتخییر ففی لایكون الابعاد الشرع خلافا
لبعض المعتزلة الی آخره و ازین عبارت مطلب صاحب بوارق بخوبی ظاهر و اعتراضی انچه بر صریحه
مردود میگردد لایجاد شده از طرف خود ایجاد نمود و انچه ایجاد نمود و قول الی سنت منکر حرف اباحت

اصولیه معتزله میبینیم **استدلالم اقول** صاحب بوارق کی دعوی محضی کرده که انکار اهل سنت و نزاع با معتزله مقصور در همین یک امر است نه دیگر امور تا این اعتراض را بگنجایش میبرد صاحب بوارق خود نقل فرموده **الاباحه حکم شرعی خلاف البعض المعتزله فاتهم لقیولون المباح ما انتفى الحرج فی فعله و** و ذلک ثابت قبل الشرع و بعده ونحن ننکر ان ذلک باحه شرعیة الی آخره **قوله** انکار از اباحت معتزله بصره بنا بر اختلاف در حد اباحت باشد نه بنا بر اختلاف در وجود حکم و عدم آن و بنا بر نبود حکم انکار از حرمت نیز لازم است **الم اقول** بیشک اهل سنت از اباحت معتزله و حرمت معتزله قبل شرع هر دو منکر اند خصوصیت با اباحت نیست و ذکر انکار اباحت برای بیان خصوصیت نیست بلکه برای دفع و هم است که اباحت معتزله چیزی دیگر و اباحت که اکثر خفیه و شافعیه قائل آن قول هستند چیزی دیگر **قوله** و آنچه نوشته یعنی کسانیکه پیدا شدند الی قوله اقتضاست بر بیان قول میبینیم و ترک است قول محرمین **الم اقول** آنچه گفته بینی است در همان مقام قول میبینیم و قول محرمین هر دو مذکور و آنچه عبارت بوارق نیست و بخند که در اهل سنت است که اصل در شایا اباحت است و آن مختار اکثر شافعیه و حنفیه است یا خطر که مذکور نیست که نسبت بزمان فترت **الم** آنچه به زمان نهایت چالاکي نموده که اولاً در نقل عبارت بوارق لفظ یا خطر را ترک ساخته و ثانیاً باین اعتراض واهی پرداخته و عبادت بحکم العلوم که نقل نموده خود مطابق صریح به بیان صاحب بوارق است که نسبت بزمان فترت مذکور اکثر خفیه و شافعیه اباحت اصلیه نوشته **قوله** دعوی اتفاق ناشی از جعل است **الم اقول** قطع نظر از آنکه بوارق از مرزاجان منقول و تحقیق از بایدر که العقل استمالها علی المصلحة و المصلحة و خلوه عنها و لم يتعلق به الخطاب المکاشف عن حاله صریحاً مباح بالاتفاق **الم** مستندین او صراحتاً موافق قول صاحب بوارق نوشته اند و اگر از کسی غلطی واقع گردیده قولش مردود ساخته اند پس ازین حکم جهالت مستندین و عائد خواهد گردید شامی در رد المحتار و اعتراض بر قول صاحب در مختار که بر صاحب هدایه اعتراض نموده فرموده و فیه نظر من و وجه الاول ان ما مر عن اهل البیت ایس مبنیاً علی ان الاصل **الاباحه** لان الخلاف المذكور فیه انما هو قبل ورود الشرع و صاحب التذکره انما اثبت **الاباحه** بعد ورود الشرع بمقتضی الدلیل یعنی ان مقتضی الدلیل **الاباحه** لکن مثبتاً بصحته بعارض و قد صرح بذلك فی اصول البزدر و می چیت قال بعد ورود الشرع الاموال علی **الاباحه**

بالاجماع مالم یظهر دلیل الحرمة لان الله تعالى اباحها بقوله جعل لكم ما فی الارض جمیعا الى قوله الرزق
ان نسبة الاباحة الى المعتزلة مخالف لما فی کتب الاصول ففی تحریر ابن الهمام المختار الاباحة عند جمیع
الخفیه والشافیه و فی شرح اصول البرزوی للعلامة الاکمل قال اکثر اصحابنا و اکثر اصحابنا شافعی
ان الاشیاء التي یجوز ان یشترع باباحتها و حرمتها قبل وروده علی الاباحة و هی الاصل فیها الى آخره
قوله و سلم نیز که ایقول را از ان نقل نموده مرقومست و اما الخلاف المنقول بین اهل السنة ان
الاصل فی الافعال الاباحة کما هو مختار اکثر الخفیه و الشافیه و الاظهر فی النفس فقیل بعد الشرع
الی آخره اقول قطع نظر از آنکه در نقول تفسیریه قبل موجود خود صاحب سلم بعد از ان بلا فصل
فرموده و فیما فی پس از نقول مجروح و مرجوح چگونه تصریحات مستندین و در باب نقل اتفاق
واجماع مردود شوند و بقولش بنشار آن جبل قرار داده آید قوله و چون گفتیم که حق تفصیل است
حدیث ابن عباس که متعلق به ماکولات غیر خضاره اگر مفید اباحت شد چه مضر باشد الى آخره
اقول بالفرض که باجماع بعد از این تفصیل مضر نباشد اما بدیگر و باینکه بلکه باجماع نیز قبل از این تفصیل
که در تفهیم المسائل مطلقا حکم کلی نموده بود چه مضر نباشد قوله و همچنین حال حدیث ثعلبه شنی
است الخ اقول این چه تعلیل عوام و تضلیل انام است در حدیث حضرت ابن عباس سبحت
مذکور بودن ماکولات اگر برخلاف شرح محدثین از محدثین خود که از ان حدیث استنباط بودن
اباحت اصل اشیا فرموده بودند آن تخصیص نموده بود حدیث حضرت ابی ثعلبه که متعلق بماکولات
است و در بوارق از مرقاة آورده دل علی ان الاصل فی الاشیاء الاباحة و حمل آن حدیث اگر
بر توقف برخلاف مستند خود نماید تواند شد اما حمل بر تحریم چگونه شدن میتواند قوله آنچه از
شرح وقایه و هدایه نقل کرده در شمای مخصوصه است الخ اقول کاش مضی عبارت شرح وقایه
می فهمید که انجین حکم نمیکرد و آنچه از ابن ملک از شرح مصابیح آورده در ان عبارات حکم چیز است
که شرع بیان آن ننموده مثل تشابهات قرآن و علم قیامت و غیره اما اموری که از شرع ثابت
نمایند دلالتی که بودن اباحت نیز اصل در شمای بعد شرع هم نموده آن است پس از ان علاقه ندارد
بطبیقه صاحب مائه المسائل دعوی نموده امریکه منقول از آنحضرت صلعم و صحابه نباشد
غیر شرع است و در دلیل آورده چنانچه صاحب هدایه عدم نقل را از آنحضرت و صحابه دلیل گرفته

شمانی کتاب الصلوة قال کراه ان یقل بعد طلوع الفجر بالکثر من رکعتی الفجر لانه علیه السلام لم یزید علیها
 مع حرصه علی الصلوة و سندا ما قال فی باب الیوم لا یقل فی المصلی قبل الیوم انه علیه السلام لم یزید
 مع حرصه علی الصلوة الی آخره در بوارق محمدیه فرموده مدحای صاحب مائت المسائل ازین روایا
 علاقه ندارد چه عدم نقل چیزی دیگر و نقل عدم چیزی دیگر یعنی در حاشیه بنویسد نه ابی بنی علی حضرت
 الحدیث الذی فیہ عدم زیاده النبی علیه السلام علی رکعتی الفجر الخ عجوبه گفته در نقل عدم و عدم نقل
 حکما فرق نیست الخ اقول کلام در استدلال بکلام صاحب هدایه است نه در کلمات ابن عجوبه
 زمان اگر صاحب هدایه معتقد اعتقاد مذکور بود چه ترجیح بسیاری از امور با وجود عدم نقل مذکور
 میفرمود و حسب فهم انحضرات معاذ الله ترجیح امور محرمه و ممنوعه غیر مشروطه و دیده و دلستندین و کما
 و آنچه از مرقاة ملا علی قاری و بحر رائق یکد و فقره ذکر نموده همه متنی بر همان جهات است باری گوید
 که اگر عقیده مذکوره درست باشد پس همان ملا علی قاری که در همان مرقاة و دیگر کتب قابل تقسیم
 بدعت و مجوز بسیاری از امور که از انحضرت صلعم و صحابه متقول نیستند شده چرا دیده و دلستندین و کما
 امور محرمه ممنوعه گردیده همچنانست حال بحر رائق و دیگر کتب فقهیه که بخبر از نا فهمی خود یکد و حرف بهم
 و محمل را دلیل قطعی اعتقاد مذکور قرار داده بر اهل اسلام حکم ضلالت لازم میکنند و نمیفهمند که اگر
 این اعتقاد صحیح باشد بر تمام فقهای کرام حکم مذکور معاذ الله لازم خواهد آمد و چونکه اقول صاحب
 بحر رائق و دیگر فقها مشهور با بجا مسطور پس از تطویل اندیشیده از آنچه پرسیده میشود که حسب
 عقیده بنجدیه در انحضرات مجوز امور محرمه و ممنوعه بتبع قرار میبندید و بر شق اول استدلال اقول
 شان چه میباشد و آنچه در تقسیم مکر و حیل نموده از اقسام الخافض و غیره رو آن ظاهر گردید لطیفه
 در بوارق محمدیه از شرح مسند مصری که رد قول ظاهر نقل نموده آنچه گفته جواب قول مصری و توضیح
 احمدیه مرقوم است الخ اقول حال ختمال انحضرات قابل تماشا است که گاهی عدم نقل از قرون
 باشد را دلیل ضلالت قرار میدهند و آنچه در قرون ازین قرون باشد مرتکب ترا متبع نمیکویند
 گاهی مجرد عدم نقل از انحضرت صلعم و صحابه کرام دلیل ضلالت قرار میدهند که برین تقدیر متبع
 بود این تابعین و تبع تابعین لازم نمی آید و گاهی صحابه کرام را نیز گزاشته مرتکب فعلی را که از ان
 نگرفته باشند بتبع میکنند و بر صحابه کرام نیز بقول خود این تمت لازم میکنند لیکن قطع نظر از آن

باید دید که اولاً در عبارت منقوای جواب که در قول المتابعه که تجب فی الفعل سبب فی التکرار تاویل
مراد پیش نموده و گفته مراده ان المتابعه که تجب فی الفعل الذی فعله صلعم عبادة علی بن ابي طالب
بدون التکرار چنانکه من غیر وجه علی تجب فیما لم یفعله صلعم من العبادات و اما مع وجود مقتضی و مقتضای
مانع المانع آن که تبهنی است که در قولی ظاهریه موجود من بادر علی فعل لم یفعله رسول الله صلعم
فقد یشترک لان عدم الفعل کفای فی الحجة من غیر نقایه با اتفاق الائمة الی آخره درین قول چه گناش
آن تخصیصات است و ثانیاً در عبارت مذکوره که دعوی اجماع بران نموده و از جهات خود ذکر
اینگار حضرت ابن عباس شریف حضرت معاویه رضی در باب اسلام رکنین آخرین بکمال تطویل پیش نموده
حاشی آنکه نام عینی در شرح صحیح بخاری فرموده است فاد من هذا الحدیث من بیان الاول منسب
من یتکلم الارکان کلها و هو منسب معاویه رضی و غیره الحدیث من التبریر و هو منسب من غلظه قال ابن
المنذر و هو منسب جابر و الحسن و الحسین بن النضر بن مالک رضی الله تعالی عندهما ابن عباس و عمر
و تدریجها انما لیس بکمال الارکان و الیما فی و هو منسب ابی بنی الحنفیة لانما علی قواعد ابرار و سیم
علاهیة انهم و قطع نظر از ان خود از بخاری و غیره آورده عن عبید بن جریج انه قال لیس الحدیث
عمر انما یکون فیما لم یفعله من اصحابک یضعا قال و ابی ابرج جریج قال رأیتک تفسر من الاربعة
الا الیما ینسب الی آخره عزیزت تجدیه در جهات و ضلالت کمال و از جهات آنکه در مذکور است
انما است دعوی اجماع پیش می آرند و ضلالت آنکه در محو سائل حکم بضمالت و ابتیاح بکلیت
و ثالث آنچه بنویسب آورده الجهر بالا ذکر والدعوات التي شرعت ثم تطویل من مقتضی
و همچنین دیگر بعضی عبارات که آورده نشان آن همان ناخوشی است کلام در تفسیر خود
شارح و مخالفت امور مستون نیست بلکه محل کلام قول ظاهریه است من بادر علی فعل لم یفعله
رسول الله صلعم فیه تبهنی که مرد و بدو و ان این قول تبصریات صاحب مواهب و در تفسیر
و تنهان عمل مولد و غیره مانند آفتاب ظاهر است و آنچه بقیل عبارات توضیح و غیره که در
تایید بر فردیم و ثانیاً در عبارت توضیح موجود من بادر علی فعل لم یفعله رسول الله صلعم
فانه ینسب الی وجوده و بطله اخرى الا ان ینسب بالاجماع انه لا غایة واحدة فقط الیما و این بر منتهی که آنچه
اکبر انچه یک گفته من بادر علی فعل لم یفعله رسول الله صلعم فیه تبهنی است کلام در تفسیر خود

شود که برای جواز بر فعل سبزه فعل انحضرت بالاجماع دلیل دیگر نباشد و همین فعل انحضرت علت جواز
 باشد و پس حال آنکه انحصار علت جواز در فعل انحضرت صلاهی بالاجماع ثابت نیست بلکه اجماع بر خلاف
 آنست لایق در بوارق فرموده عقیده پنجم تشبیه مطلقاً مستلزم مساواة است و برین عقیده
 فروع کثیره در باره تکفیر تخریج نمودند و اندام انجوبه در نیجام از اثبات این عقیده لاجرا گردیده مفری
 غیر از انکار آن عقیده ندیده و تخصیصات نموده عقیده جدید را ترشیده و گفته اصل این عقیده
 صرف همین قدر است از امریکه در آن تشبیه از کفار لازم می آید و چاره از آنست منع می کنند
اقول حال این عقیده جدیده آنکه بسیار از مستندین و از اموریکه در آن مشابیه لازم
 می آید و چاره از آنست منع نکردند آری بقصد تشبیه منع کرده اند پس آنهمه بقول انجوبه مخالف انحضرت
 صلعم شدند در اربعین اسحاقیه در جواب مسئله رسم جوچک که در هندوستان مروج است گفته اند
 به نیت ادای رسم جالت باشد جائز نیست که در آن تشبیه بر رسم هندو لازم خواهد آمد و آن درست نیست
 قال علیه السلام من تشبه بقوم فهو منهم الخ لایق در بوارق فرموده مستندین عقیده جدید
 من تشبه بقوم فهو منهم که ابو داود از ابن عمر رضی الله عنهما و ضعیف روایت کرده است اگر چه پیش
 پریشان وارد کرده شود چه زبان درازها که نمیکند الخ انجوبه گفته تضعیف حدیث من تشبه بقوم
 بنا بر قول منادی بضعف یک اسناد آن با وجود تخمین همان منادی برای اسناد دیگر خبر غناد چه باشد
 الخ **اقول** در هیچ مقام فیه کلام نمیکند منادی که اسناد او وسط طرانی را تخمین کرده چه مفید تجذیه
 خواهد بود آری اگر منادی میگفت که این حدیث صحیح از صحاح بسته است البته مفید شود چه بقول ایشان
 جز حدیث صحیح بسته و آنهم تا وقتیکه صحیح نباشد استناد نمودن نمی شاید قوله تضعیف منادی یک
 اسناد را شاید نباشد مگر از جهت عبدالرحمن بن ثابت الخ **اقول** با وجود غلبه جبل در هیچ مقام از
 رو تحقیقات علمای اعلام مستندین خود باز نمی آید حال آنکه در سند ابو داود و او لا عثمان بن
 ابی شیبیه است که با وجود وثقه بودنش محققین نوشته اند له او نام چنانکه در تقریب هم موجود و ثانیاً
 عبدالرحمن بن ثابت را در تقریب مجهول نوشته است و آنچه توثیق وی نقل کرده پس محتاج تصحیح
 نقل است و آنچه گفته ابن جان در ثقات ویرانگر کرده حالش آنکه ابن جان که عبدالرحمن بن
 ثابت را در ثقات ذکر کرده آن عبدالرحمن بن ثابت بن العاص انصاری است از تابعین

که آن از روایت ابن ماجه است نه بعد الرحمن بن ثابت را وی ابو داود که ابن جان خود در میان هر
تفریق کرده است در قریب و لا بعلا متباين ماجه نوشته بعد الرحمن بن ثابت بن الصامت الانصاری
المدنی قبل الصحیبه و ذکره ابن جان فی ثقاة التابعین بعد از ان بعلا متباين بود او نوشته بعد از
بن ثابت الانصاری الاشعری المدنی مجهول من الثالثة یقال هو الذی قبله و فرقه ابن جان است
قول تخصیص تشبه سنیه عن تشبه در امر مذموم یا امریکه قصد تشبه بدان کرده شده باشد چنانکه از
بعض منقول است بی دلیل محض است و خلاف ظاهر احادیث و اقوال فقهاء **اقول** عادت
عجوبه است که امریکه مخالف اوجمی باشد آنرا بی دلیل محض و مخالف احادیث قرار میدهند و فقهاء
کاملین از مستندین و بدلائل شرعی تحقیق فرموده باشند در بوارق از خزائن الاسرار آورده ان
التشبه بهم لایکراه فی کل شیء بل فی المذموم و فیما یقصد به التشبه کما فی البحر و آنچه از نهایی آورده
پس مراد از صنیع اهل کتاب شعارشان است ورنه مخالف مستندین عجوبه بلکه مخالف اربعین است
قول در شرح فقه اکبر نوشته و کذا البس تاج الرفعة مکرره الی قوله من تشبه بقوم فهو منهم انتهى حال
خیانت عجوبه آنکه آنچه بلا فصل در همان مقام نوشته آنرا ندیده یا نفهمیده حال آنکه صریح بسطل
خزائنات عجوبه بوده و آن اینکه اما جواب بعض العلماء فی مقام الاتکا علیهم لبس بکسوة بان قلنسوة
الارکیتة ایضا بدعه فلیس فی محله فاما ممنوعون من التشبه بالکفرة و اهل البدعة المنکرة فی شعارهم لا یجوز
عن کل بدعه ولو كانت مباحة سوا کانت من افعال اهل السنة او من افعال الکفرة و اهل البدعة فاما
علی اشعار الی آخره و آنچه ادعای تحریف در نقل تفسیر عزیزی نموده حاشا اینکه در بوارق بعد نقل
عبارت عزیزی انتهى ملقطاً موجود آنرا ندیده یا نفهمیده و آنچه گفته که حاشا که شائبه از مبطلون و
مفاد کلام صاحب تفسیر باشد الی آخره **اقول** حاشا اینکه مقصود صاحب بوارق رد عقیده
نجدیه است قطع نظر از ان رد عقیده جدیده عجوبه هم از تفسیر سخوی عیان عجوبه گفته که امریکه در ان
تشبه کفار لازم آید و چاره از انست ممنوع است و از مقصود دلالت احادیث بر نهمی از تشبه
بکفار در افعال شان مطلقاً نقل نموده حال آنکه از عبارت تفسیر عزیزی ثابت که مطلقاً نه است
گفتار موجب حرمت نیست و صدقه دادن در وقت کسوف و مهیا داشتن آب بر سر راه یا برای
مسافران که معمول بنودست با وجود مشابست حرام نیست لطیفه در بوارق حکم شرک نمودن

نجدیه برهتخانه از ارواح انبیاء اولیا و دلیل آوردن باین استغنین و احادیث باب توکل مذکور
آنچه گفته از استعانة ب ارواح انبیاء و اولیا اگر طلب شفای مریض و آمدن غائب و کش نش زرق
و دفع مصائب و غیر ذلک است این ارواح مراد دشته پس در شرک بودن آن چه کلام ست باید نم
که شاید کسی از اهل اسلام منکر از شرک بودن آن نباشد و اگر دعا خواندن ازین ارواح بعد انتقال از
دار دنیا مراد دشته پس کسی قائل شرک بودن آن بمعنی شرکی که کفرست هنوز دیده و شنیده نشده
آری اگر این قسم ربوبیت و استعانة بمجد که نوعی از عبادت است یا شرک صغر گفته باشد محل استجاب
نیست که کلمات جمهور اهل اسلام مؤید همین است **الاقول** حکم شرک در قسم اول بر مجر و طلب دفع
مصائب و غیره بی اعتبار اعتقاد استقلال و خالق بودن غیر او تعالی فاسدست و آنچه ترقی نموده
گفته شاید کسی از اهل اسلام منکر از شرک بودن آن نباشد الی آخره منشاء آن جمالت است پس اسم بیکی
در شفاء انتقام فرموده البایا الناس فی التوسل والاستعانة والتشفع بالنبی صلعم اعلم ان جواز
ذلک و حسنه من الامور المعلومه لکل ذمی دین و سب من السیر السلف الصالحین حتی جاء ابن تیمیة
فاخرج بالمسبق الیه فی سائر الاعصار و قد وقفت له علی کلام طویل فی ذلک لکن رأیت
ان امیل منه فان و ابی العلماء ارشاد المسلمین و کلام بذل شخص با بعد من ذلک و بالجملة فالتوسل
علی ثلثة انواع الهم و در تفصیل آن فرموده النوع الثالث ان یطلب السئل منه ذلک لاما لمقصود
بمعناه صلی الله علیه وسلم قادر علی التنبی فیہ و من هذا قول القائل اسئلك مرافقتک فی الجنة
و الآثار فی ذلک ایضا کثیره و لیس المراد بنبی صلی الله علیه وسلم الی الخلق و الاستقلال فهذا لا یقصد
سلم فصرف الکلام الیه من باب التبلیس فی الدین و لا یقصد الناس بسؤالهم ذلک الا کونه صلی الله
علیه وسلم سیما بالله تعالی مستغاث و الغوث منه خلقا و النبی صلی الله علیه وسلم مستغاث و الغوث
منه بیا الهم انتهى مخلصا و همچنین است در جوهر نظم و غیره و در قسم ثانی یعنی دعا خواندن از ارواح
که انکار قائل شرک بمعنی کفر بودن کسی نموده حالش اینکه قطع نظر از آنکه از فتوی مولوی نذیر حسین
و غیره اجمول و فروع نجدیه کذب و ظاهراست خود آنچه در تفصیل نوشته یادش نیاید جای گفته استعانة
مطلقا سوائی که مستثنی الشرع جواز یا مخصص بذات احد است و جای گفته استعانة بمجربون عنها
از شرع مستثنی نشده پس داخل عبادة است الی آخره و معنی شرک فی العبادة و حکم آن در تقویة الایمان

به بنید و قطع نظر از تفهیم و معین کتاب به بنید از رساله تطهیر لافیه و آورده تا فراد الله تعالی بتوسیع البصائر
لا یتیم الا ان یموت ان یموت الله عاقله الله تعالی والذی فی الشک لا یموت الا الله وحده والاستعانة بالله وحده الى
قوله ومن فعل ذلک بخلق من حی ایت سوار کان ملکاً او نبیاً او ولیاً او ضیاً فقد اشرک فی عبادة وان
اقر بالله وحده الم قوله کلمات جمهور اهل اسلام مؤید همین است جز اینکه بعض علماء مانند قاضی ابوبکر بن
الغزالی المالکی قائل جواز توسل به نبی صلعم شده الم اقول حال کذب باین دعوی از اسبق ظاهر حجت
اعاده نیست اما حال جبل و نامحی او در اینجا باید دید بنایت آنچه از عبارات متقوله مخفی و الجمار
و قواعد الطریقه ظاهر همینقدر است که بعضی مالکیه زیارت برای توسل و تبرک مخصوص بنبیا و ائمه
و در غیر آن ناجائزه آنکه جمهور اهل اسلام مطلقاً ناجائز میدانند و بعضی علماء مانند قاضی ابوبکر بن
قائل جواز توسل به نبی شده اند قوله تقی الدین سبکی از عناد و در شفاء السقام بالنسبه درین باب کرده گفت
که قبل ابن تیمیه کسی منکر از توسل به نبی نشده حال آنکه این دعوی او غلط است و رد کرده است این را
ابن امیر الحاج در شرح منیه الم اقول محض افتراء و از است لایزاله و این عبارت مشهوره است که
حالا باید شنید که در شرح منیه گفته الفصل الثالث عشر فی صلوة الحاجه فی غیر ما حدیث شیخ
و اختلف الروایة فی الدعاء الذی بعد ما یصل بن حنیف خزان عن ابی بکر بن عبد الله بن قحطبه
یا رسول الله ادع التذاع یشتفی عن بصری قال او ادعک قال یا رسول الله قد شفی عن بصری
بصری قال فانطلق فتوضأ ثم صل رکعتین ثم قل اللهم انی اسئلك والتوجه الیک بنیک محمد بنی
یا محمد انی التوجه الیک ربک ان یشتفی عن بصری اللهم شفعه فی رجب وقد کشف الله عن بصری و رواه
النسائی واللفظه و رواه ابن ماجه وابن خزيمة فی صحیحهم والحاکم وقال صحیح علی شرط البخاری و مسلم
اخرجه الطبرانی بقصته فی اوله و لفظ الدعاء عنده ثم قل اللهم انی اسئلك والتوجه الیک بنیک محمد بنی
علیه و علی اله و صحبه وسلم نبی الرحمة یا محمد انی التوجه الیک ربک فقتضی حاجتی ثم تدرک حاجتک ثم قال التوجه
بعد ذکر طرفه و الحدیث صحیح قلت و شکل جدا ضافه بکذا فی التسخیر الحاجه من اطلاق انه مکره لاجل ان
یقول فی دعائه اللهم انی اسئلك بانیا نیک و سلک كما یذا او یجت انیا نیک و سلک معروالی ابیوف
اللهم لا ان یتقال ان هذا مخصوص من هذا الاطلاق بوجود السمع فیه ولا یقاس علیه غیره لانه لیس
اصد من النماذج فین فی درجته فاذن من خصائصه كما یوضحه ما عن عمر بن الخطاب رة قال قال رسول

الله صلى الله عليه وعلى آله وصحبه وسلم لما اقترنا آدم الخطية قال رب سئلك بحق محمد لاخفرت ان يقال
 الله تعالى آدم وكيف عرفت محمد ولم اخلقه قال يا رب انك اخلقتني بيدك ونفخت في منى حيات
 رفعت لى على قوائم العرش مكتوب الا اله الا الله محمد رسول الله فعلت ذلك لم تضف الى
 الاحب الخلق اليك فقال الله تعالى يا آدم انه لاحب الخلق الى ما اذا اسالتني بحقه فقد غفرت
 لك ولولا محمد ما غفرت لك ما خلقتك رواه الحاكم في المستدرک وقال صحيح الاسناد ولكن
 الحق ان في دعوى الخصوصية نظرا فان في صحيح البخاري عن النس ابن مالك عن ابن عمر بن الخطاب
 كان اذا تحطوا استقى بالعباس بن عبد المطلب فقال اللهم انك انت توسل اليك بنينا فتسقيننا
 وانا نتوسل اليك بعم بنينا قال فيسقون وما قيل في وجه الكرامة انه لا حق لاحد على الله في المطالبة
 نظر ايضا فان لعباد الله المخلصين على التدعز وجل حقاس الزلفى عنده ومزيد الماكرام والوجاهة
 لديه بمقتضى قول الحق ووعد الصدق فضلا منه وكراما لا تتحقا قاعا لم عليه سبحانه من حيث هم
 وجائز ان يكون من تحقيق هذه المرتبة العلية ومقتضى هذه المرتبة السنية ان يتوسل الى الله تعالى
 بها في انجاح المطالبات بدفع المكرويات وحصول المحبوبات والله سبحانه يتفضل على السائلين
 بذلك كرامته وفضلا واتنا نامة وطولا ومما يوضح به في الصحيحين وغيرهما من معاذ قال كنت
 روى رسول الله صلى الله عليه وعلى آله وصحبه وسلم على حمار ليس بيني وبينه الا موهرة الرجل قال
 يا معاذ هل تدري ما حق الله على عباده وما حق العباد على الله فقلت لله ورسوله اعلم قال فاجبت
 الله على العباد ان يوحدوا ولا يشركوا به شيئا وحق العباد على الله ان لا يعذب من لا يشرك به شيئا
 قلت يا رسول الله فلا وبشر به الناس قال لا فيتكلموا وقد روى ابن ماجه باسناد فيه
 مقال وقال الحافظ عبد العظيم المنذره وحسنه شيخنا الحافظ ابو الحسن المقدسي عن سيد الخلق
 قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وعلى آله وسلم يقول من خرج من بيته الى الصلوة فقال اللهم
 اني اسئلك بحق السائلين عليك بحق محمدا في هذا فاني لم اخرج اشر ولا بطرا ولا رياء ولا
 وخرجت لبقاء من خطبك وابتغاء مرضاتك اسئلك ان تعبدني من النار وان تغفر لي ذنوبي
 انه لا يغفر الذنوب الا انت قبل الله اليه بوجه واستغفر له بسبعون الف ملك ولا اله الا الله
 ايضا ما ذكر الحافظ ابن حبيب وفي حديث طويل اخرج الطبراني في الكبير الداع له الى ما تقدم

استلک بنور وجهک الذی شرف له کموات والارض بکل حق هولک و
 بحق السائلین علیک ان تقبلنی فی هذه الغداة وان تجیرنی عن النار بقدرتک
 وکل من ینزل الی الدنیا فی النص فی السکة ولا یضر تضعیف الثانی بان فی سنده فضا الی بن جبریل
 فانه مع کونه علامه تشهد له الحدیث الاول فی هذا المطلوب والتدسیحان علم الی قولہ در صفحہ ۱۳۸
 و ۱۳۸- این کتاب زائمه فقه مانند امام مالک و امام یحییٰ نقل کریم که نزد ایشان توسل غیر
 خدا و صفات و جائز نیست الی قول حال اینکه سابقا واضح گردیده که دعوی اسماعیلیان در توسل
 آوردن به پیش ثابت است و آنچه عبارات طویل از صراط المستقیم و غیره آورده اند پس فی ائمه المسلمین
 من سجد للموت و استقبل قبر النبی یدعو عنده الی حال گذشت از سابق روشن گردیده لطیفه در
 بوارق محمدیه بعد عبارت تفسیر عزیزی که اکثر مسلمین فی صلوة خمسہ جمعه و جماعات و محاضرات و اح
 مقدّمه بنیاد و اولیای زیارت قبول صلیا و عرفابه تلاوت این سوره تا شرف ینمائند انتی مرقوم بود
 لفظ محاضرات و اح انبیاء و اولیای باید دید و معنی آن از قرن شیطان باید پرسید همچو به از غایت
 دریده چشمی گفته دیده شد معنیش از مبتدیان حسب مراد ایشان پرسیده میشود و الی آنچه به این منصب
 سائل و مجیب هم خبری ندارد و در اینجا نیز کلمه بر زبان نمی آورد و قول عبادت خدا بودن زیارت
 قبول چه مضرت الی قول نشاء این جرات است که مضرتی نفع نمی پندارد و اولاً معنی عبادت که
 اسماعیلیه قرار داده اند صریح بطلان آن ازین بیان ظاهر گردیده و ثانیاً چون زیارت قبول
 شهدا و صالحین داخل عبادت تقدسند پس نجدیه که زیارت را بسوی جائز و ناجائز تقسیم نموده
 و قسم جائز زیارت قبر صالح و فاسق و اولاد و غیره ولی برابر داشته اند و از عبارت مذکور که بود
 زیارت قبول صالحین و شهدا داخل عبادت خدا یا نبوده که جان خود را در راه او باخته اند تا به
 است پس چرا این عبارت مضراتشان نباشد قول استعانه از غیر آنرا منظره عوان الهی دانسته
 که جواز آن درین مقوله کورست استعانه بحجوب غلات الی قول لفظ غیر خدا میگویند بلکه
 از دلالات بخصوص حجب و غلات و غیره امور مذکوره ندارد قول این مقوله نیز تعلق با عبادت
 ارواح ندارد بلکه تعلق با عبادت اسباب عادیة ظاهریه است الی قول نمی بیند که در عبارت
 تفسیر موجود که هر که غیر خود را اعانت میکند الی پس چه اسباب ظاهریه کجاست قول شریف

استعانت از افراط و تفریط استعانة مفیده جواز استعانة هر قسم غیر انقسم نیست الخ **اقول** اینقدر نه فهمیده
 که اگر استعانة قطع نظر از اعتقاد استقلال و عدم استقلال مختص سخن سبحان میبود و از غیر او تعذر شرک
 چنانکه عقیده اسماعیلیه است پس اعتبار استقلال در آن که در تفسیر است محض میبود لطیفه در
 بوارق فرموده مقوله بنفتم صراط الذین انعمت علیهم الخ عجوبه گفته غایت حاصل این مقوله را اگر دید
 حاجت است بتوسل اهل التذبدون تقدیر حیات و ممات شان پس قطع نظر از اینکه جواز توسل اهل التذبدون
 مختلف فیہ بین الفقهاء است الی قوله و خصم گفتن میتوانند که قید حیات برای تصحیح کلام مراد است میگویم
 که این حاصل مفیده جواز توسل نیست که رو اگر دیدن حاجت بتوسل ایشان امر است و جواز توسل
 امری دیگر الخ **اقول** اولاً نسبت عدم جواز توسل اهل التذبدون ایام عظم و امام مالک محل
 کلام است ثانیاً بر تقدیر تسلیم آن نیز عقیده اسماعیلیه از آن ثابت نتوان شد که در سلسله اختلافیه
 فقها سواى حکم الیمنی و عدم تلویث زیبانیست چه جای حکم شرک و تائید حیات معصوم کلام
 خصم نتواند شد چه برگاه توسل و استعانت غیر خدا شرک یا حرام باشد پس تفرقه حیات و ممات
 محض جهالت است چنانکه اموات غیر خدا اند همچنان ایاهم و بر تقدیر حصراً اختصاص سخن سبحان
 ایاء و اموات هر دو برابر مگر قطع نظر از آن همه میگویم که آنچه عجوبه غایت حاصل این مقوله قرار داده
 و آنرا مفیده جواز توسل ندانسته یا محض تعلیط عوام است یا جهالت تمام در مقوله مذکور منقول
 و خول در طریق اهل التذبدون توسل بآنها جستن محمود اهل اسلام شده الخ پس بقول صاحب تفسیر
 از محمودیت توسل انکار نمودن راه مخالفت اهل اسلام میبودن است قوله این مقوله متعلق بآباء
 و اعانت ملائکه موکلین است الخ **اقول** چون قائل بآداد و اعانت ملائکه گردید پس چوب
 عقیده اسماعیلیه شرک لازم گردیده گو خصوصیت مسئله استعانت بارواح از آن ثابت
 نباشد که مقصود صاحب بوارق از نقل مقولات تفسیر عزیزی مخصوص بآستعانت نیست قوله
 منتهای حاصل این مقوله جریان انقاع و استفاده از اولیا و دیگر مومنین و تصور آفاده و اعانت
 و طلبیدن ریای حاجات حل مشکل از ایشان است الخ **اقول** عجوبه که همین قدر با متناهی
 حاصل این مقوله قرار دادند معنی لفظ متناهی فهمیدند یا بوارق ندیدند که در جهان مقوله هم
 اول عبارت تفسیر ائمه فاقده و بعد از آن عبارت تفسیر سوره نثقت منقول و از عبارت

اولی توجارواح برترین و مستفیدین هم حاصل است و از عبادت ثانیه دادن نصف در دنیا
به نبض خواص از اولیاء الله ثابت که موضع ضلال و غوایت اشقیاست **قول** این منتها حاصل
مفید جواز استفاده و طلب حاجات نیست الی آخره **اقول** کاش عبارت بوارق میفهمید تا
رسوا نمیگردید و شروع ذکر مقولات تفسیر عزیزی موجود درین مقام بتوسعه کلام عاقلان
آن که ایم علیهم التحیة و السلام نقل میکنم گویا مسئله تنعانه خصوصیت مذشته باشد که مؤید و معین
بدعا و بین و موضح ضلال و غوایت آن اشقیاست **الم لطیفه** در بوارق مجزیه فرموده بخدیبه
قائل شده اند باینکه ارواح را در عالم برزخ ادراک علم و سماع نیست **الم** عجوبه گفته این آیات
و احادیث بهمین معنی در باب عدم سماع موتی متمسک معتزله نیست بلکه آیت کریمه لایذوقون
فیها الا الموتة الاولى و آیه کریمه افلا تسمع الموتی و آیه کریمه و ما انت بسمع من
فی القبور در عدم تغذیه و تنعمیت متمسک معتزله است بحجت دلالت آیت اولی بر انقضاء موت
بعد موت دنیا قبل حیات آخره که لابد است وجود آن بر تقدیر حیات در برزخ و دلالت آیتین
آخرین بر عدم سماع موتی و آیات ثلثه در عدم سماع موتی کلام احیاء متمسک مولانا جلال الدین
اقول بلا حفظ کتب علم کلام ظاهر که متمسک معتزله مخصوص در عدم تغذیه و تنعمیت نیست
بلکه متمسک شان در باب انکار از حیات و عدم تغذیه و غیره است در مواضع موجود احیاء الموتی
فی قبورهم و سالک منکر و غیره و عذاب الکافر و الفاسق کما حق عندنا و اتفق علیه سلف لائمه قبل
ظهور الخلاف **الم** و بعد از آن نوشته اجماع المنکر بقوله تعالی لایذوقون فیها الموت الا الموتة
الاولی اولوا حیوان فی القبر لذا قوموا بین الی آخره مخفی مباد که معتزله انکار از حیات و علمها
و تغذیه و تنعم و سوال و جواب دارند و برین امور این آیات و دیگر آیات پیش میکنند پس اگر در کتب
ذکر حیات و تنعم و غیره نموده حرف بر ذکر عدم تغذیه و تنعمیت استفاق کرده باشند توان گفت
که این آیات متمسک معتزله در انکار حیات و ادراک و غیره نیست **قول** **الم** سنت منکر از عدم تغذیه
و تنعمیت و ثبت تغذیه و تنعمیت آن بوده اند نه منکر از عدم سماع موتی و قائل سماع **الم** **اقول**
عجوبه زبان را معلوم نیست که محققین مستندین و در کتب مشهوره مذکور است که در کتب معتزله
در جامع البرکات فرموده بمنمود میگوید که تمام اهل سنت و جماعت اعتقاد دارند بر وجود

ادراکات مثل علم و سمع و بصر مائر اموات را الی آخره در شرح بر رخ گفته و اما الادراکات کالعلم
 والسمع فلا شک ان ذلک ثابت لهم و لیسائر الموتی و علیہ اہل السنۃ الخ و خدیب القلوب فرمودہ اند کہ
 تمامہ اہل سنت و جماعت اعتقاد دارند بہ ثبوت ادراکات مثل علم و سمع مائر اموات را الی آخره
 در مواہب گفتہ و اما الادراکات کالعلم والسمع فلا شک ان ذلک ثابت لهم و لیسائر الموتی الخ و در مواہب
 گفتہ اعلم ان ہذا الحدیث المتفق علی صحۃ صریح فی ثبوت السماع للموتی و حصول العلم لهم بما یحاطون
 الی آخره بعد تفصیل این مسئلہ نوشتہ و بالجملة الکتاب و ہستہ معلوان با جبار تدل علی وجود العلم
 للموتی بالذنیاء و اہلہما فلا مجال لانکارہ الا لاجل بالاخبار و منکر بالذنی الی آخرہ انجویہ این متذکرین
 خود را از این سنت میداند یا خارج از ان قولہ در میقول مولانا کہ در موت دنیا و حیات آخرت
 حیاتی و موتی نیست انقی مراد از حیات حیات کاملہ است الی آخرہ اقول این ارادہ بحبت
 عدم فہم عبارت فارسی است قولہ در میقول مولانا کہ مردہ و خوابیدہ در هیچ موت یکسان اند
 فرق ہمین است کہ مردہ از حکم باز گردیدن در دنیا نیست و خوابیدہ را حکم باز گردیدن است انتہی
 مراد از هیچ موت نفس تعینی است کہ در ان مردہ و خوابیدہ یکسان است گو تفاوت و کیفیت تعینی
 باشد الخ اقول در اینجا ہم نہ معنی لفظ هیچ فہمیدہ نہ کلمہ حصر را کہ لفظ ہمین است دیدہ ناحق در پی
 اظهار جبل خود گردیدہ قولہ این تفسیر مولانا مطابق ماثور از آنحضرت و صحابہ و تابعین و دیگر اہل
 تفسیر است الخ اقول کاش اگر موضع القرآن ہم میدیدیم چنین ادعا نمیکرد در تفسیر آیت کریمہ
 و ما انت لہم سمیع من فی القبور نوشتہ اور فرمایا تو نہیں سنا تا قبر میں پڑو کہ اور حدیث میں
 آیا ہے کہ سلام علیک کرو مردوں سے وہ سنتے ہیں اور بہت جگہ مردے کو خطاب کیا ہے
 او کی حقیقت یہ ہے کہ مردے کی روح سنتی ہے اور قبر میں پڑا ہے ڈھڑھ نہیں سن سکتا و عبار
 از بعض تفاسیر نقل کردہ در بیع عبارت تصریح مذہب نجدی نیست پس دعوی موافقت محض
 ائمہ و تلمیذہ جلاست قولہ کلامی را کہ در اینجا مسوب بسوی شاہ عبدالعزیز کردہ بدین نسبت
 باور ندارد ہم چہ از ادلہ شرعیہ و از انجہ درین کلام بدین تقریب مذکور ثبوت شعور و ادراک نیست
 مگر بقدر ما یتلذذ و ما یتالم بہ نہ آنقدر کہ زائر ان قبر را شناسد الخ اقول کلامیکہ در اینجا مسوب
 بسوی شاہ عبدالعزیز صاحب در بوارق محمدیہ است انکار ان نسبت کم از انکار مشہورات نیست

چه فتوی مذکوره از وقت حیات شاه صاحب تائید وقت مکتوب مطبوع معروف و مشهور است
 اما آنچه در دلیل گفته چراز اوله شرعیه الحاشی از مسبق از کلام مستندین و باید دید که شنیدن
 اموات زائران قبر از اوله شرعیه ثابت کرده اند و آنرا در باب اهل سنت قرار داده اند تا آنکه
 در غنیه الطالبین که مستند است فرموده و تو من بان المیت یعرف من نیز و راه الح قطع نظر از
 این مضمون در تفسیر عزیزی بهم موجود پس باید که از نسبت آنها انکار کند و آنچه از طرف خود لفظ
 زیاده نموده گفت و کلام ایشان خود شنید پس حاکم است که نه این لفظ در فتوی شایسته
 موجود و نه کسی از اهل سنت مدعی آن و نه آنرا در نزاع نجدیه و خلی است قوله استبشار از صاحب
 پس ماندگان بدریافت از اعلام خدا تعالی باشند از خود شنیدن و دیدن حال پس ماندگان
 الح اقول محض حماقت است که از طرف خود لفظ خود ایجاد نموده قوله سلام بر موتی و
 همگامی بآنها که ماثور است برای تحسیر و عبرت حیا است نه برای اسماع آنها الح اقول قطع
 از آنکه از کلام اهل سنت مردود بودن این و سوسه ثابت انجوبه مائه المسائل بهم نه نموده
 و آن موجود سوال نور او هم سماعت موتی سلام زائر از شرع آمده یانی جواب سماعت موتی
 سلام زائر در شرح شکوة ملا علی قاری از سیوطی نقل نموده بکذا عبارتة قال السیوطی و
 اخرج العقيلي عن ابي هريرة رضي قال قال ابو رزين يا رسول الله ان طريقي على
 الموتى فهل من كلام الكلمه اذ امرت عليهم قال قل السلام عليهم يا اهل
 القبور من المسلمين و المؤمنین انتم لنا سلف و نحن لكم تبع و انا انشاء الله بكم
 للاحقون قال ابو رزين سمعون قال سمعون ولكن لا يستطيعون ان يجيبوا
 قال يا ابا رزين لا ترضى ان يرد عليك بعد دهم من الملتكة ان تقول
 و قوله لا يستطيعون ان يجيبوا ای جوابا یسمعه الله و الا فهم یردون
 حیث لا یسمع انقی اگر اعتقاد سماع اموات سلام زائر مخالف نصوص کلام الله باشد
 چنانکه مذکور است پس چه میگوید انجوبه در حق حافظ سیوطی و ملا علی قاری
 و صاحب مائه المسائل که مستندین او هستند قوله شاه عبدالعزیز در بعض فتاوی خود
 نوشته اند و اخی که از ابدالان مفارقت شده اند تاثیر آنها در عالم اصلا در شرع نیامده و الا غیر

اقول این چه جرات است از فتوی مشهوره شاه صاحبانکار بنیاد با وجودیکه اصل مطلب آن از تفسیر
 عزیزی هم ثابت و خود از بعض فتاوی مجهوله مندی آرد با وجودیکه هیچگونه معارض و مزاحم فتوی
 مشهوره نیست اما انچه به بیان کند که تصرف ارواح کامله در عالم دنیا از تفسیر عزیزی ثابت است یا نه
 الطیفة مولوی عبدالحی که در فتوی خود نوشته است بعد از آن کس که مطلع مطلب طالب نگر و دلس نبوده
 و حال اهل قبور عجیبین است الخ در بوارق محمدیه عبارات تفسیر عزیزی و تحفه در رد آن منقول انچه به
 گفته در تلذذ و تالم و عدم قنای روح ترع نیست مابه التزعزع سماع اموات کلام اچاست نه شعور و
 ادراک لذت و الم آخرت الی قوله و غایت مستفاد عبارات تفسیر محمد مشهور و ادراک مذکور و اهلها
 مستور نیست الخ **اقول** که تخصیص مابه التزعزع در سماع محض اختراع است که بچندیه از اطلاق و ادراک
 و علم و سماع ارواح در مرتبه بحال و قال زائرین و توجه و تصرف ارواح در دنیا منکر اند این
 تخصیص چه معنی دارد و تا آنجا که تخصیص غایت مستفاد عبارات شاه صاحب بانچه نموده نداشتی است
 از کمال جهالت در عبارات تفسیر عزیزی موجود موت بمعنی عدم حس حرکت و ادراک و شعور جدا
 بجدائی روح میدهد الی آخره و در عبارت تحفه موجود حال ارواح در عالم قبر مثل حال ملائکه
 است الخ و نیز در عبارت تفسیر است بحضور زیارت کنندگان و اقارب و دوستان بر قبر مطلع
 و مستانس میشوند الی آخره قوله مخصوص مورد قافح عموم لفظ نباشد الخ **اقول** واضح باد که
 عدم اعتبار مورد عموم محل کلام است مثلاً آیا تیکه در حق کفار در باب نفی نفع شفاعت الحسن
 برای عابدین آنها دارند از آن نفی نفع شفاعت انبیا و اولیا در حق مسلمانان مراد گرفتن بجز نفی
 بیش نیست در جمیع الهام فرموده کان کین عمر فیری الخ ارج شر الخ الخ لانهم اطلقوا الی آیات نزلت
 فی الکفار فجعلوا علی المسلمین قال المذنب تاب الله علیه و اشر منهم من سحیل آیات فی شر الیهود
 علی علماء الامة المعصومة المرحومة طهر الله الارض عن رجسهم الی آخره قوله انچه در اینجا از حجت البتة
 البالغة اهل نموده بر سماع اموات کلام احیاء و دیدن آنها احیاء و کلام کردن آنها با حیادلات
 نمیکند الخ **اقول** در بوارق از حجت بالغة منقول از امات الانسان کان للسمعة لثابتة اخرى
 فی نفس فیض الروح الالهی فیما توفیه فیما بقی من الحسن المشترك کفی کفایة لسمع و البصر و الکلام الی آخره
 و بعد از این است فیلهی بالملائکة و صار منهم الی آخره و هرگاه انچه در بوارق در حجت بالغة

منقول است تعصیده پس امید این معنی که دیگر تالیفات شاه ولی الله را که در یو ارق حواله است بنیده
 فهد کجاست اما باید که در فیوض ارواح قدس مطالعه نماید و قطع نظر از ان از صراط مستقیم حال توجه
 روحین مقدسین حضرت جناب غوث الثقلین و حضرت خواجہ نقشبند کمال سید احمد صاحب المصباح
 نماید قول کفار کلام رسول خدا صلی الله علیه و سلم می شنیدند لیکن چون ثمره سماع از ایشان ظلم غشید
 پس شنیدن ایشان مشایخ شنیدن شده اند احد استعالی کفارند کورین را تعبیر بموتی و فهم که اصلا
 سماع ندارند بر طریق تشبیه نموده **الحق قول** واضح باد که اشتراک وجه شبه در میان شبه مشبه
 جز و رست مثلا از زید کالاسه شجاعت زید ثابت خواهد بود و وجه شبه شجاعت است که در هر دو
 مشترک است نه امریکه خاص باید باشد پس همچنان از تشبیه کفار با اموات عدم نفع کفار بدعوت
 مانند اموات ثابت خواهد بود و وجه شبه همین عدم نفع را خواهند گفت و دیگر امور پس ازین آیت
 عدم نفع اموات البته مستفاد توان شد اما عدم سماع حقیقی پس عام ازین که حق باشد یا باطل لیکن
 ازین آیات ثابت نیست چه جای آنکه این آیات نص باشند و انکار سماع چنانکه دعوی اسماعیلیه است
 در مرقاة گفته لان المراد من الموتی الکفار والمنفی منسوب علی نفی النفع لا علی مطلق السماع او علی نفی البقاء
 المرتب علی السماع الی آخره در شعبه للمعانی گفته مراد سماع عدم اجابت است مرحق را بلیل آنکه این
 روایت نازل شده در دعوت کفار یا ایمان و عدم اجابت ایشان مرحق را الی آخره و اینان
 العیون گفته و السماع المنفی فی الآیه بمعنی السماع النافع و یشرار الی ذلک الجلال السیوطی بقوله سماع
 موتی کلام الخلق قد جاءت به عندنا الآثار فی الکتاب و آیه النفی معنا سماع بهی حق لا یقبلون
 لا یصفون للادب لانه تشبیه الکفار بالموتی فی عدم الانتفاع بالدعوة الی آخره قوله
 ازینجا خیال عدم سماع موتی باین اگر در از کار بود چرا اهل سنت بوجوب معتزله پابند دام
 این خیال شدند و گفتند که نزاع نیست و عدم سماع نیست چنانکه از اخبار و افکار و شرح مقاصد
 گذشت **الحق قول** آنچه در شرح مقاصد و غیره گفته اند از ان مطلب نجدیه که انکار ادراک و
 اطلاع سلام و کلام زائرین است حاصل نمیشود که در ان عبارات بیان نفی سماع است و چگونه
 بیان شرح مقاصد موافق نجدیه تواند شد که در همان مقاصد و شرح مقاصد موجود و غرض
 لایعنی ادراک الجزئیات عند فقهاء الالات و عندنا بقی اهل الظاهر من قانون الاسلام لا ادراک

المتجردة ايضا ولذا يتفجع بزيارة القبور والاستعانة من نفوس الاخيار الى آخره پس بموجب
صاحب مقاصد منكر بودن تجديده از قانون اسلام ظاهرست قوله حنفية كثرهم المتدبرين طريق فقه
الم اقول محل بحث و مراد حنفية سماع عني است پس از نفی آن ادراك و سماع حقیقی لازم نیاید اگر
از کلام کسی از حنفیه انکار سماع متوهم شده مستندین اعجوبه بر آن متدبران نموده اند ملا علی قاری
در مرقاة بعد قول فتح القدیر فرموده اقول هذا منهم مني على ان مني الايمان على العرف فلا يلزم
نفی حقيقة السماع الم و در لمعات هم گفته مني الايمان على العرف لا الحقيقة الم اعجوبه را خبری نیست که
صاحب فتح القدیر در زیارت قبور گفته و قالوا في زيارة القبور مطلقا الاولى ان ياتي الزائر
من قبل رجل المتوفى لامن قبل راسه فانه التعب لبصر الميت بخلاف الاول لانه يكون مقابل
بصره الى آخره لطيفه در بوارق فرموده حال شبه دوم آنکه حضرت عائشة رضی الله عنها در آن مقام
حاضر نبود صرف استبعاد عقلی آن صدیقه را در جنب مثل فاروق که حاضر واقعه بگوش خود
از رسول الله شنیده و قرار دادن ازنا و اقصی است الم اعجوبه گفته بر نسبت رد کردن حدیث
از صرف استبعاد عقلی سومی عائشة رضی الله عنها جرات کسی جز این دریده و هینیت الم اقول
این چه حماقت است صاحب بوارق کی گفته که حضرت صدیقه رضی الله عنها حدیث را از صرف استبعاد عقلی
رد کرده تا این طعن متوجه شود بلکه صاف و صریح نسبت رد حدیث حضرت فاروق را
بسوی حضرت صدیقه رضی الله عنها رد کرده اما آنچه اعجوبه گفته که رد کردن آن صدیقه رضی الله عنها از جهت
مخالفت آن بمفروض قرآن بود الم قطع نظر از آنکه خود درین قول رد کردن صدیقه حدیث
شریف را تسلیم میکند گوید دعوی مخالفت نص قرآن اشاره بتکفیر حضرت فاروق و غیره از
دریده و منی خود مینماید حالش از مستندین او باید شنید ملا علی قاری فرموده اقول الحدیث
المتفق علیه لا یصح ان یکون مردودا لاسیما ولا منافاة بینه وبين القرآن لی آخره و در لمعات
گفته لکن العلماء اجابوا عن قول عائشة رضی الله عنها و استدلوا بها بالقرآن ولم یلقوا هذا القول منها
یا یقبول و نقل فی المواهب من الاسماء علی انه قال کان عنه عائشة رضی الله عنها من الفهم والذکا و
کثرة الروایة والغوص علی خواص العلم اما لا فرید علیه لکن لا سبیل الی رد روایة ثقة الانبیا
مثله یدل علی نسخة و تخفیفه او استحالة کیف و الجمع بین الذی انکرته و اثبته غیر ما حکن لا یصح

ایک لا تسمع الموتی لاینا فی قوله علیه الصلوة والسلام انهم لیسمعون لان الاسماع هو
 ابلاغ الصوت من المسمع فی اذن السامع فان الله تعالی بلغهم بان لسمعهم
 صوت النبی صلعم انتھی وقد اجیب ایضا بان المراد بالموتی ومن فی القبور هم الکفار مجازا من غیر
 نظر الی حقيقة الکلام والمراد بعدم السماع عدم اجابتهم للحق بدلیل ان الآتین نزلتا فی دعاء الکفار
 الی الایمان وعدم اجابتهم لذلك لم یقول آری رجوع وی صدیقه از انکار بنا بر روایت وی
 این واقعه را که از مسند امام احمد بن حنبل ضعیف نقل کنند الی قوله ناشی از فساد اعتقاد و الحق اقول
 این جهالت و دریده و سنیست نمیدانند که مستندین آنچه نوشته اند حالا بدانند که در لغات از سب
 مروئی بودن این حدیث از حضرت صدیقه رض در معاری ابن سحاق با سند و جید و اخراج
 امام احمد با سند حسن مرقوم است پس از طرف خود بی نقل از ائمه دین سند ضعیف قرار دادن
 در جنب مقابله آن اکابر و نقل رجوع رافضی و اعتقاد نوشتن ائمه دین رافضی العقیده و
 گمراه قرار دادن است حالا قدری حال قول و فعل حضرت صدیقه رض و آنچه علماء دین در
 ذیل آن نوشته اند باید شنید شیخ عبدالحق بذیل حدیث عایشه رض کنت داخل بیتی الذی فیہ
 رسول الله صلی الله علیه و سلم و ابی واضع ثوبی و اقول انما هو زوجی الی قفا دفن عمر رض فوالله
 ما دخلت الا وانا مشد ودة علی ثیابی حیاء امن عمر رض نوشته درین حدیث دلیلی واضح
 هست بر حیوة میت و علم آن و آنکه واجب است احرام میت نزد زیارت وی خصوصا
 ضالحان و مراعاة ادب بر قدر ایشان چنانکه در حالت حیوة ایشان بود زیرا که صالحان
 را در بلیغ زیارت کنندگان خود را بر اندازد ادب ایشان الی آخره

بحث شفاعت

لطیفه در بوارق فرموده از اہم مہات دین جدید بحث شفاعت است و مخالفت با اہل سنت
 و جماعت در اہمیت و کیفیت آن الم اجمعو بکلمۃ از شیعہ عقائد ہم مذہبان این بلیغ شفاعت
 بدون اذن است الحق اقول این چه افترا پردازی و سخن سازی است اگر علقہ از انصاف
 میداشت اثبات حقیقت کیفیت مذکورہ تقویۃ الایمان مراحتہ از کتاب و سنت لازم میداد
 و آن میر نیاید پس سب بود کہ سکوت مینمود و قوله و براون شدہ رفتن خبری اثری لات

نمسك بلكه خلاف آن از كتاب وسنت واقوال علماء امت ثابت ميشود الم اقول شفاعت بر
 آنحضرت صلعم عطا گر دیده و اذن آن حاصل شده چنانچه آیت کریمه استغفر لذنبتك
 وللمؤمنين والمؤمنات وحديث صحيح عطيت الشفاعة لعلماء دين و دلالت حقیقت
 شفاعت آورد و اند بران دلالت دارد و بر وز قیامت هم ظهور آن علی الاعلان خواهد گردید
 پس چنانکه انکار از حصول اذن جدید در روز قیامت باطل است همچنان انکار از عطا گردیدن
 شفاعت بانحضرت در دنیا صریح انکار احادیث صحیح است و در مطالع المسرات فرموده تعطاء الله
 قبول الشفاعة و تهابة الدعار فی الدنيا و الآخرة الم و عبارات و رواش اگر انکار عطا گردیدن شفاعت میشود
 ذکر آنی سبب میز و بدو آن انهم تطولون خارج از مقصود است بلکه بعض عبارات صریح مخالف دعوی سماعیه است
 و عبارات مرشد الطلاب بوجود بل الشفیع لمن اذن الله فی شفاعته استحق و اینجا حاجتی نیست به تعرض
 عبارات منقوله و اما یک لطیفه یاد شنید و آن اینکه از موهب نقل نموده بالجملة و لذت بده آیه علی انه تعالی
 صلی الله علیه وسلم کما یرضاه و اما ما یعتبر به الجهال من انه صلعم لا یرضی و واحد من امته فی النار
 الی آخره حال آنکه از رساله فوز المؤمنین ظاهر گردیده که اجله لاحقین برین قول صاحب سبب
 که بتابع ابن قیم سر زده است تعقب فرموده از پس بر قول مجروح و مرجوح مذمب ایشان باشد
 که با وجود تنبیه هم بر این پیشوند علامه زرقانی در شرح مواهب نوشته و قد روال العلامة الشریف
 نصنوی فی شرح الشفاء و تبعه فی التسمی علی المصنف التابع لابن القيم بانه جرة و سور ادب الی الخ
 خضاجی در شرح شفاء بذیل حدیث و لا یرضی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان ینخال
 من امته النار بعد قول صاحب مواهب گفته و ایضا بانه جرة و سور ادب و الوجه توجیه
 الحدیث بثبوت روایات و ان ضعف و لا یبعد ان یکون عذاب العصاة لعصیانهم غیر مرضی
 الله تعالی فلا یرضی به رسول الله صلی الله علیه وسلم ایضا لان رضاه علی وفق رضی به و الرئی
 بالاقصاء و قد یکون مذموماً فاذا لم یرض بعصیانهم و دخولهم النار لعدم رضی به به یدخلهم الله
 الجنة و لو بالآخرة للوعده و الرضی بفعل الله انما یجب من حیث انه فعل للمولی الکریم الحکیم لاس
 حیث هو فی ذاته و هو المنفی فی الحدیث الثانی فهو صلی الله علیه وسلم لا یرضی بدخول احد
 من امته النار من حیث هو فی ذاته لاس حیث انه مراد الله فلا اشکال او الرضی مجاز عن

ترک الطلب اسی لا ترک طلب العفو واحد من امتی فی النار ولا یلزم منه عدم الرضا حقیقه و کم
طلب صلی اللہ علیہ وسلم لامتہ اموراً و ہو فی مقام الرضا و انما و اذا وعد بالارضاء فلما بدین فخالعہم
الجنة لا ترک الطلب فافہمہ فانه دقیق فلا ینبئ ان تجزمی احد علی ابطال الروایات باوام الشہات
الطیفة در بوارق فرمودہ اختلاف است در انکہ شفاعت بر اکیت بر او مینین مستحقین ثواب
یا برای اہل کبار مستحقین عذاب اول مذہب معتزلہ است لی قولہ وثانی مذہب اہل سنت است
گویند تاثیر شفاعت اسقاط عذاب است الخ اجموعہ گفتہ مذہب اہل سنت را مقصور بر شفاعت بڑای
رفع عذاب کردن غلط است الخ اقول انچہ صاحب بوارق فرمودہ محققین اہل کلام و کتب
ستاد اولہ عقائد ہمین طور نوشته اند در موافقت و شرح مواقف گفتہ اجمع الامتہ علی ثبوت اصل
الشفاعة المقبولة علیہ السلام لکن ہی عندنا لال الکبار فی اسقاط العذاب عنہم بقولہ علیہ السلام
شفاعتی لاهل الکبار من امتی فانه حدیث صحیح و بقولہ تعالی واستغفر لذنبک و
للمؤمنین و المؤمنات و طلب المغفرة لذنب المؤمنین شفاعتہ فی اسقاط عقابہ عنہ و قالہ المعتزلہ
انما ہی لزيادة الثواب لا لدر العقاب الی آخرہ پس از ان فہمی خود تعلیقا تمہ محققین مجموعہ نہایت
نادانی است کہ مقصود ازین کلام اثبات قصر نیست بلکہ بیان مخالفت مذہب اہل سنت بجزیب
معتزلہ است و آن در ہمین است پس اگر دیگر جا بالقسم شفاعت بچند انواع نمودہ باشد صاحب
بوارق را چہ صفت لطیفہ در بوارق مجذوبہ فرمودہ مذہب نجدیہ آنکہ شفاعت سہ قسم است
الخ اجموعہ بعد نقل عبارت تقویۃ الایمان گفتہ ازین سفارش و نیار کہ نزد امر او سلاطین دنیا
میباشد سہ صورت تصویر نمودہ نام صورت اولی شفاعت بالوجاہت و نام صورت ثانیہ شفاعت
بالحجۃ و نام صورت ثالثہ شفاعت بالاذن نہادہ گفت کہ شفاعت بصورت اولی و ثانیہ در جناب
باری تعالی ممکن نیست و شفاعتیکہ در جناب باری تعالی شدنی است شفاعت بصورت ثالثہ است
و عبارت تقویۃ الایمان گفتہ درین عبارت از قولہ اللہ کی جناب میں الہی قسم کی شفاعت
ہو سکتی ہے انتہی جاری گردیدن ہمہ جزئیات تفصیل صورت ثالثہ در شفاعتیکہ در جناب احدیت
شانیست مرا و نیست الخ اقول قطع نظر از انکہ در عبارت تقویۃ الایمان تحریر نمودہ ہجای
قول او سہ قسم کی شفاعت لفظ الہی قسم کی شفاعت نہادہ لیست قدر خیال نمودہ کہ تقویۃ الایمان

در این کتاب گفته است که شفاعت در جواب باری تعالی شدنی است شفاعت بصورت ثالثه است پس
 اینهمه تطویل محض لطائف است علاوه بر آن عجوبه را خبری نیست که برای او در هیچ صورت ثالثه و جبریا
 او در شفاعت مذکوره قرآن و حدیث در رساله صیانه الاناس غیره چه تکلفات که نموده اند اگر
 مرادیکه آنجوبه بیان نموده ممکن الاجرا میبود چرا از کتاب تکلفات و ایهیه میموندند قوله و اگر جریان
 جزئیات تفصیل مذکور در شفاعت آخرت فرض کرده شود پس محل بحث دوم مقام است از
 اقول محض اقرار است رساله فوز المومنین مطالعه نماید که هر فقره محل بحث است قوله اول جو
 چوری ثوابت ہو گئی مگر وہ ہمیشہ کا چور نہیں اور چوری کو او سے کچھ پیشہ نہیں ٹھہرایا مگر نفس
 کی ناست سے قصور ہو گیا سو او سپر شرمندہ ہے انتہی گویند کہ مفادش اودن شفاعت بر
 ناست و این مذہب معتزلہ است اقول از اینجا ظاہر کہ عجوبہ با وجودیکہ جو اول فصل
 الخطاب و تلخیص الحق درین افعو کہ بنیاد ما بر گز آنرا نہ فہیدہ صل اعتراض ہمین است کہ آنخصیصا
 مخالف مذہب اہل سنت است پس جو ایش ہمین قدر بودہ کہ از کتب جہور اہل سنت این تخصیصا
 ثابت می نمود اما از عمدہ جواب آن نہ بر آمدن و از طرف خود خاطر خواہ صورت اعتراض بر آئیس
 جواب ترا شنیدن حماقت است و قہر الہی آنکہ باینمہ تکلفات و تصنعات ہم جواب میسر نیامدہ قوله
 اول مفاد کلام شفاعت بر آئیب نیست بلکہ شفاعت بر آفرستہ معصیت زیرا کہ مداومت
 معصیت بوجہیکہ از ارتکاب معصیت شرم نکند و آنرا پیشہ خود گرداند امارت است باحتیاجی است الی آخر
 اقول محقق مباد کہ این دوسوہ ایجاد نمودہ صاحب نشر است کہ گفتہ دزدی گناہ کبیرہ است و آنرا
 پیشہ خود ساختن عبارت از حلال دہستن و دوام بران کردن عبارت از اصرار معصیت است
 و این ہر دو کفر است و در دلیل گفتہ قال فی شرح العقائد استحلال المعصیۃ الی ثبت بدلیل قطعی
 کفر و اصرار کفر انتہی مخصا الی آخرہ و چون صاحب نشر تحریر او تقریر را و بروی طلبہ دہلی عاجز گردید
 حالا آنجوبہ از آن تنزل نمودہ بجای عبارت امارت نوشتہ لیکن فہیدہ کہ اعتراض مخالف اہل سنت
 مرتفع میشود بی آنکہ این تخصیصات صراحتہ نقل نماید مستحق نبودن مستحب کہ بشارت شفاعت است
 نہ کہ شفاعت است و نہ کہ شفاعت است و نہ کہ شفاعت است و نہ کہ شفاعت است و نہ کہ شفاعت است

و انستق است و شرمندگی ترجمہ حیات و توبہ عبارت از مذمت است از حیاف و مذمت را عزم عدم عود
بسوی معصیت وقت قدرت لازم است و چاره نیست در توبہ از ان لہذا بعض علماء برای تقریر
توکید اضافت این قید بہ مذمت در توریہ کردہ اند الی آخرہ **اقول** نشاء این خرافات جعلت
از معانی و تراجم الفاظ برای تفہیم او کافی است آنچه در مظاہر حق ترجمہ مشکوٰۃ در باب الاستغفار
و التوبہ نوشتہ دو سکر یہ کہ گناہوں گذرے ہوئے سے شرمندہ ہوالی آخرہ قولہ دوم شفاء
برای تائبین در دفع عذاب کہ از عبارت تقویۃ الایمان میفہمند مذہب معتزلہ نیست مذہب معتزلہ
شفاعت مومنین در رفع درجات و زیادت ثوابات است گو قصر شفاعت بر شفاعت بکراہل توبہ
در دفع عذاب الی قولہ مذہب اہل سنت نیز نیست لیکن مواخذہ در نیوجہ مذہب معتزلہ بودنش است
اقول اگر عبارت اعراض میزدید این خرافات بر زبان نمی آورد چون قرار دارد باینکہ قصر شفاء
برای اہل توبہ مذہب اہل سنت نیست پس شفاعت برای عازمین علی المعاصی و غیر نادین در
گذردیدہ و بطلان تخصیصات تقویۃ الایمان خود از بیانش بظہور رسیدہ قولہ دوم قولہ بسبب
در گذر زمین کر سکتا کہ کہین لوگون کے دلونین اس آئین کی قدر گشت نہ جاوے انتہی گویند ازین
قول معلل بودن افعال الہیہ و انکار عموم قدرت خداستعالی لازم می آید گویم دعوی لزوم عموم
است زیرا کہ نشاء تو ہم معلل بودن افعال لفظی بسبب است و از افعال الہیہ علل بمعنی موثرات
و موقوف علیہا گوئیند لیکن اسباب بکراہل سحری عاودۃ اللہ بنا بر رعایت مصالح و حکم ہست
است الخ **اقول** سیکہ ادنی فہم دار میفہم کہ از تقویۃ الایمان ضروری بودن بسبب و موقوف علیہ
بودن آن صراحتہ ثابت است قولہ نشاء تو ہم انکار عموم قدرت لفظ نہین کر سکتا است و این لفظ
در محاورہ زبان مابد و معنی مستعمل است یکی بمعنی نفی قدرت دوم بمعنی خلاف مصلحت و حکمت الخ
اقول اینہم مغالطات بہ تتبع صاحب صیانتہ الاناس است و باوجودیکہ در تلخیص الحق دفع جملہ
او نام نمودہ شد از ان غماض نمودہ باز بیان و ساوس پیش نمودن محض حماقت است خللہ
آنکہ رعایت حکمت ہم بر حق سبحانہ واجب نیست فعل و سبحانہ دلیل حکمت است نہ آنکہ او تابع حکمت و
مصلحت اندیشیدہ عباد است قولہ شفاعت بالوجاہت و بالمجئہ بدان معنی کہ صفات تقویۃ الایمان
باینکہ شفعہ آن در حجاب باری تعالی نمودہ بیچ مسلمان شجور آن نمیکند الخ **اقول** بعضی حکم

برای شفاعت بالوجاہت وبالجت اقرار نمودن مخالف صریحہ بتقویۃ الایمان ست قولہ
مولوی حیدر علی رامپوری و دیگران نیز باطلی را کہ مولوی فضل حق خیر آبادی بصورت حق نمایا
کرده بود باطل فرمودہ بمشافتہ اش ہدیہ گردانیدہ **القول** انچہ مولوی حیدر علی ٹوکی بنام
جواب رو کاغذ بیگناہ سیاہ کردہ بودند مولوی شاہ عبدالحق صاحب کانپوری دفع او بامش
نمودند و من بعد کہ در کلام الفاضل الکبیر تجویہات و ایسیہ پیش نمودہ شد ندب جوالبش رسالہ تکبیت
النجدی البقیر تحریر نمودہ شد کہ نجدیہ از جوالبش عاجز اند **قولہ** شفاعت بالوجاہت وبالجتہ در دفع
عذاب چیزی دیگرست غیر آخرت بدفع عذاب بقہر و غلبہ در شفاعت شفیع باظهار عجز ربانی مجرم
میخواہد کہ حاکم نزد او شفاعت میکند ترس او در دل میدارد کہ شاید بر تقدیر عدم رضا ضررے
بدورساند و در نصرت نامرغلبہ و قہر خود ظاہر کردہ خلاصی مجرم میطلبد البی آخرہ **القول** نشأ
این حماقت نفہیدن تقویۃ الایمان ست عبارت تقویۃ الایمان اینکہ یہ بات اسطرح ہوتی ہے
کہ یا تو خود وہ مالک ہو یا مالک کا ساہمی یا مالک پر او سکا دبا و ہو جیسے بڑے امیرون کا
کننا بادشاہ و بکرمان لینا ہے کیونکہ وہ اسکے بازوین اور او سکی سلطنت کے رکن و ٹکی ناخوشی
ہونے سے سلطنت بگڑتی ہے یا اسطرح سے کہ مالک سے سفارش کرے الہم ازینجا مثل
آفتاب روشن در صورت شفاعت داخل نمودن اینکہ گو کہ حاکم در دل ترس او میدارد این
بیان مخالف تقویۃ الایمان ست کہ آن قسم شفاعت ست و انچہ حیلہ لامناقصۃ فی الاصطلاح
پیش نمودہ محض حماقت ست صاحب تقویۃ الایمان کہ اصطلاح خود بیان میناید تا این عذر پیش
تفسیر آیت میکند و میگوید کہ اسکو شفاعت بالوجاہت کہتے ہیں اور اسکو شفاعت بالاذن کہتے
ہیں **القول** بلکہ میگویند کہ اذن درینجا بمعنی حکم و پرواگی ست غیر مشیت و ارادہ و حقیقتاً و کیفیتاً
حکم و پرواگی در عالم الہی ست پس بیان آن صرف بطور تمثیل و تشبیہ ست نہ بوجہ تحقیق الی آخرہ
القول نشأ این وقاحت انکہ تقویۃ الایمان نہیںفہد کہ در ان کیفیت آن صراحتہ بیان نمودہ پس
انکار آن چہ مفیدست و باوجود مخالف صریح در بیان معنی شفاعت اذن بیان کردہ نیز
عزیزی و بیان کردہ تقویۃ الایمان از کمال جرأت میگوید کہ مضر اصل مدعا نیست نشأ اینجائست
سجنت الہی حیہ توان گفت و دعوی خدایت صدر عبارت نفہد محض شفاعت ست اگر کسی

اذن مخالف آنچه در آخر مرقوم است نوشته میبود البته گنجایش این اعتراض بود و عبارت تفسیر عزیزی
 متعلق و الامر لویسندت که نقل نموده باظهار موافقت با عیالیه خیال که در آن لفظ فایان فلان
 مذکور است از عدم فهم محاورات فارسیه یحزات حاصل گردیده و چه خواهد گفت که در همان تفسیر
 عزیزی بذیل ولسوف يعطيك ايك فترضی موجود در حدیث شریف است که چون
 این آیت نازل شد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بپایان خود فرمودند که من هرگز راضی نشوم تا آنکه
 یک یک کس را از امت خود به بهشت داخل نکنم الی آخره لطیفه در بوارق محمدیه که مسئله تبرک
 بآثار صالحین و تعظیم و تکریم آن بیان فرموده و فتوی شاه عبدالعزیز صاحب و حال زیارت
 موی مبارک که بنجائیه صاحب بوده و انتهای آن بنجواب شاه عبدالرحیم صاحب بود و
 عبارات تفسیر عزیزی نقل نموده و عجز به درنمیقام نهایت شرم را کار بند شده از انکار تبرک بآثار
 انکار نموده لکن باینهمه نقل چند عبارات تطویل کلام نموده قول شاه عبدالعزیز دلبوی که
 از فتوی شان در بنجائیه است در بعض فتاوی خود می نویسند تبرک کس هیچ مثل نبوی مبارک
 اکثر جا بصحت میرسد الخ اقول نهایت دلا و درست قطع نظر از آنکه بر فتاوی مشهوره گوش نمی
 و فتوی مجهولش میکند باری چه میگوید در باب تکریم و تعظیم آن موی مبارک که بنجائیه صاحب
 بودند قصه آن تفصیل در انفس العارفين غیره تالیفات شاه ولی الله صاحب بود قوله
 رکن الدین محمد شامی در سیرت شامیه نوشته ورد کثیر من المدام ان البنی صام کان فاشی
 علی الصخره صاب قد ماکه و لا وجود لذلک فی کتب الحدیث و انکر الامام برهان الدین
 الناجی و جزم بعدم و روده الشیخ یعنی جلال الدین السیوطی فی فتاواه الی قوله و ما یک باطلاع
 الشیخ الخ اقول اگر رکن الدین شامی بر امری اطلاع نیافته عدم اطلاع شان مستلزم بطلان
 آن نمیکرد و در بیان عبارت که حال کمال اطلاع شیخ خود ذکر نموده همان شیخ این معجزه را
 در خصائص ذکر فرموده است و محققین مستندین اعجاز به عقب قول شامی و غیره نموده اند علامه
 خفاجی در شرح شفا بعد نقل این معجزه از امام سبکی و سطلانی و بعد نقل قول سیرت شامی گفته
 وقد تعقبه من علماء عصره الشیخ الصالح الحدیث محمد المتولی شارح الجامع الصغیر فقال بعد ما ساق
 ما قلناه مفضل سبحان من لا ینسی کیف سها السیوطی وقد قال فی خصائصه ان یقول الله

یا و طعی علی صحرا الا و اشرافیه و غراه الحافظ رزین البعدری انتقی قلت لا سهو ولا سدان فان السیوطی
لم ینکر هذه المعجزة و انما انکر ما یوثق بعینه فی الاماکن التي ذکر و اما الی آخره قوله سلام الرکنین غیر رکن
اسود و یحالی رافقهای خفیه مکروه نوشته اند **القول** چون هیئت طواف مثل نماز توقیفیست
اگر حکم بکرات امری جدید غیر ثابت از شارع در آن نموده باشند مستلزم آن نیست که استلام تبرکات
هم مکروه باشد چه جا آنکه شرک باشد چنانکه فرعون سماعیلیه است علامه عینی در شرح صحیح بخاری از
استاد خود شیخ زین الدین آورده اما تفصیل الاماکن الشریفه علی قصد التبرک و کذا لک تفصیل ایدی
الصالحین ارجلهم فهو حسن محمود باعتبار القصد النیت الی آخره و آنچه استعمال خلفاء کرام عصای
مبارک را و استعمال حضرت علی کرم الله وجهه لذل و ذوالفقار را و استعمال صحابه کرام قح شریف
و نوشیدن آب آن ذکر نموده چه مضر تبرک است و در طرفداری نجدیه که مساجد متبرکه را در حکم مسجد ضرار
داخل نموده گمراهی و بیدینی خود ظاهر ساخته لطیفه در ربوارق که بحث تکریم مثال نعل مبارک و
حال و قال اهل کمال درین باب پیش نموده و از مواهب و فتح المتعال چیزی مختصر ذکر فرموده
و چند اسماء کرام ائمه اعلام و مقتدایان کافه اهل اسلام ذکر کرده اعجوبه زمان با وجودیکه در نقل
کلام کردن نتوانست اما معذرت نماید بر او فروخته گردیده ثبوت حکم شرک رسانیده و اتباع آن ائمه
اعلام را مانند تقلید مشرکین نوشته لاحول و لا قوه الا بالله العلی العظیم اگر در تعظیم و تکریم مثال
نعل مبارک و تعظیم بت فرمتی نمی پندارد و مجوز آنرا داخل منافقین بشمارد و در جمیع و جهل کمتر
از مشرکین سابقین نمی انکار دلس چرا از قول شان جا بجا بندی آرزو این حضرات را که حالین
عرش شرع مبین و ناقصین احکام دین متین اند و گویا که امروز در تمام عالم سلسله سند دین بانحضرت
قائمست در زمره جاهلین بلکه ضالین بلکه مشرکین شمار کردن و تقلید ایشانرا مانند تقلید
مشرکین قرار دادن برهم زدن سند دین مبینست ان الله وانا الیه راجعون و آنچه از
تحفه آورده محض حماقت است اگر این کابر دین مثال نعل مبارک را حقیقه نعل مبارک
میدانستند البته ذکر آن گنجائش میداشت لطیفه در ربوارق محدیه فرموده از جمله عقاید و عمده
مناسبت نجدیه اینکه اگر بر جانور زنده گفته شود که بر این پیغمبرست مثلاً و فرج کرده شود بنام خدا و بجه
حرامست و ذابچ مرتد گویا فرج غیر نام نهنده باشد در تقویه الایمان نوشته قال الله تعالی

او فبقا اهل لغیر اللہ بہ ترجمہ فرمایا اللہ صاحب نے سورۃ انعام میں یا گناہ کی چیز کہ مشہور
 کی گئی ہو اللہ کے سوا کسی اور کی کر کے فائدہ یعنی جیسا سورہ لوبو اور مردار ناپاک ہے
 اور حرام بن ویسا ہی وہ جانور بھی ناپاک ہے اور حرام ہے کہ خود گناہ کی صورت بن رہے
 کہ اللہ کے سوا اور کسی کا ٹھہرایا الم اعجوبہ گفتہ از عقائد است کہ جانور یکہ برک تقرب غیر خدا
 فوج کنند گو وقت فوج بطریق عادت نام خدا بران ذکر نمایند حرام است و قصد تقرب غیر خدا
 بہ فوج آن جانور کہ عبادت است موجب ارتداد الم **اقول** عجب دلاوری می کند عبارت
 تقویۃ الایمان موجود آن نص صریح است درینکہ مدار حرمت بر نام نبیا و کردن است کہ ازین
 حرمت خضر حرمت ثابت میگردد پس اعتبار قید فوج نمودن و معنی آیت ما اهل لغیر اللہ
 ما فوج بقصد تقرب غیر اللہ قرار دادن مخالفت صریح است بصاحب تقویۃ الایمان و ہر گاہ
 عبارت تقویۃ الایمان کہ اردوست نہ فہمیدہ پس عبارت فارسی تفسیر غریزی چگونہ خوانند
 و آن اینکہ اول نوشتہ دیگران جانور کہ آواز بر آوردہ و شہرت دادہ شدہ در حق آن جانور
 کہ لغیر اللہ یعنی برک غیر خداست الی قولہ یا بتوضع جانوری زندہ مقرر کردہ دید کہ اینہم حرام است
 الی آخرہ و بعد تفصیل نوشتہ اہل را بر فوج حمل کردن خلاف لغت و عرف است الی قولہ اگر کسی
 گوید کہ اہلالت اللہ ہرگز معنی ذبح شدہ فہمیدہ نخواہد شد الی آخرہ ازینجا ظاہر کہ ہر قدر تطویل لا طائل کہ
 از صفحہ ۳۲۹ تا صفحہ ۳۴۱ نمود و دو جزو کامل از ہر طب و یا بس پر ساختہ ہرگز از ان صحت عقیدہ
 سجدہ روندادہ و از تبدیل تقریر عقیدہ ہیج فائدہ بجز ظہور عجز اعجوبہ از تصحیح آن عقیدہ سابقہ مرتب
 نگردیدہ ہر چند ہمین قدر برکت ہمارا خرافت او کافی است فاما چیزی حال احتمال اقوال دیگر
 ہم باید شنید قولہ باصل بودن این تحریر چون آفتاب در نصف النہار روشن است **الم اقول**
 مجرد دعوی بلا دلیل در مقابلہ خصم زیانست اتقد تطویل نمودہ لیکن از کدامی تفسیر ضعیف
 و غیر مشہور باشارہ ہم این دعوی نقل نکردہ کہ اہل را بمعنی فوج گرفتن یا لغیر اللہ را بجای ہام
 غیر اللہ ساختن قریب تحریف کلام الہی میرسد تا بمنصوص بودنش از جمہور مفسرین چہ رسد
قولہ رجوع صاحب تفسیر از انچہ در تفسیر فرمودہ حرف فقر است الی آخرہ **الم اقول** اعجوبہ
 ظاہر از عبارت تفسیر فہمیدہ و نہ عبارت تقویۃ الایمان و نہ از رجوع انکار نمیاخت از عبارت

تفسیر بر او داده و فرج از اهل کمال تکلیف ظاهر است و از فتوی مراد بودن یا فرج بقصد التقرب بآلی غیر اهل
 از اهل غیر الله صاف و صریح ثابت بقوله صاحب تفسیر عزیزی را اعتراف بخالفت قدایمی تفسیر
 کجاست بلکه از همان کلام که اعتراف بر عموم است موافقت تفسیر با تفسیر قدیمه ظاهر که در تفسیر
 مانند این تفسیر تفرقه در میان هر دو قسم نیست **الحاق قول** عبارت فتوی نیست و ما وقع فی البیضا
 و غیره من التفسیر انهم قالوا ما اهل لغير الله ای ما وقع الصوت به عند وجهه للصنم فمبني علی جری
 عادة المشركين فی ذلك الزمان ولذا لم یفرقوا فی التفسیر القدیمه بین ما ذکر اسم غیر الله علیه و بین
 ما قصد به التقرب بآلی غیر الله پس اقرار مخالفت بتفسیر ازین عبارت صاف ظاهر است غایه آن
 آنکه از طرف دیگر تفسیر عزیزی ایجاد نموده شد واضح باد که از بوارق محمدیه که اعتراف صاحب
 تفسیر عزیزی و اخص خواص ایشان بخالفت قدما مفسرین عرقوم بوده اعجمیه نسبت صاحب
 تفسیر عزیزی که بنقد کلام کرده به نسبت دیگران آنهم میسر شدن تنویر متولوی فیج الدین صاحب
 فرمودند در آیات کریمه در مقام سه لفظ واقع شده است الی قوله قدای می مفسرین در هر لفظ
 تسمیه عند النبی مراد داشته اند **الحاق** مخصوص متولوی برمان الدین صاحب نوشته اند واضح باد که
 معنی آیه شریفه حسب یک تفسیر خلاف الفتح العزیزی نیست هر چه که آواز داده شود بنام غیر الله یا در هنگام
 ذبح او یعنی نام غیر خدا وقت ذبح او گرفته شود و او را نباید خورد **الحاق قول** چون ما اهل لغير الله باعتبار
 لفظ بر عموم است و در تفسیر رحمانی تبیین آن مذکور است نه تبیین ما ذکر اسم الله علیه عند النبی پس از عبارت
 تفسیر مذکور باید تفسیر و نیز باید جواب محیب ظاهر است الی آخره **الحاق قول** تأیید آنوقت ظاهر میبود
 که صاحب تفسیر رحمانی به تحریف بودن حمل اهل بر فرج و حرام گردیدن جانور زنده از آواز بر آورد
 برای غیر مانند حرمت خنزیر و غیره حکم میفرمود حال آنکه در عبارت منقوله تفسیر رحمانی اثری از آن
 نیست پس از تأیید چه علاقه و آنچه در عبارت منقوله وجه حرمت ما اهل لغير الله بیان نموده بقول
 خود فانه ان ذکر مع اسم الله تعالی فقد عارض فیہ المظهر للنجس مع نجاسته بالموت الی آخره پس این
 عبارت صحیح بیچ و بن و سوسه حرام گردیدن جانور زنده از آواز بر آوردن قبل فرج بر سکنند
 اما چون علاقه از فهم ندارد و خواه مخواه مضر را نافع بشمارد **قول** این تفسیر تأیید میدهد تفسیر
 عزیزی را زیرا که چون مراد از اهل به غیر الله ماذیج الماصنام و الطواغیت شد شک ندارد و شک

جانوریکه برای انبیا و اولیا قصد تقرب ایشان فرج کرده باشند گویند الذی بران نام خدا بر سبیل
 عاده ذکر کنند از افراد ذیج لاطوا غیت است الخ **اقول** اولاً بعد از اقرار اینکه از اهل ذیج مراد شد
 باز دعوی تا بید تفصیر غریزی شعرت از خلل و ناخ اعجوبه و ثانیاً امام نووی فرموده اما الذی لیس فی
 عالم را به ان نیز بسم غیر الله الخ و ثالثاً اعجوبه را خبری نیست که خود در معالم التنزیل در تفسیر
 مانده فرموده ما اهل غیر الله بهای ما ذکر علی ذیج غیر اسم الله تعالی الخ و در تفسیر سوره انفاس
 آیه کریمه اوفسقا اهل غیر الله به که همین آیت در تقویه الایمان ذکر کرده است فرموده و
 بنو ذیج علی غیر اسم الله تعالی **قوله** این عبارت یناپوری چه مضر خصم است الخ **اقول** و جاست
 مذکوره موجود قال مالک الشافعی البوحیفه و صحابه اذ ذیجوا علی اسم المسیح فقد اهلوه بغیر الله
 فوجب ان یحرم و اذ ذیجوا علی اسم الله فطاهر اللفظ لقیضی الخ و الاخره بغیر اللفظ الی آخره ازین
 فقره که لا عبره بغیر اللفظ که در ذیل مقوله ائمه موجود جمله و ساوس برکنده شدند و محمد از غیر خدای
قوله حکم باعتباری از جهت مخالفت جمهور است الخ **اقول** اولاً دعوی مخالفت تفسیر بضمای
 واحدی بحججه تصریحات ثقا و عدول ثابت ینمودن بعد از این حرف بر زبان نمی آید
 مضائقه نبود و بغیر آن خرافتی بیش نیست و حال موافقت بیضاوی بجمهور آنکه در عامه
 تفسیر مشهوره موافق بیضاوی مسطور است تا آنکه والد ماجد صاحب تفسیر غریزی هم
 در فتح الرحمان موافق تفسیر بیضاوی و غیره نوشته در تفسیر سوره بقره گفته و آنچه آیه از این آیه کرده
 شود در ذیج وی بغیر خدا و در تفسیر سوره مانده گفته و آنچه نام غیر خدا بوقت ذیج او یا ذکر شده
 و در تفسیر سوره انعام گفته یا آنچه فسق باشد که برای غیر خدا آواز بلند کرده شود و وقت ذیج
 و در تفسیر سوره نحل گفته و آنچه ذکر کرده شود نام غیر خدا بر ذیج وی الخ **قوله** حاصل کلام
 نووی آنست که مراد از ذیج غیر الله ذیج است بنام غیر خدا الی قوله و آن عام است ازینکه
 نامش بر وقت ذیج ذکر کرده شود یا قبل آن الی آخره **اقول** اگر ذیج بسم غیر الله منافی
 و مخالف تفسیر غریزی نبوده است پس بغیر الله بجای بسم غیر الله ساختن چراغ تفسیر
 کلام الهی قرار داده شده است **قوله** ابراهیم ناقل فتوی اهل بنجار است و ذکر آن فتویه
 بقول رافعی چه معنی دارد الخ **اقول** رافعی که از اهل بنجار حکم تحریم نقل کرده و اهل بنجار

را دلیل آن فتوی قرار داده رافعی صاف گفته مثل هذا لا یوجب التحريم لیس اگر این روایت بیک
 چیست قوله ورنه مذبح برای تقرب غیر خدا بالاتفاق حرام است الی آخره اقول آنچه
 از تقرب مرسوم اسماعیلیه است یعنی حریّت مذبح از مجرّد تکریم انبیاء و اولیاء بوجه ولایت و نبوت
 بی اعتقاد بمعبودیت شان و کفر ذبح بقول امام رافعی مردودست پس دعوی اتفاق کذب محض است
 و کتاب انوار بعد نقل قول ابراهیم مروزی گفته قال الرافعی مستدرکاً ضابطاً اعلم ان الذبح للمعبود
 باسمه نازل منزلة السجود و کل واحد منها نوع تعظیم و عبادة فمن ذبح لغيره عبادة و تعظيماً كفر
 و حریت و یجب ان یسجد لغيره سجدة عبادة و کذا لو ذبح له و لغيره علی هذا الوجه و من ذبح لغيره لا علی هذا الوجه
 كما اذا ذبح لرفق غیره او لرضا او للکعبة تعظيماً لانها بیت الله تعالی او للرسول لانه رسول الله فقد
 یحرم و من هذا القبیل الذبح عند استقبال السلطان لانه یتبشّر بقده و من نازل منزلة العقیقة
 و مثل هذا لا یوجب الکفر علی هذا اذا قال بسم الله و اسم محمد و اراد الذبح باسم الله و التبرک باسم
 محمد صلعم یعنی ان لا یحرم هذا کلام الرافعی و صوبه النووی الی آخره قوله از شباه و النظائر صفت
 ظاهر نیست که مراد درین حدیث از ذباح جن ذبیحه جن است زیرا که در شباه و النظائر هیچ
 در صدد بیان احکام جن از مبسوط منقول است پس محتمل است که مراد ازین نقل بیان حکمی دیگر
 باشد اقول ایجاب این احتمال در عبارت شباه و النظائر مبنی است بر آنکه عجوبه شباه ندیده
 است و اگر دیده باشد پس معنی آن نفهمیده است عبارت شباه در احکام جن نیست فممنها
 النکاح قال فی السراجیة لا تجوز المناکحة الی ان قال و منها لا یجوز قتل الجنی بغير حق کالانشی قال
 الرطبی قالوا ینبغی ان لا تقتل الحیمة البیضاء الی قوله و منها قبول رواية الجنی ذکره صاحب
 اکام المرحان اینی قوله و منها لا یجوز الاستنجاء ببرز الجن الی قوله و منها ان ذبیحة لا تحل قال فی
 الملتقط و عن رسول الله صلی الله علیه و سلم انه نهی عن ذبائح الجن الخ و آنچه چند و آیتا
 پیش کرده او اما کلام درست بدلال باشد و نظائر بوده است که محض فاسد برآمد و ثانیاً آنچه
 از ان روایات مستفادست یعنی جائز نبودن ذبح کردن جانوری بیک جن چه مضر صاحب
 بوارق است چه صاحب بوارق کی مدعی عدم کراهت این فعل گردیده قوله تشبیه بر
 غیر خدا معارفت در جانور نیست که ذبح آن بر آن همان غیر مقصود باشد الی آخره اقول

اگر این بیان عجوبه فرض کرده شود تمام جواب اعتراض نیست که اعتراض همین است که از حمل
الامال بر ذبح کمال بکبر دارند پس سند را با دعوی مناسب نیست که درین روایات
مدار حرمت بر وقت ذبح است و پس پس جانوریکه آواز داده شد بر غیر خدا بموجب عقیده
اسماعیلیه حرام میگردد مثل خنزیر و غیره و اعتبار وقت ذبح در آن نیست بخلاف و ایات
مذکوره **قول** بر تحریم بجانور و سواکب و وصال و غیره در شرع نکیر و ارنیت **الحاق قول**
قطع نظر از آنکه در بوارق موجود نووی در شرح مسلم نوشته المراد انکار ماحر مواعلی القسم
من البائنه والوصیلة والبحیة والهام و انها لم تصرح بانما تجزئهم الی آخره اینقدر تفهیده هرگاه معنی
آیت کریمه آغاز دادن شهرت کردن بر اسم غیر قرار یافته و قید ذبح لغو و مل گردانیده شده پس چرا
سائنه و غیره حرام نباشد و آنچه گفته زائد بودنش از جانوریکه بر غیر خدا ذبح کرده شده باشد
در نیاب بنحیال نمی آید الی آخره کمال وقاحت است که دعوی نمایند تقویة الایمان و چون
مجبب میکنند و بنحیال نمی آرد که آنها کی حرمت جانوریکه برای غیر خدا ذبح شده باشد از آیت
کریمه بیان میکنند مدار حرمت نزدشان بر آواز و شهرت و نام نهادن است بر آب و
وزائد بودن بجانور و غیره بران ظاهر است **قول** تحلیل بجانور الی **قول** منظور نیست **الح**
اقول در بوارق خود فرموده که در باب بجانور باین فقها بحث با جاری گردیده پس
مجرد منظور فیه بودن چه مضرت اما آنچه صاحب بوارق از تقوی صاحب تقویة الایمان
مقرر گردیدش سبب بجانور است و ان نقل فرموده تحریر جواب آن ضرور بوده که حکم حرمت
بر آواز و شهرت نام غیر که در تقویة الایمان است صریح مناقض آنست **قول** این مسئله را
کتاب فقه از جامع الفتاوی نقل کرده اند لیکن مخالف است با آنچه در عاتق کتب فقیده کور
اقول الحمد للہ که عجوبه موجود بودن این مسئله در کتب فقه اقرار کرده باقی ماند دعوی لغت
و دیگر روایات پس غایه الامر آنکه اختلاف ثبوت خواهد رسید برین تقدیر نیز دعوی تجدیدیه
نقض جماعی باطل گردید و آنچه بطور شک احتمال ضعیف پیش کرده و گفته شاید صاحب
جامع الفتاوی خیال کرده که چون مسلم برای خانه آتش و بت و بنایش ذبح نکرد الی آخره
نه فقیده که این احتمال نیز صاحب تقویة الایمان و مجیب بفقیده است چون جانور از آواز نام

مثل خنزیر حرام گردیده و قید فرج بی اعتبار شده پس از عدم قصد مسلم وقت فرج برای
 بت و غیره چگونه جانوریکه مثل خنزیر حرام شده حلال خواهد گردید قوله قول آنکس که الهی
 قبول کن این را دلالت میکند بر تقرب خدا و محل بحث جانوریت که شهرت داده شده
 باشد قبل فرج باینکه تقرب غیر خدا از فرج مقصود است الی آخره **اقول** محل بحث تقویۃ الایمان
 و جواب محیب هرگز فرج بت تقرب غیر خدا نیست بلکه از بر آوردن مطلقا پس از طرف خود قیود
 افزودن جواب اعتراض نیست و در قول آنکس که گفته الهی قبول کن این را از فلان بیشک آواز
 برای نام او داده شده گویند فرج بقصد تقرب غیر خدا نماید قوله حصر موجب حرمت بودن اهل
 لغیر الله در وقت فرج از تفسیر معتبر و کتابی از کتب معتدّه فقه و غیره ثابت نیست چه جای
 اتفاق الی آخره **اقول** قطع نظر از آنکه در تفسیر وسط و احدی نوشته و الذاج محل لرفع
 بذکر الله مایذبح علی اسمه و معنی ما اهل لغیر الله قال ابن عباس ما فرج للماضی و ذکر علیه
 غیر اسم الله و هذا قول جمیع المفسرین الی آخره و همچنان ظاهر است از دیگر کتب معتدّه خود
 اعجوبه بعد ازین گفته است دعوی حرمت از ذکر غیر عموما قبل فرج کسی نکرده الی آخره قوله
 پس در محل نزاع نیز اهل لغیر الله وقت فرج حکما موجود است **التم** **اقول** اعجوبه تا حال محل
 نزاع صاحب تقویۃ الایمان و محیب نفصید که حدیث اگر صاحب تقویۃ الایمان ما قصد بدیحه
 التقرب الی غیر الله یا داخل اهل لغیر الله وقت الذبح حکما نبینود چنانکه اعجوبه از بعض علماء مثل
 شامی و غیره آورده البته گنجائش ذکر این امر میبود و بدون آن این جمله در جنب تفسیر صاحب
 تقویۃ الایمان و محیب بر خلاف آن چه بکار خواهد آمد قوله حاکم در تفسیر آورده ما اهل به لغیر الله
 قبل ذکر علیه غیر اسم الله بذاعن الربیع و ابن زید الی آخره **اقول** معلوم نیست که از ایراد این
 جبارات چه قصد نموده اگر قصد صدقش است که ازین اقوال حرمت ما قصد بدیحه التقرب الی غیر الله
 است پس نه این امر صاحب تقویۃ الایمان و محیب نافع و نه ازین اقوال علاقه دارد و اگر مراد
 اثبات است که از مجرد ذکر غیر بر جانور زنده آن جانور حرام میگردد و قید وقت فرج لغو است
 پس چرا افکار و تماشای ازان میکند قوله در تفسیر کبیر است و قال ربیع بن انس و ربیع بن ریحان
 ما ذکر علیه غیر اسم الله و هذا القول اولی **التم** **اقول** اگر عبارات تفسیر کبیر از سابق میسرید

نقل این فقرہ در تأیید بیان تقویۃ الایمان جرات حاصل نمیکرد و بد عبارت آیت والذین
 مهمل لان العرب كانوا یسمون الاول ثان عند الذبح ویرفعون اصدواتهم بکرا و منه مهمل انهم یسمون
 قوله وما اهل به لغیر الله یعنی ما فحج للاصنام و هو قول مجاهد والضحاك و قتاده قال الذبح بن انس
 و ابن زید یعنی ما ذکر علیه غیر اسم الله و هذا القول اولی لانه شهد مطابقة لللفظ ان شاء الله
 که اختلاف است در نیکه از اهل کلام ذبیحیه مراد است نزد بعضی علما این مخصوص باصنام است و نزد
 دیگران آنکه بیرون نام غیر خدا نگوید و در عام از صنام و غیر صنام و همین قول اولی است بحسب
 مطابقت عموم لفظ قوله قید عند الذبح لم یلاحظ موردست و خصوص مورد قاضی عموم لفظ نباشد
 الی آخره اقول رقص الجلی العجوبه باید دید جای از دعوی حرمت از ذکر غیر محرم یا قبل فحج تیزی
 میکند و در حرمت بروقت ذبح می نهد که فحج بقصد تقرب غیر موجب حرمت است و جای
 قید عند الذبح را لغو قرار میداد قوله عبارت زلیلی متعلق از آیت کرمیه و لا تأکلوا مما لم یذکر
 اسم الله علیه است نه متعلق از ما اهل به لغیر الله اقول هر گاه تعلق عبارت زلیلی جمیع لفظ
 علی ان المراد بها حاله الذبح از آیت کرمیه و لا تأکلوا مما لم یذکر اسم الله تسلیم نموده پس آیت
 کرمیه ما اهل به لغیر الله گو معنی ذکر اسم غیر الله مراد داشته آید بی تصریح قید فحج هم همین
 معنی مراد خواهد بود که مال سزد و آیت واحد است قوله بالا از ائمه دین نقل کرده شد که آنچه
 بقصد تقرب غیر خدا فحج کنند اگر چه وقت ذبح نام خدا تعالی بران ذکر نمایند نیز داخل اهل به
 لغیر الله است پس قصر مراد از ما اهل به لغیر الله بر دو صورت مذکور باطل باشد الی آخره اقول
 اولاً گانیکه حکم حرمت بقصد تقرب غیر خدا نموده اند خود محققین شان بر او خال آن تحت اهل به
 لغیر الله اعتراض نموده اند و محطای نوشته قوله لانه اهل به لغیر الله باللال رفع الصوت بالذکر
 بی یقینه ولو ذکر الله تعالی خالصاً فالاولی ان یقول لانه عظیم به غیر الله تعالی
 انتهی ثانیاً سئله تقرب غیر بحث دیگر است و سئله تقویۃ الایمان و جواب مجیب بحث دیگرند و چون
 التقرب لغیر کو حکماً داخل اهل باشد اما حرمت از ذکر غیر قبل فحج چگونه مستفاد از آیت باشد
 دعوی این حرمت اختراعی و ابتداعی است در دین قوله در بعض کتب فقه در مع الواو و بین
 الہ او فرق نیست که بهر طور مکرر و مست اگر چه ذبیح حلال باشد الی آخره اقول قطع نظر از آنکه

فرق نکردن در بعض کتب مضر صاحب بوارق نیست لیکن بهر تقدیر در اینجا که اقرار بحالت صحیح
 میکند عقیده فاسده بخدییر که حرمت از ذکر غیر قبل فرج است از پنج میکند قول در ذخیره قوام
 است قال ابراهیم بن یوسف یصیر یتیم و به اخذ الصدقة الشدید فی واقعاته الی قوله در بدایه مذکور است
 والثانیة ان یدکر موصولاً علی وجه العطف والشركة الی آخره اقول آوردن نیمه روایات را بنقل
 و همچنان در دو قول بعد این سبخر تطویل کتاب چه فائده بخشیده در بوارق خود فرموده اگر ذکر نام
 غیر خدا موصول است بوجه عطف و شرکت آنهم حرام الی آخره قوله ان عبارت بدین نسق در
 کتاب الاضحیه و کتاب الصيد والذبایح و کتاب الزکوة فتاوی قاضی خان یافته نمیشود آری
 در کتاب الزکوة مرقوم است الی قوله پس در عبارت منقوله خلط و جمع عبارت و دو جای است
 الی آخره اقول در مقام حال کمال اعجوبه باید دید که عبارت بوارق تفهیده یا عجزیم
 پوشیده متصدی این اعتراض بر بوارق گردیده عبارت بوارق نیست و در بر جندی نوشته
 و حرم المذبح ان عطف علی اسم الله غیره نحو بسم الله و اسم فلان و بسم الله و محمد رسول الله صلعم
 بالجور و انما یحرم لانه اهل به غیر الله کذا فی الهدایة و فی الروضة ان قال بسم الله و محمد رسول الله
 بالرفع كانت الضميمة و اما اذا قال و محمد یا نصب ففی مئته و فی التمهیدیه هذا الفرق بین الجور و اگر
 اذا کان له بعد لعلم النحو علی قیاس ما رومی عن محمد انه لا یر الخطاء فی النحو معتبر فی باب اتصال الایحی
 الذبیة و فی فتاوی قاضیخان اذا قال باسم الله و اسم فلان قال ابراهیم بن یوسف یکون
 یتیمه و قال محمد بن سلمة لا یصیر یتیمه و قال الامام ابو بکر محمد بن الفضل اذا قال باسم الله و باسم
 محمد ان اراد بذکر اسم النبی صلعم تعظیمه جاز و لا باس و ان اراد به الشکره مع اسم الله تعالی
 لا تحل الذبیة الی آخره اعجوبه چالاکی نموده فقره و فی فتاوی قاضیخان را مقوله بوارق قرار داده
 حالاً که مقوله بر جندی است و عبارت فتاوی قاضیخان که بعد ازین صاحب بوارق نقل
 فرموده اعجوبه هم خود اقرار آن در کتاب الاضحیه نموده پس این اعتراض بر بوارق نتوان نمود
 آری اگر بر قول بر جندی این اعتراض میسر و گنجایش تغلیط میداشت با وجودیکه جواب
 از طرف بر جندی هم ظاهر است و لاکه بر جندی تخصیص حواله کتاب مذکور نموده تا از یافته
 نشدن عبارت مذکوره در کتاب مسطور اعتراض بر بر جندی درست گردد و ثانیاً اگر

بر جندی قول قاضیان بحیث عبارت از مواضع متفرقه و اقتصار کلام ذکر کرده جای ملامت نیست جای ملامت آنوقت بودی که حکم غلط نقل نمودی و آن حکم در قاضیان نبود و قول این عبارت عالمگیره متعلق به بسم الله صلی الله علی محمد و آله صلی الله علی محمد است الی آخره اقول صاحب بوارق کی از تعلق این عبارت به بسم الله و صلی الله علی محمد انکار نموده قول صاحب بوارق قبل از نقل عبارت اینکه و اگر ذکر کرد معطوف لاعلی وجه الشک مثلاً گفت بسم الله و صلی الله علی محمد تفصیل الخ و بر آریان همین تفصیل عبارت عینی و بر جندی عالمگیره قاضیان نقل نموده قول از بسبوط و ذخیره و محیط چنان ظاهر میگردد که قول ابوبکر محمد بن الفضل متعلق به بسم الله و صلی الله علی محمد است الی قول لیکن قاضیان از اختلاط خطا این قول را بسوی بنام خدا و بنام محمد صاف کرده الخ اقول آنچه بنام این کتب ذکر کرده از بیچ عبارت خصوصیت تعلق قول ابوبکر محمد بن الفضل به بسم الله و صلی الله و نفی تعلق بنام خدا و بنام محمد ظاهر نیست پس این حواله محض اقرار است و حکم به بخطیة قاضیان با وجود اقرار صحت نقل صرف بر بناء اینو هم خطاب بر خطاست در عبارت منقوله بسبوط همین قدر آورده ولو قال بسم الله و صلی الله علی محمد ان اراد بذكر محمد الا شترک فی التسمیة لایکل الی آخره در عبارت ذخیره همین قدر نقل کرده و قیل ان اراد بذكر محمد و یجانب است در حواله محیط پس در عبارت اصلا ذکر نام ابوبکر نیست تا بدعوی ظهور چه رسد و اگر در کتابی بجای در مسئله بسم الله و صلی الله علی محمد حکم از امام ابوبکر منقول باشد تا هم بی تصریح ائمة فن جزم حکم بخطای قاضیان بر بناء آن محض جهالت است قول خود قاضیان در کتاب الزکوة در باسم الله و هم فلان بدو تفصیل عدم ملت از ابی القاسم الصفار نقل کرده در باسم الله و باسم فلان تصحیح حرمت نمودن الی آخره اقول تصحیح حرمت و قول ابوالقاسم چه دلیل تخلفیة قاضیان است اگر معنی تصحیح بیفصید استبعاد او خود ترداد و هم مردود میگردد و نیز انشاء اکثر اعتراضات همین عدم فهم معانی عبارات قاضیان در کتاب الزکوة حرمت جانوریکه ذبح کرده شده باشد برای غیر خدا الخ اقول قول بحرمت جانوریکه ذبح کرده شده باشد بر غیر خدا فیض و تکذیب نقل مذکور نیست آری آنکه آنرا مذکور نیست حاکم ذبح کرده شده باشد بر غیر خدا مذکور نیست البتة این غیر از

بر قاضیان گنجاش دشت قوله این توجیه قول است بامایرضی قاضیه و تشریح کلام بر
 در در مختار و دیگر عائد کتب فقه الی آخره **اقول** آنچه از بعض کتب نقل عبارت کرده
 و تطویل نموده متعلق بقرب غیر الله است که مرکب آن بقصد عادت غیر الله بموجب آن عباد
 مرتد و ذبیحه آن ذبیحه مرتد و بی قصد عبادت گو حکم ارتداد نه نموده اند مگر ذبیحه بنظر تعظیم غیر الله
 حرام گفته اند اما ادخال آن در آیت کریمه حقیقه منطوریه است که خود از کلام بعض مفسرین
 مستندین و ثابت گو باعتبار حکم نزد آنها مانند آن باشد و حرمت در این صورت خود
 صاحب بوارق بعد ازین بیان فرموده چنانکه گفته و لزوم کفر بر تقدیر قصد تقرب عباد
 قادم خود ظاهر است و حرمت ذبیحه برین تقدیر از نیست که ذبیحه مرتد است نه آنکه جانور زنده
 قبل از ذبح صرف بیاعت تشبیه برای قادم حرام گردیده الم و تعظیم ولی بنظر ولایت
 تعظیم عادل بنظر عدل و تعظیم سید بنظر سیادت تقرب و تعظیم غیر الله نیست بلکه تعظیم و تقرب
 الله است خالصا و ادخال در آیت بی شرکت در تسمیه و ذکر غیر مجز و قصد تقرب درست
 نخواهد بود چنانچه خود از طحاوی نقل نموده لا لاله الا الله رفع الصوت بالذکر الم قوله تعیین
 معنی اهل به لغیر الله در کلام در مختار آنچه ذکر کرد ممنوع است و قول صاحب در مختار لانه
 محال اهل به لغیر الله به من بتعظیفه مفید عدم تصریح تعیین الی آخره **اقول** اعجب به عجیب جرأت
 نموده در عبارت در مختار بجای لانه اهل به لغیر الله لانه محال به لغیر الله قرار داده بحر
 من بتعظیفه آویخته بر مطلب خود درست میکند و اگر بعلطی کتابت بوارق آویزد و عذر
 مطالعه نه نمودن در مختار پیش سازد مقبول نخواهد گردید چه خود سابقا عبارت در مختار
 نقل کرده است در ان لانه اهل به لغیر الله موجود و نیز طحاوی نقل کرده قوله لانه اهل
 به لغیر الله لا لاله الا الله رفع الصوت بالذکر الی آخره قوله ملا علی قاری یا اتباع اسماعیل بر
 خلاف جمهور این ذبح را بر ذبح برای تقرب قادم حمل نموده الی قوله بهر حال کلام
 ملا علی قاری مفر خصم نیست که هر وجه کفر وجه حرمت ذبیحه درین دو وجه کرده **اقول**
 قطع نظر از دیگر خرافات چه جرأت میکند که میگوید که ملا علی قاری هر وجه کفر درین دو
 وجه مفر خصم نیست شرم نموده که خصم که حکم کرده و داد نموده بر حق و از جهل قصاص

نموده بلکه آنرا مجمع علیه قرار داده است و در تقویۃ الایمان نیز صاف حکم شرک کرده است پس کلام
 ملا علی قاری چه امضی نخواهد بود باقی تطویل محض بیفایده است قوله عبارت بستان متعلق بصورت
 که از فوج تعظیم امیر مقصود نباشد **الحق قول** در عبارت بستان موجود و کذا که از فوج البقر
 لاجل الاعراض الی پس انکار آن محض حماقت است باقی آنچه دعوی تبدیل و تغییر بعضی الفاظ مانند
 بمنزله الرشوة بجای معنی الرشوة و غیر ذلک نموده و آنرا تصرف قرار داده قطع نظر از اختلاف
 نسخ بر تقدیر بحث آن نیز آنرا تصرف گفتن محض جهالت است که درین چه مضرت و منفعت کسی
 از طرفین بوده که تصرف گفته شود قوله مذہب سعید بن مسیب و شعبی و حسن غیر هم متشکا
 و باصح اهل کتاب از ما اهل به لغیر الله است نه آنکه مراد از ما اهل به لغیر الله خاص فایده است پرستان
 است **الحق قول** در تفسیر کبیر گفته الفصل الرابع فی تحریم ما اهل به لغیر الله من الناس من زعم
 ان المراد بذلك ذباح عبدة الاوثان الذين كانوا يذبحون لاوثانهم كقولهم وما ذبحهم علی
 النصب و اجاز و اذبحته النصرانیة اذا سمي علیها باسم المسيح و هو مذبح عطا و کحول و
 الحسن و الشعبی و سعید بن المسیب **الحق قول** چنانکه از فوج بنام غیر ذبیحی حرام گردید همچنان از فوج
 بر آن غیر بقصد تعظیم غیر مذکور ذبیحی حرام میگردد و الی قوله و حرمت این ذبیحی بحجت اهل
 لغیر الله است خواه بحجت آنکه اهل لغیر الله باعتبار لفظ عام است که وقت فوج باشد یا قبل
 فوج متصل آن **الحق قول** اولاً سابقاً از کلام مستندین و ثابت که مذبح بقصد تعظیم
 الغیر داخل ما اهل به لغیر الله نیست و ثانیاً ذکر مسند بقصد تقرب و تعظیم غیر صاحب تقویۃ الایمان
 و محیب و ذریت شان را چه مفید که حکم حرمت بر فوج بقصد تقرب و تعظیم نموده اند بلکه بر آواز
 دادن و از اراده فوج کمال نمیکرد و از آنکه قریب تحریف قرار داده اند **قول** کنت و قصد تقرب
 خدا از فوج نیز در حل ذبیحی شرط است الی آخره **قول** بحث صاحب تقویۃ الایمان و محیب
 و صاحب بوارق در ما اهل به لغیر است و از کلام مستندین همچو ظاهر که صورت قصد
 تقرب غیر داخل ما اهل به لغیر الله نیست و قصد تقرب خدا را که شرط نوشته اند شرطی گیر است
 شامی در رد المحتار بذیل قول و الشرط فی التسمیة هو الذکر الخیال فی النصوص و یغنی ان یراد منه
 الشرط ان لا یقصد معاً تعظیم مخلوق الی آخره بلکه خود آنچه از فتاوی غرائب نقل نموده

فی الذبیح بشرط تجرید التسمیة مع قصد التقرب الی اللہ وصدہ بالذبیح از زبان قول نافعی و ظاهر است
 قول ازین باره عبارت قاضیخان عدم شرطانیت در تسمیة برای ذبیحہ فعیده الی آخره
 اقول در بوارق کہ بقول عالمگیری لوقال بسم اللہ و لم تحضرہ الیہ کل عند العائتہ و یصح کذا
 فی فتاوی قاضیخان استناد نموده ہر کسی کہ ادنی فہم نیر و در و ہر و عدم شرطانیت ظاہر است
 انکار از ان خبر جہل معنی شرط امری دیگر متصور نیست و آنچه از وقتقی وغیرہ آورده نوی
 و لم یؤذ الذبیح لم یحل کما فی الفتاوی الی آخرہ پس منشا ذکر این عبارات نہ فہیدن معنی لفظ
 یصح است و اما آنچه از قاضیخان وغیرہ آورده و ان لم یؤذ التسمیة علی الذبیح و انما اراد
 شیاً آخر لا یحل بہ لانه نوی غیر ما امر بہ الی آخرہ پس حکم عدم حلت متفرع بر شرطانیت بلکہ بر
 نیت غیر ما مور بہ است و نشان بینما قولہ تفسیر موافق لغت و محاورہ اہل لسان و التفسیر
 بالرامی قرار دادن الم اقول چون مفسرین تفسیر اہلال بذبح نموده اند و معنی شرعی محل
 ذابح فرمودہ اند و صاحب تفسیر آنرا قریب تحریف قرار دادہ معنی آیت کریمہ آواز دادہ شد
 قرار داد پس گو موافق معنی لغوی و محاورہ لسانی این معنی ہم صحیح تواند شد اما در مخالفت آن
 بجمہور چنانک است در رسالہ مولوی برمان لدین صاحب کہ یکی از مصلحان کلام صاحب
 تفسیر اندر قوم واضح باد کہ معنی آیہ شریفہ حسب یک تفسیر خلاف الفتح العزیز نیست ہر چونی کہ
 آواز دادہ شود بنام غیر اللہ باو نہ گام ذبح اوالی قولہ و معنی مرادست از قولہ علیہ السلام
 ملعون من ذبح لغير الله نزد جمہور الی آخرہ قولہ تفسیر آن با ذبح للاصنام یا ما ذبح لغير الله
 تفسیر بحاصل معنی است نہ ترجمہ لفظ الی آخرہ اقول در اینجا کہ بودن ما ذبح للاصنام ما ذبح
 لغير الله تفسیر بحاصل معنی آیت کریمہ اقرار نموده پس گو با خود اقرار بغلطی صاحب تفسیر عزیزی کرد
 کہ برگرفتن اہلال بمعنی ذبح حکم قرب تحریف کلام الہی فرمودہ قولہ و جانوریکہ آواز دادہ شد
 و شہرت دادہ شد کہ بر اخیر خدست پس از ان ذبح کردہ شد ذبح لغير الله بران صادق است
 الی آخرہ اقول این چہ تعلیل عوام است اگر صاحب تفسیر سنگفت کہ جانوریکہ آواز دادہ شد
 برای غیر پس از ان ذبح کردہ شد و برگرفتن اہلال بمعنی ذبح گیر نمیکرد و البتہ تطبیق تفسیر
 متفاسیر جمہور مفسرین باین طور ممکن بود حالانکہ صاحب تفسیر آنچه نوشته صحیح و طبیعتو آن

ممکن نیست قوله در تفسیر کبیر مذکور است والراهم ما اهل غیر الله به والالہال رفع الصوت ومنہ
 يقال اهل فلان بالفتح اذ الہی ومنہ متہل الصبی وهو صراخه اذا ولد الخ **اقول** بعد این عبارت
 بلا فصل موجود وکانوا یقولون عند الذبح باسم اللات والعزی فحرم الله تعالی ذلک است
 پس مجرب بودن الہال بمعنی رفع صوت چه مفید کہ حق تعالی تبصریح بہان تفسیر تحریم عند الذبح
 فرمودہ است قوله ونیز در تفسیر کبیر مرقوم است وما اهل به غیر الله قال الاصمعی اصلہ رفع الصوت
 فکل رفع صوتہ مثل ثم قیل للحریم مہل کر رفعہ الصوت بالتلیتہ والذابج مہل **اقول** در اینجا
 ہم تصرف نمودہ بر آنما شایکہ معنی لغوی درین آیت مراد اند ومعنی آیت ما رفع بہ الصوت است
 نہ ما ذبح تا مخالفت تفسیر عزیزی ثابت نگردد و جاہلان بیان تفسیر عزیزی را موافق تفسیر
 حالانکہ اصل عبارت تفسیر نیست قال الاصمعی الالہال اصلہ رفع الصوت فکل رفع صوتہ فمہل
 وقال ابن جریر مہل بالغد فربما نہا کما مہل الرکب المعتمر ند معنی الالہال فی اللغة ثم قیل للحریم
 مہل لرفعہ الصوت بالتلیتہ عند الاحرام ند معنی الالہال يقال اهل فلان بحجۃ او عمرۃ ای احرام
 بہا وذلک نہ رفعہ الصوت بالتلیتہ عند الاحرام والذابج مہل لان العرب کانوا یسمون الاوثان
 عند الذبح ویرفعون اصواتہم بذکر ما معنی قوله وما اهل به غیر الله یعنی ما ذبح للاصنام وهو قول مجاہد
 والضحاک وقادة وقال الربیع بن انس وابن زید یعنی ما ذکر علیہ غیر اسم الله الی اخرہ قوله در
 تفسیر مدارک مرقوم است وما اهل غیر الله به ای رفع بہ الصوت لغير الله **اقول** در اینجا ہم فصرہ
 کہ متصل آن بود حذف نمود یعنی وهو قولہم باسم اللات والعزی عند ذبحہ وصاحب مدارک
 در تفسیر سورۃ البقرہ تبصریح فرمودہ وما اهل به غیر الله ای ذبح للاصنام ف ذکر علیہ غیر اسم الله واصل
 الالہال رفع الصوت ای رفع بہ الصوت للصنم وذلک قول اهل الجاہلیتہ باسم اللات والعزی ودر
 تفسیر سورۃ انعام فرمودہ لے رفع الصوت علی ذبحہ باسم غیر الله الخ پس بموجب حکم تفسیر عزیزی
 صاحب مدارک ہم داخل محرفین است ہناد با و در تأیید آن چہ معنی دارد قوله در بیضاوی
 مذکور است وما اهل غیر الله به لے رفعہ الصوت لغير الله **اقول** اصل عبارت نیست ای رفع الصوت
 لغير الله بہ کہ قولہم باسم اللات والعزی عند ذبحہ ودر بیان بیضاوی در تفسیر سورۃ البقرہ مذکور و
 ما اهل به لغير الله لے رفع بہ الصوت عند ذبحہ للصنم الخ ودر تفسیر سورۃ انعام بذیل اوفشا اهل

غیر التذکره نوشته انما سمی ما ذبح علی اسم الحنم فسقا تو غله فی الفسق الی آخره واضح باینکه تا وقتیکه از
 جمهور مفسرین حکم تحریف بودن حمل الی بر ذبح و غیر التذکره بر غیر اسم التذکره و حکم حرمت بر آواز دادن
 نقل نخواهد نمود و اعتراض مندرج نمی تواند شد و بغیر این امر اگر در تفسیری در مقامی صرف بر ذکر
 اسم غیر بی ذکر ذبح اتفاق کرده باشد از آن موافقت تفسیر عزیزی بجهت مفسرین ثابت نتواند
 شد یا وجود یک خود صاحب آن تفسیر هم بجهت تصریحات دیگر مقامات بقول مخالفین داخل
 محرفین باشد قوله مشرکین از ذبح بحیره و سائبه و وصیله و حامی تقرب بتان قصد نمیکردند
اقول اینقدر نفهمیده که اگر شهرت بنام کسی موجب حرمت جانور میگردد و اعتبار وقت
 ذبح تحریف مینماید البته بحیره و سائبه و وصیله و حامی در شرع حرام میگرددند حال آنکه از طرف
 شارع بر آن نمیکردند دست قوله مراد از مقرر کرده دادن جانور زنده برای خدا مقرر کرده
 دادن نیست برای تقرب غیر خدا بجز که بعد ذبح بر آن تقرب غیر خدا گوشت خوردن حرام است
اقول پس برین تقدیر حرمت از ذبح برای تقرب غیر خدا گردیده از مقرر کرده دادن و
 حمل بر جمیع بقول صاحب تفسیر تحریف است قوله تعمیم مفاد لفظ حدیث است **اقول**
 این دعوی مخالف تحقیق مستندین است بلکه آنکه گوید که مستندین او مفاد لفظ حدیث نمیدانستند
 در مجمع البحار گفته من ذبح بغیر التذکره یا باسم غیر التذکره قوله شرح نووی موافق حال مشرکین آن
 زمان **اقول** نووی هرگز ذکر حال مشرکین آن زمان نکرده بلکه مراد حدیث بیان نموده
 است عبارت شرح مسلم اینکه اما الذبح بغیر التذکره فالمراد به ان ینذبح باسم غیر التذکره الی آخره قوله
 مراد از شهرت دادن باینکه این جانور بر غیر خداست اظهار تقرب آن غیرست بجز آن جانور الی
 آخره **اقول** از سابق معلوم شد که از شهرت دادن بنام غیر ذبح بر آن تقرب غیر مراد داشتن
 خود صاحب تفسیر بقول صاحب تفسیر داخل محرفین ساختن است قوله ذکر نام خدا بر جانور
 کشته کجا در تفسیر است **اقول** عبارت تفسیر نیست جان این جانور را از آن غیر خدا قرا
 داده کشته اند و آن عین شرک است و هرگاه این بحث در وسرایت گردیده دیگر تذکر نام خدا
 حلال نمیشود و این پس انکار نمی نمودن نمودن محض سفاکت است قوله چون مقصود از شهرت
 دادن بنام غیر خدا قبل از ذبح قصد تقرب غیر خداست بجز آن و آن قصد ستمه است الی آخره

اقول در بنجام صان انحراف است از تفسیر که در تفسیر عزیزی مراد از است کریمه دشته قوله
 ذابح اگر غیر مالک است سیف محض باشد **الحاقول** عبارت بوارق نیست و تسمیه کافر و فاسق جانور
 زنده بر غیر قبل از ذبح گوشت دراز باشد آنچنان در حرمت آن جانور زنده مؤثر گردد که اگر چه
 مسلم صحیح العقیده غالباً عن قصد التقرب بالغير خالصاً مخلصاً بذكر نام خدا و ذبح کند هم حلال نباشد
 مثل گشت خوگ گردانته پس در رد این عبارت گفتن که مالک قاصد تقرب غیر خداست پس
 ذابح بمقابله قصد مالک چه باشد **الحاقول** سخت جنون است اولاً که در حرمت ما اهل بر ذبح بقصد تقرب
 غیر خدا نمودن انحراف از تفسیر عزیزی است و ثانیاً این قول متوجه بر بوارق نیست که در صورت
 مذکوره بوارق هرگز بر آن جانور صادق نیست که بر تقرب غیر ذبح کرده شد قوله مستفاد بود
 اینکه حرمت آن جانور حرمت بعینه نیست از بنجائمال نمی آید **الحاقول** نشان این اعراض
 قبیح تحریف صریح در عبارت بوارق است که قول بوارق بحواله صفحه ۱۸ چنین نقل کرده قوله مانند
 سگ و خوگ از بنجاستفاد میشود که حرمت آن جانور حرمت بعینه نیست **الحاقول** حال آنکه عبارت بوارق
 بر صفحه مذکوره نیست قوله مانند سگ و خوگ از بنجاستفاد میشود که حرمت آن جانور حرمت بعینه
 است **الحاقول** پس عجوبه بجای لفظ است لفظ نیست از طرف خود ایجاد نموده بر بنابر این تحریف
 این اعراض پیش نمودن این چوسوئله شیطانی است که در کتاب خصم با وجود حواله صفحه آن بر
 سخن سازی تحریف مینماید لاجول ولا قوة الا بالله العلی العظیم پس در نقول دیگر کتب خصوصاً
 کتب غیر مشهوره چنان اعتبار کرده آید قوله آخر کلامش متعلق بوقت عدم ثبوت و
 وقوع حرمت است **الحاقول** چون حرمت بعد مذبح شدن جانور است پس معاذ الله
 داخل کردن ما اهل به لغیر الله در محرمات غلط باشد و اگر مراد از حرمت ما اهل لغیر الله
 حرمت مذبح تقرب لغیر خواهد گرفت داخل محرفین خواهد شد قوله عبارت بودن جانور
 زنده از مجموع جسم و جان ممنوع الی قوله جان مملوک در اضافت است نه به توصیف
 الی آخره **اقول** نهایت نفهم است که معنی عبارت تفسیر عزیزی نفصیده در عبارت
 تفسیر عزیزی موجود است زیرا که جانها بشری مملوک کسی جز خدا نیست الی آخره از بنجائمال
 که خان مملوک در قول تفسیر عزیزی چون از آدمی طلب جان مملوک و نمایند در امثال

غیر از دادن جان جانوری اله به توصیف است ورنه تفرقه در جانهای بشری و غیر بشری با یکدیگر
 بشری مملوک کسی جز خدائیت محض مینماید و بقوله از عبارت تفسیر ظاهر نیست که تجویز این دو
 احتمال در فعل نذر کنندگان بذبح جانور بنام غیر خداست الی قوله مطلق آواز بر داشتن تشبیه
 در حق جانور که برای غیر خداست منصرف بسوی قصد تقرب غیر خدا بذبح آن بقریه حال
 نذر کنندگان الی آخره **اقول** اولاً در بقول اعتراف است تجویز و احتمال در نذر بذبح جانور
 بنام غیر خدا یکی ایصال ثواب و دیگر تقرب بذبح پس ازین هم و سوسه اسماعیلیه که بقره منذوره
 علی الاطلاق داخل تقرب بغیر الله سازند و بتکذیب تفسیر احمدی و غیره میپردازند باطل گردید
 و ثانیاً تشبیه جانور بنام غیر خدا را منصرف بسوی قصد تقرب بذبح نموده و حال جهال از قریه
 این تفسیر قرار داده حکم حرمت مرتب ساختن صریح انحراف است از آن معنی که در تفسیر عزیز
 برای ما اهل بغیر الله قرار داده شده است و ثانیاً محل بر تقرب غیر و حکم حرمت مطلقاً لازم
 فهمیدن منافی است تحقیق صاحب تقویۃ الایمان را در فتوی که گفته جای اشتباه درین دیار
 و درین زمانه در صورتهاست که برآمدگان میکنند الی آخره و بعد از آن صورتهای متعدد
 با حکام مختلفه بیان کرده قوله در تفسیر و حیل جهال آنوقت است الی قوله ما از حال این جهال
 معلوم است که مقصود ایشان از تشبیه این جانور بنام غیر خدا قصد تقرب غیر خدا بذبح آن باشد الی آخره
اقول در اینجا هم در حجت ذمیه منذوره بر آن غیر در صورتیکه رسانیدن ثواب دادن جان
 برای غیر خدا مبرور و مقصود باشد با وجود اعتقاد عدم حصول مقصود بگوشت خرید و بازار کلام
 کردن نتوانست و آنچه کلام کرده که ما را حال جهال معلوم است پس علم صاحب تفسیر تا اینجور
 بحال جهال یک زمانه لاحق در تفسیر است یا در احکام شرعی چه دخل قوله حکم شرک مرتب
 بر ذبح جانور برای تقرب غیر خداست نه بر عدم اختیار عوض آری عدم اختیار عوض دال بر
 نفی قول ایشان است **القول** که این قول محل جواب اعتراض بوارق نیست اعتراض همین است
 که جواز دادن عوض مندر مسئله مختلف میباشد بین المؤمنین در صورت مذکوره اگر ناظر
 عوض اختیار نمود بلکه میگویم که جائز هم ندانست که ما بودند مسبب البعض شرک از کجا لازم آمد پس
 عدم اختیار عوض چگونه دال بر تقرب غیر و منافی نیست ثواب رسانی است دعوی این دلالت

مخص بی دلیل است قول فرج جانور قصد تعظیم عبادت است و عبادت غیر خدا از امارت شرک است
است الی آخره اقول کلام درین است که فرج جانور منحصر در عبادت نیست چنانکه در مسکن
از مستندین او منقول گردیده پس اگر قصد اصال ثواب و تکریم ولی بنظر ولایت و تکریم رسول بنظر
رسالت خواهد نمود فرج جانور بر آنجی ولی شرک نخواهد بود و قول در شفاعت قاضی عیاض مرقوم است
اجمع المسلمون علی انه لا یصدر لالسن کافر و النکان صاحبہ مهر جابا لاسلام مع فعله ذلک الفعل کما یجوز
للضمن و الشمس و القمر و الصلیب و النار و کالسعی الی الکائنات و البیع مع ایها اقول عجوبه درین مقام
تحریف عبارت نموده اند اصل عبارت نیست و کذلک تکفر بکل فعل جمیع المسلمون علی انه لا یصدر
الاسن کافر و النکان صاحبہ مهر جابا لاسلام لم یس درین عبارت حکم کفر و صورت نیست که اجماع مسلمین بر
عدم صدور فعلی از غیر کافرت ثابت باشد پس تا وقتیکه اجماع مسلمین ثابت نکند بموجب این قول حکم کفر
چگونه راست خواهد گردید و ما از مستندین او عدم کفر و صورت فرج بر رسول بنظر رسالت
نقل نموده ایم و واضح باد که فرج بر غیر بالاتر از سجده بر کفیریت و حاش قطع نظر از ماسبق اینک علی
قاری در شرح شفا بذیل همین قول فرموده بخلاف السجود و المسطغان و نحوه بدون قصد ایستادن
بل باراده التعظیم و التمجید فانه حرام لا کفر الی آخره و بذیل قول و السعی الی الکائنات و البیع مع ایها
نوشته احقر از من سبیه الیها منفر و القصد القفرج دون العبادة و بذیل و التبری نیریم نوشته است بخلاف
من سعی الیها معهم لکن بخلاف صورهم الی آخره و متعلق قول من شد الزنا میر و فحصل الرأس فیه و فعل
فحصل الرأس کان اشعار الکفره قبل ذلک و اما الآن فقد کثر فی المسلمین فلا یعد کفر الی قول کفر
ما ثور از صحابه و تابعین الی قوله هرگز مخالف تفسیر صاحب تفسیر نیست حاشا که اکابر مذکور از ائمه
بعینه فرج گرفته باشند الی آخره اقول قطع نظر از آنکه این قول مبتنی است بر جعل از عامه تفسیر
آنچه در بوارق قدری قبیل مذکور آنهم نه فهمیده اند در شورش منقول من ابن عباس فی قوله ما اهل ما ارجح
و عن جابر اهل لیس الله قال فرج لیس الله و از نووی قول بالذبح لیس الله فالله و ان یدبح باسم غیر الله تعالی الی آخره
و از تفسیر احمدی منقول ما اهل به لیس الله معناه فرج باسم غیر الله الی آخره پس لزوم کوشش
تفسیر ما ثور از مستندین و متاخرین مانند آفتاب روشن است قوله مقصود ازین نقل تفسیر
بر عموم لفظ بودن ما اهل لیس الله است و حکم الی آخره اقول قطع نظر از رکالت عبارت

اولاً اینقدر تفهیمیده که در عبارت تفسیر نیشاپوری حکم بر ذبح و قصد تقرب غیر از ذبح است نه بر آواز
 دادن و ظاهر که اعتبار ذبح بموجب قول تفسیر عزیزی تحریف است و ثانیاً در نیشاپوری صابر
 مرتد او ذبیحه مرتد واقع است پس مجرد ذکر یک سله در ضمن کلامی آیت با دینی مناسب
 چه مثبت مقصود است که حکم تحریف بر تقاسیم است قوله چون مسلمان از قصد تعظیم غیر خدا بذر مرتد
 میگردد پس این ذبح مرتد شد الحاق قول درینقول هم اعراض از جواب اعراض است عبارت
 اعراض اینکه سبب حرمت ذبح مشرکان است نه آنکه از نام نهادن مشرکان جانور زنده
 مثل خوک گرد دالی آخره قوله اینچک است بر امارت کفر الی آخره اقول اولاً حکم بامارت کفر بودن
 امری علی الاطلاق بی نص شارع و اجماع مسلمین محل کلام است و ثانیاً در خصوص این بحث
 این حکم عام تبصریح مستندین عجوبه صحیح نیست کما مر سابقاً قوله سرایت جثت معتبر بر وقت
 ذبح است که وقت ترتب حکم حرمت است الی آخره اقول در اینجا که اعتبار بر وقت ذبح نه
 پس از آیت که بر شهرت دادن حکم حرام گردیدن جانور مثل خنزیر قرار میدهند معاذ الله حکم
 آیت بیکار افتاده قوله حکایت رجوع فترت الی اقول ظاهر معنی اقرار نمیدانند و نه این حکم عمومی
 حالاً بفهمد که بموجب تفسیر عزیزی مدار حکم مایل به لغیر الله بر آواز دادن برای غیر است که ازین امر جانور
 مثل خنزیر حرام میگردد و حمل اهل بر ذبح گو یا که تحریف است و در فتوی حکم مدار حل و حرمت بر نیت
 وقت ذبح است که اگر بر نیت تقرب الی الله یا برای امور مباحه ذبح میکند حلال است و الاحرام پس
 آواز دادن و آواز ندادن را در خلوة در حلت و حرمت نیست اما آنچه گفته مدار حل و حرمت
 و تفسیر نیز بر نیت است چه از آواز بر آورده شدن بنام غیر خدا انکشاف نیت تقرب غیر خداست الحاق
 حاشا اینکه این توجیه نوقت قابل پیش کردن بود که صاحب تفسیر آیت با ذبح تقرباً غیر
 میفرمود غایة الامر آنکه بر مجرد آواز دادن انکشاف میگردد و حمل اهل بر ذبح تحریف قرار نمیدانیم
 گنجائش این خرافت بود با وجود اینهمه توجیه توجیه القول بما لا یرضی به قائم است قوله و قد
 انما الاجمال بالنسبات تقدیر حکم است که شامل اخروی و دنیوی است لیکن بالاتفاق مراد
 اخروی است و آن عام است از ثواب و استحقاق عقاب پس تخصیص مراد به ثواب
 از حقیقه غلط است الی آخره اقول اولاً در کتب معتدیه حقیقه خود از ابی حنیفه مراد بودن ثواب

در این حدیث ثابت است امام علی علیه السلام در شرح صحیح بخاری فرموده و جمله ابو حنیفه علی النوع الاول ای ثواب
 الاعمال لایکون لابلانیه و ذلک بوجهین الاول ان الثواب ثابت اتفاقاً و لا ثواب بدون النیه
 فلو ارید الصحة ایضاً لیزم عموم المشتک و المجاز الثاني انه لو حمل علی الثواب لکان باقیاً علی عمومہ و لا ثواب
 بدون النیه اصلاً بخلاف الصحة فانها قد تكون بدون النیه کالبیع و النکاح الی و ثانیاً معنی شرعی نیت
 قصد الطاعة و التقرب الی الله فی ایجاد الفعل است پس تخصیص ثواب باینجا هم ثابت است و ثالثاً
 در مقوله یو ارق که مراد ثواب است نه حل و حرمت و صحت و فساد تخصیص ثواب بمقابلہ استحسان
 عقاب نیست بلکه بمقابلہ صحت و فساد و حرمت و حلت پس اعتراض بیهو ارق آنوقت متوجه
 شود که از اقوال محققین خفیه در شرح این حدیث انحصار صحت و فساد و حلت و حرمت اعمال
 در نیت عموم ثابت کند و آنچه گفته که ثواب و استحقاق عقاب را حلت و حرمت لازم الی
 پس درین قول لزوم حلت و حرمت آن افعال و اعمال بر آن ثواب و عقاب ثابت شود
 نه لزوم حلت و حرمت دیگر شایء مثل ذبیح و غیره قوله معذ انیت در عبادات محضه
 جز اسلام شرط صحت و ذبیح برای تعظیم از عبادات محضه است الی اقول اولاً از طرف خود
 قیدی افزودن جواب اعتراض نیست در فتوی که مدار حل و حرمت ذبیح بر نیت ذابح داشته
 کی آنرا مقید بر تعظیم نموده تصریح گفته اگر نیت تقرب الی الله یا بر اکل خود یا بر استیجار
 و دیگر امور مباحه ذبیح میکند حلال است و الاحرام الی و اعمی به خود از شباه آورده است الذبیح
 قد یکون للماکل فیکون مباحاً او مندا و یا اولاً ضمیمه فیکون عبادۃ الی آخره و ثانیاً در شباه انیم
 گفته است ثم رایت ابن وهبان فی شرح المنظومه قال ان ما لایکون لالعباده لایحتاج الی
 النیه و نقل العینی فی شرح البخاری الاجماع علی ان التلاوة و الاذکار و الاذان لایحتاج الی النیه
 الی آخره مثلاً پریشانی عدم فهم محاورات و اصطلاحات متفرقه است قوله شرط تجزیه تسیم از
 تقرب غیر خدا نیز در ذبیح الی اقول قطع نظر از کلامیکه در بحث و معنی تقرب غیر است از این
 نیز شرط نیت در حلت ذبیح ثابت نیست قوله از فتاوی غرائب گذشت که تجزیه تسیم با
 تقرب خدا در ذبیح شرط است الی آخره اقول نهایت جرأت و شدت و قاحت میدارد
 نمی اندیشد عبارات غرائب بر تقدیر صحت نقل مرید مخالف تصریح صاحب فتوی است قصد

تشریب خدا را شرط در فحش ندانسته و گفته: تقرب الی الله یا برائی اکل خود یا برای تجارت
و دیگر امور مباحه فحش میکند حلال است **الح قول** در عبارت در مختار اکل عند العائنه
عبارت شائسته و لوسمی و لم تحضره النیت صح الی آخره **اقول** در هیچ مقام متوجه جواب اصل
اعتراض نمیشود و حرمت در امور زائده اوقات خود ضائع میسازد و اگر در مقامی از بوارق بر
غلطی طبع متنبه میشود با وجود عدم دخل آن در مطالب از اصل اغراض گریز کرده بر سوا خذ آن
لفظ نهایت می نازد و قطع نظر از آنکه در بوارق خود از در مختار و همین بحث منقول لوسمی و لم تحضره
النیت صح در نی مقام لفظ اکل عند العائنه مرقوم گردیده آن لفظ عبارت فتاوی عالمگیری است
که از شبهه کاتب بیعت مکرر بودن لفظ و لم تحضره النیت بعد عبارت در مختار هم نوشته بهر حال
لائق جواب این امر بود که قول صاحب فتوی مخالف عالمگیری و در مختار است یا نه از آن بیچ
بحث نه ساختن و باینکه تطویل لا طائل یرد فتن محض سفاکت است **قوله** این قاعده
متعلق بعقود است که وقوع آن از الفاظ میگرد و الی آخره **اقول** چون مستندین او
تصریح فرموده اند در باب ذبیحه که لاجرم بغیر اللفظ و در صورتیکه فحش کرد بنام خدا و نیت
برای مسیح نمود حکم حلت نموده اند و در حکم اهل اهل غیر الله بر ذکر غیر عند الذبح داشته اند
پس تخصیصات صاحب رساله در قواعد فقهیه چه مفید تواند شد **قوله** این نسبت مقصود
افکار تقرب سید احمد کبیر است **الح قول** کفایت میکند برای رد آن فتوی صاحب
آفتویه الامان خلاصه اش آنکه بعد بیان اغراض مختلفه نوشته بالجملة این اغراض مختلفه را غرض
نیست زیرا که شبهه حل و حرمت در صورتها نمیشود جای شبهه درین دیار و درین
زمانه در صورتهاست که بر آدم و گان میکنند پس باید دانست که مقصود در صورت گوشت
پس و چنانچه در فائحه دستور است که جانور را برای گوشت فحش میکنند و طعام سخته میخورند
و ثواب آن طعام بر روح میت میرسانند در صورت حیوان مذبح حلال است هرگز در آن
شبه نیست و اگر تذکره مقرر کنند پس نذر هم اگر بر گوشت واقع است آن گوشت حلال است و
اگر مقصود فحش بر کسیت بود پس ایصال ثواب فحش باشد یا تقرب فحش بسوی میت
و همین صورت است متنازع فیها و صور شنبه در نی مقام چهارست اول آنکه مقصود نذر

و نیاز کردن گوشت باشد و نذر غیر آن مطلقاً ممنوع است چنانکه در عالمگیری و در مختار مرقوم که
 نذر بر آب حل شود و اولیا باطل است و حرام و حقیقت این آنست که ذات باری تعالی مستغنی است بخوار
 مخلوقات پس دادن بر آغوا از قبیل دادن به بندگان نیست بلکه دادن بر آغوا تعالی است
 که تقدیم و توفیق و توفیق و مقصود باشد چنانچه شخصی نذر کند که یکروز و یکشب بخورم و او یا
 بسبب فقر انس یا بدین شیوه متوکل یا اشغال ذلک سید و در ویش گوشتی باشد فاما مقصود
 ایشان بنظر سیادت و توکل نذر بر آغوا تعالی است مصرت آن سید و متوکل اگر چنین بطور
 برای اولیای گذشتگان کند و دست نذر او باید و طریق است حسن تمییز نذر یک حیوان بر
 اولیا میکنند ایشان را بر حد حرام میرساند و آن چیز حرام نمیشود اگر نذر کنند که بشیر طبع آید آن
 حاجت گاو و دوساله نیاز حضرت غوث الاعظم خواهم کرد پس حکم این مثل حکم طعام است اگر
 نذر بطریق حسن است بی غل نه و اگر تمییز است فحاش حرام و حیوان حلال صورت سوم قصد
 تقرب خدا تعالی ذبح کند و ثواب عبادت ذبح بدیگری رساند این روش و جانور حلال
 و طیب الح و مخلص پس بدین شیوه بدوگان منقسم در صورت تقرب نیست قوله آنچه جمال گفته اند
 معنی نیست است بلکه حیل سازی برای اجرای شرک است الی آخره اقول قطع نظر از رکات عبادت
 محض افترا بر وازی است و قطع نظر از آن نه معنی شرک میدانند و نه آنچه خود کبرای او نوشته اند می بیند
 قوله مراد از ذبح در اینجا قصد ذبح است و آن مالک جانور است اقول ادلا حال کمال این
 حضرات دیدن است گاهی حکم حرام گردیدن جانور مثل حرمت خنزیر از آوار آوردن برای غیر
 قبل ذبح ثابت میکنند و حمل اهلل را بر ذبح و اراده وقت ذبح را تحریف قرار میدهند و
 گاهی مدار حرمت جانور بر ذبح گردیدن جانور بقصد تقرب غیر خدا بنوع میدارند و نیست ذبح کنند
 معتبر میدارند و گاهی مدار حکم حرمت بر نیست مالک جانور میدارند و ثانیاً آنچه در عبارت فتوی
 اگر تامل میکرد این تاویل نمیکرد که در آن موجود اگر به نیست تقرب الی الله بایر اکل خود یا بر
 تجارت و دیگر امور مباح ذبح میکنند حلال است الح و ثانیاً او سلمنا که حکم بر نیست مالک جانور
 باشد پس باید که در صورتیکه مالک جانور را قصد تقرب الی الله باشد ما ذبح کنند بقصد تقرب
 پس کذب است نه باشد حال آنکه در میان فتوی همانجا از نیشاپوری منقول لوان مسلمان ذبح

قول سابق گذشت که مراد از غرض آوردن بنام غیر الیه قیاسی نیست و غیر باشد اقول
 ادعای این مراد محض عناوت و فتوی صاحب تقویۃ الایمان کافی است بر گردان شدن
 قول اهل برادر دلیل آوردن و ال است بر آنکه قصد تقرب غیر خدا نیز داخل اهل است
 حکما اقول چون در اینجا اقرار میکنند باینکه این دخول حکمی است نه حقیقی پس اگر دعای
 این طائفة مردود شدند قول و آنچه در در مختار و غیره فارق مذکور است از ان صاف
 ظاهر است حرمت ذبیحة متنازع فیها الی آخره اقول فارقیکه در فتوی منقول است
 اینکه الفارق انه ان قدم الیها کل منه کان الذبیحة لئلا وان لم یقدم الیها کل بل یدفعها لغيره
 کان لتظیم غیر الله لم یس ازین حرمت ذبیحة متنازع فیها که سوال از نیست هرگز ظاهر نیست که
 از اینجا زبان ولایت بر قهای نامدار الی آخره اقول این نعمت که در اینجا استدلال با اهل غیر
 نموده اند خود مستندان عجیبه تخطئه آن کرده اند پس اگر از بقدر نسبت زبان درازی میکند
 بر او شان بکند قول در شباه این مسئله از قنیه منقول نیست صاحب در مختار اصل مسئله را
 شباه نقل نموده و دلیل حرمت البته از قنیه نقل نموده اقول کافیست بر گردان عیلا
 و ایضا و آنچه محشیان شباه و در مختار که از مستندین او بوده اند نوشته اند حموی نوشته قول
 لا تحل ذبیحة الجبری لم یقبل علیه هذه المسئلة مذکوره فی القنیه و چهارهما و عن ابی علی انه تحل
 ذبیحة الجبره ان کان آباؤهم مجبره فانهم کابل الذمه والکان آباؤهم من اهل العدل لم تحل
 لانهم بمنزلة المرتدین انتهى و بنا علی الاعتراف الصریح والعجب ان المصنف لم یقطن مع ظهور
 من القنیه انتهى والمراد بالی علی الجبائی احد شایخ الاعتراف و مراده بالجبره اهل السنة والجماعة
 كما یفصح عنه کلام البیهقی الحنفی فی تفسیره فکان المصنف ان مراده بالجبره الجبریه والامر بس
 كذلك كما یعلم ذلك من تتبع کتب الکلام والظاهر ان منشأ ما وقع فیہ المصعدم الالتفات
 الی معرّفۃ الفرق بین الجبریه والجبره وقد علمت الجبره واما الجبریه ففرقة بین اهل الانوار والبدع و
 هذه الفرق فرق و مدار کلام الجبریه علی نفي الاستطاعة والقدرۃ علی العبد اصلا ویرث الخلق
 مجبورین فی افعالهم الی آخره در رد المحتار گفته قول و جری الخ الظاهر ان صاحب الاشباه
 انهم من القنیه الی آخره قول محار ذکر ذبیحة متنازع فیها است و انما دعای غیره است

غیر خدا ازین روایت ثابت است **اقول** محل ذکر بودن نیت ذابح مدار حل و حرمت میسر
 است که اگر برای تقرب خدا یا امور مباح ذبح کند ذبیحی حلال است و الاحرام و ازین روایت
 هرگز حکم مذکور ثابت نیست **قوله** بالا توافق نووی با دعوی مدعی **التم** **اقول** اینهم محض کلام
 است و آخر **اقول** نووی هرگز موافق دعوی مدعی نیست چنانکه بالا گفته **قوله** قید عند الذبح
 درین تفاسیر معنی لفظ نیست الی آخره **اقول** محض تغلیط عوام است و مخالفت مفسرین از
 قدما و متأخرین در تفسیر کبیر گفته معنی **قوله** ما اهل یعنی ماذیج الی آخره در تفسیر احمدی گفته معناه
 ماذیج باسم غیر الله هم در تفسیر احمدی گفته و معنی ما اهل ماذیج **التم** در تفسیر سیوطی و احمدی
 و معنی ما اهل به غیر الله ماذیج للاضنام و ذکر علیه اسم غیر الله **قوله** **اقول** جمیع المفسرین **التم** **قوله** محض
 تحریم در ذکر نام غیر عند الذبح بی دلیل است برخلاف دلالت الفاظ الی آخره **اقول** انشاء
 این جرأت نیست که نه خود معانی الفاظ و دلالت آن سیفید نه بر احوال مستندین بقوه اعتماد
 میکند در تفسیر کبیر و غیره صاف موجود لاجرم لغیر لفظ **قوله** از کجا معلوم شد که باعترافش نیکو
 موافق تفاسیر قدیمه افاده حکم حرمت در خصوص نمیکند **التم** **اقول** چون باعترافش ثابت
 که مفسرین اهلال را تفسیر بر رخ صوت وقت ذبح نموده البته موافق این تفاسیر حکم حرمت مستفاد
 نخواهد گردید که هتاده مرئی بی ذکر آن صراحت یا اشاره معنی ندارد و گوئی این افاده هم در تفسیر
 قدیمه مصرح نباشد که کلام در اول است نه ثانی **قوله** وضع مسئله در بدایه در ذکر مجوز از تقرب بغير الله
 است و از بدایه در بیان صورت اول ظاهر که مدار حرمت بر وقوع فوج بر شرکت **التم** **اقول** اولاً
 اعجوبه بطرف اعتراض توجه نکرده که انیت عبارت بدایه نقل نموده سیگوید صریح فیما ذکر نام
 ان قصد التقرب الی غیر الله بحکم الذبیحة بیند جائیکه کنایه هم نباشد دعوی صراحت نموده **التم**
 و ثانیاً در بدایه هرگز مسئله تقرب بغير الله سطر او و ضمناً هم مذکور نشده تا بوضع مسئله چه وضع
 مسئله در بدایه در ذکر نام غیر نام حق سبحانه است که در یک صورت مکرره و در یک صورت
 حرام و در یک صورت جائز قرار داده و ثالثاً از بیان صورت اولی که مدار حرمت بر وقوع
 فوج بر شرکت ظاهر است مفرع است بر شرکت ذکر اسم غیر باسم حقیقتاً بوجه عطف این نیز آن از
 ...

بوجه عطف عدم حرمت وقوع فرج بر غیر از ان عبارت باشد که احادیث آن یکدیگر را معطوفاً فاش کرده
 از حرم الذبیحة الی قوله لان الشکره لم توجد فلم یکن الذبح واقعا لکی آخره قوله و نیز در هدایه صریح که شریک در این صحت
اقول چون معنی عبارت هدایه فیهده پس دعوی صراحت حکم حرمت مسئله موجوده از هدایه مردود
 گردید و نیز دعوی صاحب بوارق بر صاحب فتوی باینکه آنچه گفته نموده ذکر آنجا و آنجا
 قصد التقرب الی غیر الله تفصیل مناسبت هدایه و تذکرات است و آنچه خود بقول اعجابیه صانع صریح
 ثابت گردیده که قدری حیا را کار بند شده جواب آن نداده اما آنچه باز بر استنسیازی گفته که
 نیت غیر در حکم ذکر غیر است پس صریح بودن عبارت هدایه در اینکه قصد تقرب غیر خدا نیست و نیز
 چه شکاست الی آخره محض خطاست و لاکه بر تقدیر صدق کلی این دعوی هم که نیت غیر در حکم ذکر
 غیرست دعوی صراحت قننیست بر نه استنسیازی معنی صراحت و ثانیاً کاش اگر از هدایه این مقدمه مستند
 و استفادیم میشد که دعوی صراحت باطل میبود و اما ذکرش وجهی میداشت و ثانیاً اگر نیت غیر
 در حکم ذکر غیرست و فرقی و تصریح و عدم تصریح ذکر غیر نیست پس تصریح حکم قضا باینکه اگر نیت غیر
 فرج بنام قضا ذکر کرد و نیت نام فرج کرد و فرجی حلال است و اگر تصریح فرج کرد و حرامست باطل
 میگردد و نیز قول از وضع کردن صاحب هدایه مسئله را و غیر مسئله متنازع فیه لازم نمی آید که کلمات
 صریح در مسئله متنازع فیها نباشد که ایستاد که بشمار تبعاً الی آخره **اقول** اعجابیه عرض
 بوارق انصیه و مقصدی تحریر جواب گردید عرض اینک خود گفته صریح میا ذکرنا و باز خود میگوید
 بمهرل عن سکتنا پس دعوی ذکر شکی با وجودیکه باطل محضست چه فائده خواهد داد و قوله بر
 ذمی عقل ظاهرست که حاصل مطلب هدایه همینست **اقول** اولاد ریاض هم بطرف عبارت
 بوارق انکات ناسخه تحریر جواب پرداخته عبارت بوارق اینک صاحب هدایه در لیل مسئله اولی میگوید
 لان الشکره لم توجد فلم یکن الذبح واقعا لکنه مکرره لوجود القران صوره و در سفتنا نوشته
 لا یجزم الذبیحة لعدم قصد التقرب الیه و انما کره لاجل شایسته فی ذلک بذکر اسم غیر الله بقصد التقرب
 پس این عبارت را مطلب معنی عبارت هدایه قرار دادن کار فرمی عقل نیست **اقول** پس که ادنی
 عقلی میاید و خود میفهمد که بیان صاحب فتوی صانع مناسبت بیان هدایهست نه اطلاق
 عقلی میاید و خود میفهمد که بیان صاحب فتوی صانع مناسبت بیان هدایهست نه اطلاق

وعدم آن وکجا بر قصد قلبی علاوه بر آن اگر فرض کرده شود که این حاصل معنی هدایه است تا هم
 مفید صاحب فتوی نیست که صاحب فتوی بیان معنی کرده نه بیان حاصل معنی و خود اعجوبه
 بودن ماذیج بغیر الله و ماذیج الاصل نام حاصل معنی آیت کریمه فرارست و اگر گفتن مفسرین الهی
 بمعنی فوج انکار است قویا رفع این شبهات در مابقی گردیده اند اقول حال خرافات است
 اعجوبه بر هر ذمی عقلی بوضوح رسیده قوله لا باس بودن آنچه در آن انفصال صورت و معنی
 الی قوله در صورت قصد تقرب غیر خدا از ذبیج انفصال است مفسر دست الی آخره اقول
 فشار این جرات جعل است از معنی قول هدایه و التالیف ان اقول مضمون لا عند صورة معنی الی
 آخره هر ذمی عقلی میداند که فصل صوری مقابل وصل مع عدم العطف بوده و فصل مضمون
 مقابل وصل علی وجه العطف و التالیف است که ذکر آن هر دو در عبارت هدایه در صورت اول
 و ثانی بوده و صاحب فتوی خود نوشته و اذا ذکر مضمون لا بالبطریق العطف و لا بالبطریق اول
 الاکبره و لا یحرم الاستفاد بالمشابهة صورة و معنی الی آخره پس در قصد تقرب نیز هم اگر بر آفام
 خدا نام غیر بی عطف ذکر خواهد کرد و وصل صوری صادق خواهد آمد و اگر وجه عطف نیست
 ذکر خواهد کرد وصل مضموی یافته خواهد شد و اگر قبل تسبیح ذکر کرده باشد البته بر آن انفصال آن
 قول از نام خدا صورة و معنی صادق است قوله تاویل نذر اولیا بنده بر خدا و ثواب آن بر آن
 اولیا غلط است بنا بر حال نذر کنندگان الی آخره اقول فتوی صاحب تقویة الایمان کافی است بر آن
 بطلان این بنیان قوله نذر اولیا از هر سه وجه سلب خارج است چند نذر کنندگان درین نذر
 اصلا ذکر ایصال ثواب نمیکند الی آخره اقول قطع نظر از آنکه ادعای سلب کلی معنی بی دلیل
 است کفایت میکند بر آن رد قول اعجوبه و تائید تفسیر احمدی و صحیح بیان وی فتوی صاحب
 تقویة الایمان که خلاصه اش اینکه جای اشتباه درین دیار و درین زمانه در امور مهم است
 که بر آن مردگان میکنند پس باید دانست که مقصود در این صورت گوشت بیوه و چنانچه در فاشیه
 و مشهور است در این صورت حیوان مذبح حلال است هرگز در آن شبه نیست و اگر نذر فقر
 کنند پس نذر هم اگر بر گوشت واقع است حلال است و اگر مقصود فوج بر آن است پس
 با ایصال ثواب فوج باشد یا تقرب فوج بسوی است و همین صورت است متنازع فیها

صورتی در نیت تمام چهارست اول آنکه مقصود نذر و نیاز کردن گوشت باشد و نذر غیر الله
مطلقاً ممنوع است چنانچه در فتاوی عالمگیری و در مختار مرقوم است که نذر برای صلوات و اولیا
باطل و حرام است الی قولی شخصی نذر کند که بشود محتاجی خواهیم داد یا بسید حجج النسب یا امثال ذلک
وسید و درویش گو محتاج نباشد فاما خصوصیت شان بنظر سیادت یا توکل نذر بر خداست
است اگر همین طور نذر بر او کیا گذشتگان کند و است و طریقه قبیح نیست که در عبادات تعظیم شان
قصده کند یا ایمان آنکه اگر طریق حسن دل باشد اما از زبان لفظ نذر گوید خطی در آن است یا نه نظیر
باینکه این لفظ در شرع متصل بر معنی است که مختص بنجاست باید که شائبه از ممنوعات شرعی در آن
نباشد و ادنی آن ترک ولی است اما حرام نمیتوان گفت اگر از الفاظ مشترکه که سبب تعال عرفان دین دایر
اشتراک پیدا کرده گفته آید باکی نیست الی قولی اگر نذر بطریق حسن است هیچ خلل نه و اگر قبیح است
فعالش حرام است و حیوان جلال و شاید همین صورت مراد مولانا بسین است و همین صورت
با صورت محرمه مشتبّه شده و در تفسیر احمدی حلت آن واقع گشته الی آخره پس اعجوبه راجع الی الله است
که همچو اعتراضات فاسده بر تفسیر احمدی وارد میکند که خود از کلام مقتدای او مرود و دانند قوله
حواله عامه کتباده و از کتابی هم نقل نکرده بحث در بقای آن بر ملکات لک نیست بلکه کلام در
انکار تاثیر نذر حرام است و حرمت منظور از اقول حاجت به نقل کردن از کتابی بدین جهت
نبوده که خود کبراء اعجوبه تصریح آن نموده اند و منکر از آن نبوده اند عبارت فتوی صاحب
تقویة الایمان در قول سابق منقول مولوی عبدالحی در فتوی خود نوشته اند واضح باد که
نذر بنام نذر رگان مقرر کردن باینطور که بشود طعام خواهیم داد و ثواب آن از طرف خود
بر روح فلان خواهیم رسانید اینطور نذر بنذر رگان رویت طور دوم آنکه این طعام دادن نقد
یا جنس باشد نفهمد اینطور دوم نذر درست نیست لیکن آن طعام حرام نمیشود طعام خود حلال
است و چون بر هر جنس اینچنین نذر واقع میشود حال هر جنس همین است که حلال است
گو نذر روا نباشد از آنکه مخصوصاً بلکه خود صاحب تفسیر در جواب مولوی عبدالحکیم نوشته و متی کان
اراقه الدم لتد و التقرب الی غیر بالاکل و الاستفعا حلت الذبیحة الی و آنچه اعجوبه گفته که بحث در
بقای آن بر ملکات لک نیست از آنکه اگر در واقع در تمام آن بر ملکات لک نوشته اند

پس مالک را اختیار که ملک خود بکس خواهد بداد و دیگری را هر گونه تصرف از اکل و غیره چرا
 درست نباشد و آنچه از بحر رائق آورده اند حرام بل سحت و لایکوز الحادوم الشیخ اخذ و لاکله و
 لا تصرف فیہ نفهمیده که وجش آنست که این نذر منعقد نگردیده و ذمه بان مشغول نشده و اگر از
 نذر غیر حلال حرام میگردد پس تخصیص خادم شیخ بدم جواز اخذ و اکل حیثیت که اکل چیز حرام
 بر مالک آن چیز حرام میباشد و استدلال بدلیل الصالحین و شرح متفق که نموده و لا تأثم
 اعتماد آن کتب بخواه کتب مشهوره و ثانیا یقین نقل عبارات مذکوره و ثالثا ترجمه آن کلام
 کبر خود و ذمه خود و اند و آنچه از اقتدای مرده در آن حرام گردیدن چیز مذکور مذکور نیست قوله
 حرمت نذر حرام را بقید به مالم یقصد و اصرها للفقراء و لکره اندالم اقول آنچه سابقا از
 مولوی عبدالحی و صاحب تقویة الایمان نقل کرده شده کافیست بر آوردن این خرافات
 که نذر بر کبریا تقسیم نموده اند و عبارت عالمگیری و در مختار که در فتوی صاحب
 تقویة الایمان حواله آن هر دو کتاب است نیست فی الدر المختار علم ان النذر الذی یقع للاموات
 من اکثر العوام و ما یقصد من الدر اسم و الشیع و الزیت و نحو ما الی ضرایح الاولیاء و الکرام تقربا الیه
 فموا بالاجماع باطل و حرام مالم یقصد صرفا للفقراء و لا نام و فی العالمگیری تقربا الیهم فحرام بالاجماع
 مالم یقصد بصرها للفقراء و لا یحیاء قولا و احدا لم یقله در عبارت شباه الثامن است نه ثانی
 و مراد از استدانت نیت در قول مولانا دهلوی باقی ماندن نیت اول است تا آخر عمل در حکم
 نه احتیاج نیت تا آخر عمل الی آخره اقول تعرض به نوشته شدن ثامن بجای ثانی با وجود
 اقرار وجود آن مسئله لغویت و آنچه مراد از استدانت نیت قرار داده یعنی بقای آن نیت
 تا آخر عمل در حکم پس کلام در همین است که در حکم کدامی شی باقی ماندن نیت اول تا آخر ضرورت
 پس از نذر بر کبریا حرمت ثابت نمیکردد و چون از عبارت شباه عدم احتیاج نیت تا آخر عمل
 فحیده پس معلوم شد که نیت اول تا آخر عمل باقی هم نمی ماند قوله چون از عادات متفقین
 این امت ذبح بنام خدا بطریق رسم یا قصد تقرب بغیر خداست نام خدا بمان آمدن شایسته است
 سابقه نیت لم اقول سلیم را منافقین گفتن و اقرار ایشان را باینکه قصد تقرب بغیر خدا نداریم بعد
 شریع محمول بر نقاق کردن محض حماقت است و در صورتیکه غیر نادر یقصد خالص تقرب خدا

بکسر گفته فرج کند میان آمدن منافی میگوید محل تردد و نتواند شد لکن قوله مراد از نه کفایت کردن
 نیت و نه حریت اگر مراد نه کفایت کردن نیت در اینجا باشد خدا تعالی ست پس مسلم است الی
 آخره اقول چون کفایت نکردن نیت در نزد خدا تعالی تسلیم نمود پس مجرب نیت غیر از این
 حرمت قطعی خواهد گردید بوجهیکه اگر غیر آن نادی هم فرج کند حرام باشد قوله ذکر نیات در نیت
 نیست بلکه بیان اعتبار نیت موکل و منیب در فرج است چنانکه گفته اند در زکوة معتبر نیت موکل
 الی اقول تا اعتراف همین است که تاثیر کردن نیت موکل و منیب در حل و حرمت اهل مال
 پس اثبات این امر از شرع میبایست کردن که نتوانست نمود و اما آنچه قیاس بر زکوة نمود پس
 صحیح نیست اگر مالک نیت ادای زکوة نمود و نائب نکرد زکوة ادا میشود و اگر مالک نکرد و نائب
 کرد زکوة ادا میشود پس اگر ذبیحه هم همچنان میبود میبایست در صورتیکه مالک نیت تقرب یا غیر تقرب
 و نائب میکرد و ذبیحه صلال میشد قوله تنظیر فرج برای تقرب را بر اضحیه در اعتبار نیت موکل و منیب
 نه نیت وکیل و نائب قیاس گمان کردن الی اقول عدم تاثیر شتر ادا مذکور در ابطال شتر علت
 قیاس محض باطل چون در اضحیه نیت تضحیه شرط است پس نیت کرده اند کسی خواهد فرج کند اضحیه
 ادا خواهد گردید بخلاف ما نحن فیه که چون نیت شرط نیست در حرمت مذبح بودن جانور سبأ
 تقرب غیرست پس اگر ذبیحه نیت خواهد کرد حرام خواهد گردید و اگر ذبیحه نیت نکرد در مذبحیت
 مستقربا غیر یافته نشده گو مالک جانور نیت کرده باشد قوله حاصل کلام الدلوی ان بدفعه
 لیس بدلول لغوی الی قوله فلو یس من یقصد به التقرب الی غیر التبدیل هو بیان فارق هذا المقصد
 عن غیره الی اقول چون در فتوی صاحب میر در فرق تقرب غیر الله از غیر آن بر ذبیحه مذقعه
 للغير نموده عبارت بودن تقرب لغير الله از آن ثابت شد مثلا در فرق انسان از دیگر حیوانات
 غیر انسان چون بر ناطق نموده آید البته عبارت بودن انسان از حیوان ناطق ثابت خواهد شد
 و چون این بدلول لغوی تقرب غیر الله نیت پس البته بدلول فقهی شرعیست قوله لا راسخه فی قول
 الدلوی من هذا الاقرار الی آخره اقول اصل مسئله نیت اذ فرج باسم المسیح لا تحل ولو فرج باسم
 الله و اذ باسم المسیح تحل و در عالمگیری گفته و لو ذکر اسم الله تعالی لکنه عنی باسم الله المسیح قالوا توکل
 الله و انص فقال بسم الله الذی هو ثالث ثلثه الی و در تفسیر کبر گفته قال بالک التامع الی و حقیقت

واصلها به اذا ذبحوا على اسم المسيح فقد اهلوه به لغير الله فوجب ان يحرم واذ ذبحوا على اسم الله فظاهر اللفظ
 يقتضي الحلال ولا جرة لغير اللفظ الى آخره پس چون صاحب فتوى مذہب خود ہم مطابق این مسئلہ
 بیان کرده پس اقرار صریح است باینکه مدار حل و حرمت بر لفظ است و اعتبار نیت نیست و آنچه
 و حاصل قوله ان مسئلة السراجية مبنيّة على ان النصرا في لا يفرق بين الله والمسيح الى قوله فمدار الحل
 والحرمة لم يكن لفظاً بحتاً بل لفظاً مع النية المحض حماقت است و صریح مخالف تصریحات مستند
 و كما مر سابقاً قوله اقول باختيار الشق الثاني انه لا يلزم منه بطلان الحكم بانه لا دخل في نية بل
 اخلص النية لتداذل الارادة به و اراه السيد احمد بالله و هو باطل و النية بهوئية التقرب الى الله تعالى
 و هو حق الى آخره اقول اگر در مسئلہ مذکورہ مستند ان اعجوبه شرط میکردند که در صورت ارادة
 مسیح بلفظ الله تقرب الى الله قصد خواهد کرد و ذبیح حلال خواهد شد و الا در صورت اطلاق اسم الله
 هم ذبیح حرام خواهد شد البته کنجائش انحرافات بود چون تصریح نموده اند که لاجرة لغير الله پس
 همه خرافات مردود اند قوله المير الفقهاء يقولون في مسئلة القادوم فانه صریح في معارضة
 ما في التفسير لاحمدی الخ اقول بتصریح کبر اعجوبه مسئلہ تقرب لغير الله که مسئلہ قادم فرج است
 بحث دیگرست و مسئلہ مذکورہ قول تفسیر احمدی متعلق آنست بحث دیگرست چنانچه از رساله احصاء
 تقوية الايمان و مولوی عبدالحی و غیره ثابت است حکم معارضة جمالت است قوله و اما مراد
 قول المدبوی سجدی انه سجدی فی کتاب التجانی الى آخره اقول قطع نظر از خوبی این مراد یا وجود
 این فساد هم غلط است که در کتاب تجانی هم چیزی که معارض تفسیر احمدی باشد نیامده و چیزی را که
 معارض دانست بقول کبر او معارض نیست قوله ایا کلام فقهاء در مسئلہ قادم ندیده ای آخره
 اقول قول فقهاء دلالت بر حرمت ذبیح که مولانا محمد مبین از ان بحث فرموده ندارد پس
 ذکر آن محض حماقت است قوله این کلام پرست از کذب افترکما لا یخنی الخ اقول رساله مولوی
 اسماعیل که معروف و مشهورست و سجدی کبر او معتقدین و متفیضین مولوی اسماعیل مطبوع
 هم گردیده است که اعجوبه هم انکار صریح از ان نمودن نتوانست موجود مطالعة کند که در ان
 تنزل نموده که چیزی از ان سابقان ذکر گردیده است پس این بیان را کذب و افتران نام نهادن
 نیز از متنبی است و بهر صورت نقل این فتوی گفته خواهد شد که مخالفت تفسیر احمدی

سابقه نیست زیرا که درین فتوی نیز حرام و مکرر بودن جانوریکه از ذبح آن تقرب بسوی غیر خدا
 مقصود باشد مرقوم است **الحاق قول** العجوبه ظاهر المعنی مخالفت نمیدانند ورنه انکار از مخالفت
 نمیکرد و عبارت فتوی نیست ذبح کردن جانور بنام غیر خدا حرام است و اگر بقصد تقرب بنام اینها
 ذبح کرده باشد ذبیح آن جانور هم حرام و ذبح کننده مرتد میشود **الحاق** پس با وجودیکه درین فتوی
 حرام و مکرر بودن ذبیح از ذبح کردن بنام اینها بقصد تقرب مرقوم است **العجوبه** لفظ بنام غیر را
 کان لم یکن قرار داده دعوی عدم مخالفت نموده **باب دوم** قوله طرق اضلال فرجه
 لبابیه **الحاق قول** هر چند از شروع کتاب تا آخرین باب در هر مقام خواسته که مدح کلام **الطراز**
 بوارقی محمدیه اندازد اما بجز خرافات بدستش نمی آید چه کند و چه سازد و در طریق اول که پس پشت
 انداختن نصوص آیات و احادیث و تحریف نمودن آنها و استناد کردن درین حدیث با قول
 و افعال اجله و زبیهان خود که بقولش از باب من دون الله در اعتقادشان اند بیان کرده محض
 افترا پر دازی و سخن سازی است حکم اعتقاد از باب من دون الله و کلام ایشان را مانند وحی
 ناطق و نشتن چگونه بر اهل اسلام کرده مگر آنکه استناد با کابر دین محمدی را در شرح قرآن
 حدیث اتخاذه از باب من دون الله قرار داده و اصل مدار این فرقه همین است که اکابرین
 عامه مسلمین کافر و مشرک بوده اند که در کتاب الله و حدیث نموده اند معاذا الله من بلا الحاد
 در طریق دوم که دعوی تصرف در نقل یا کذب در صحت نقل ایشان را با تمام تعبیر کرده عناده
 صریح است که این دعوی اتهام قبیح نیست بلکه بیان حق و صحیح است در طریق سوم که انکار نمودن
 از کتب با وجود حضور آنها نزد هماعلیه یا طعن زنی بر علمای زمان ماقبیه با وجود مناقب
 آنها ذکر کرده و قاضی پیش نیست که نسبت کتبیکه اینفرقه بودن آنها از کتب معتبره و معتبره بودن
 مصنفین آن از علمای محققین سابقین و معتمدین ادعا کرده اند و از طرف اهل سنت مطالبه اثبات
 این دعوی پیش گردیده هرگز بهیچ وجه از ایشان آن دعوی بربطوت نرسیده جز آنکه وجود آن
 کتب عجیبه و غریبه پیش خود بیان نمیکند و نمی فهمند که ازین چه فائده است و حال طعن زنی آنکه
 نسبت ابن حزم و ابن تیمیه و غیره را که طعن نقل کرده شده است هم از مستندین این فرقه بوده است
 و **قول** از انحاء است حذف چند سطر از میان علمای معتبره و معتبره

اقول در عبارت منقول لفظ الی ان قال موجود پس این را حذف نموده وسیله اعتراض ساختن
 محض حماقت است قوله از ان جمله است حذف الصصح از میان عبارت قاضیخان الم اقول محض
 بوارق عبارت بر جندی بران صفحه نقل کرده پس اگر این اعتراض است بر بر جندی است نه بر
 صاحب بوارق آری اگر صاحب بوارق دعوی تزجج تصحیح جانب خلاف میکرد گنجاش
 این اعتراض بود حال آنکه از عبارات منقول بوارق خود تزجج همانکه قاضیخان آنرا الصصح نوشته
 ثابت است قوله از ان جمله است حذف قریب دو سطر از میان عبارت در مختار الم اقول محل
 طعن حذف کردن است تا مدعی درست شود و مدعی تصحیح المسائل موقوف بر حذف نیست
 طحاوی کسی مستند عجب نیست خود مدعی تصحیح از عبارت در مختار ثابت کرده است و عبارتش
 اینکه یفهم من انه یعین زمانه و مکانه و فقره و در همه فان خالف فی الزمان و الدیرم و قد ضاع
 کان قضاء و لا یخرج عن العمدۃ فی المکان و الفقیر الی الابد و فیہ و الیه پس آوردن این جمله
 در مثال حذف که برای درستی مدعا باشد محض حماقت است و محل طعن همین است و پس
 قوله مانند زیادت اکل عند العامة بجای صح در میان عبارت در مختار الم اقول در بوارق
 خود او لا بر صفحه ۸۷ در عبارت در مختار لفظ صح موجود که صریح مویک مدعی صاحب بوارق
 است و بر صفحه ۹۵ با شبهه فقره عالمگیری که کاتب مطبع را شبهه بسبب عبارت مقدمه شده
 چون مدعی صاحب بوارق از فقره عالمگیری و فقره در مختار هر دو حاصل است و هر دو با هم
 موافق پس این را هم محل طعن ساختن محض حماقت است و همچنین دعوی زیادت لفظ بعض در
 عبارت شرح منار با وجودیکه در دلی نسخ متعدد شبهه و جموی دیده و رسو اگر دیده است
 سفاهت است قوله در صفحه ۳۴ تصحیح در صد و نقل عبارت مر قاة بر نقل قول طیبی که عقب آن
 رد آن موجود الکنفاکر و الم اقول در مر قاة که کلام بر مثال طیبی نموده پس در اصل مسئله
 چه مضرت که خود ملا علی قاری از شرح منیه و غیره آورده و آن مطابق تصحیح و مخالف کتبه است
 قوله در صفحه ۳۴ بوارق عبارتی بحواله شبهه نقل کرده الم اقول در نسخ متعدد و متعدد
 خاندان مصنف آن عبارت موجود و از دیگر تالیفات صاحب شبهه همان مطلب مشهود
 الی الی کما آتاه فی سبب قوله بادی انقول متولی در گاه و دلی است که در خطاهاست

رد اربعين انكار از وجود مسئله دفن مومنان در شرح مشکوة طيبي كرده الـ اقول حضرت با
 بركت شاه احمد سعيد صاحب ملوي هم كه در رد اربعين اين اعراض كرده اند از حيات مصنف اين
 زمان نه خود مصنف و نه كسي از اتباع وى از عده تصحيح نقل بر آمدن تو استند با اينهمه اين جرات
 طعن و تشنيع چه كار چا و عقل است قوله در صفحه ۱۱ تصحيح نفى وجود اين معنى از مر قاة شرح مشکوة
 ملا على قارى بدین عنوان كرده الـ اقول نهايت جرات ميكند خود عبارت تصحيح نقل ميكند
 و باز تهمت نفى وجود مى نمايد در عبارت مذكوره كدام لفظ و كالات بر نفى وجود آن عبارت
 در مر قاة ميكند تصحيح كه بعد آن موجود و اگر در جاي اين لفظ هم يافته شود تا بالضرر مراد از آن
 بعض حقيقه باشد الـ از اين فقره تصحيح السائل خرافت و كمالى غنى ظاهر است قوله در ساكنيك صحت
 آن از عاينه كتب دينيه باشد الـ قوله شمار سلين و اب محصلين نباشد الـ اقول پس با وجوديكه
 در عالميكى اكل عند العاده موجود اگر در يك مقام در عبارت در مختار سجاي مع لفظ عالميكى
 بجهت منقول بودن عبارت هر دو كتاب با شتباه مرقوم گرديد چرا اعراض نموده بقول خود
 خود را از سلين خارج ساخته قوله جواب از اين يكيده بدو وجه متصور است و چه اول است
 كه اختلاف نسخ موجب تفاوت عبارت بحدت يا بزيادت ميگردد الـ قوله و مويده صحت اين
 گمان است اختلاف اكثر نسخ از مر قاة كه نظر آمده و عدم صحت نقل از اين ملك سبب عدم وجود اين
 عبارت در شرح مصابيح و شرح مشارق ابن ملك الـ اقول صحت اين گمان آنوقت محتمل
 بود كه در نقول عاينه كتب مشهور بتكرار اين حركت بطور نميرسيد همذاد در گمان نيكت بد كلام
 نيست محل بحث غلط بودن حواله و نقل است و اينجا كه بصحت نسخ محوله صاحب مائة المسائل
 اشعار مينمايد خود در تفهيم آنچه گفته آنرا مردود و نياز دو سبب عدم وجود اين عبارت در
 شرح مصابيح و شرح مشارق ابن ملك حكم عدم صحت نقل ملا على قارى محض بجا است
 ملا على قارى كى حواله شرح مصابيح و شرح مشارق نموده بود قوله و تخافت افاده قيد
 بجا است بجز از استخاد مساجد مجيب قبور و اعتقاد علو كلام ملا على قارى از وقوع همچو امور
 الـ اقول كلام علمائى دين را از مخالفت هواى نفس خود و خيف قرار دادن محض
 مخالفت است و اين اناده موقوف بر ملا على قارى نيست و ديگر مستند بر اينچه برآمده است

نموده اند در اشعة اللمعات و شرح حدیث و المتخیزین علیها الساجد گفته است کبریه است کسانی را
 که میگردند بر قبور مسجد را یعنی سجده بر بزرگان بجانب قبور بقصد تعظیم الخ و هم در اشعة اللمعات گفته
 که رفتن قبور ساجد بدو طریق متصور است یکی آنکه سجده بر قبور بر بند و مقصود عبادت آن دارند چنانکه
 بت پرستان می پرستند دوم آنکه مقصود و منظور عبادت حق تعالی دارند ولیکن اعتقاد
 بر بند که توجع قبور ایشان در نماز عبادت حق و موجب ضایعی وی تعالی است این هر دو طریق تا مگر
 و نامشروع الخ و بعد از آن نوشته اما اگر در قرب قبر ایشان مسجدی بنا کنند یا نمازی کنند
 بوجهی بجانب آن تا برکت مجاورت آن مواضع که مدفن جسد مطهر ایشان است و باید دانور انیت
 از روحانیت ایشان عبادت کمالی و قبولی یابد در مقام محذوری لازم نمی آید و باکی نیست
 که اقال الشیخ ابن حجر المکی الخ در مجمع البحار گفته ماکره من اتخذ المسجد علی القبور را و بسوی القبور
 مسجد ایصلی فیہ و قیل ان ینی عنده مسجد ایصلی فیہ الی القبور و اما المقبرة الدائرة اذا بنی فیها
 مسجد ایصلی فیہ فلا بأس لان المقبرة وقف کالسجود و اما اتخاذ فی جوار صلا بقصد التبرک
 لا للتعظیم فلا یدخل تحته الخ قوله و شاید سخافت افاده مذکوره در اک عادت اهل کتاب است
 که نمی از اتخاذ ساجد بر قبور از جهت شباهت فعل ایشان دارد گردیده و معلوم است که ایشان کبر
 قبور انبیاء و صالحین ساجد بنا میکردند الخ اقول از کلام مستندین اعوجه ظاهر که اهل کتاب سجده بر
 قبور انبیاء میکردند و مراد از اتخاذ ساجد بر قبور نیست نه صرف بنا کردن مسجد بحسب قبور که بعضی
 است صاحب مائة المسائل گفته قال العینی فی شرح البخاری لما کانت اليهود والنصارى یسجدون
 لقبور الانبیاء تعظیماً لانهم و یعملون قبله یتوجهون فی الصلوة نحوها و اتخذوها و اما انما انهم انهم
 و منع المسلمین عن ذلك و در خیر جاری بعد این عبارت عینی انهم منقول فاما من استخذ مسجد فی
 جوار صلا و قصد التبرک بالقرب منه لا للتعظیم له و لا للتوجه الیه فلا یدخل فی الوعیة الذکریة الخ فی
 اهل کتاب و نمی از آن شاید سخافت افاده ملاطی قاری رخ نمیتواند شد قوله وجه دوم آنکه سخافت
 بمقاراة و معنی ساجد بر قبور است که بنای ساجد بر قبور است اقول اگر سخافت بحسب ملاطی قاری نبود بلکه
 استناد بمقاراة صرف و معنی ساجد بر قبور بود و استنباط ملاطی قاری نزد او مردود و پس باین
 استناد و مقاراة مع اتخاذ قبور ساجد از شرح نقل نموده بود آنرا نقل میکرد و این فخر که از

حرم آنجا و المساجد علیها لان فی الصلوة فیما استنیا بالنسبة الیه و بیان معنی کجاست قوله و بدل
 علیه الخ منقول از مرقاة نیست بلکه کلام مجیب است الخ اقول در نسخه مائة المسائل مطبوعه مطبع سیدالاجبا
 که باهتمام سید عبدالغفور در دلی باصلاح و تصحیح و تحشیه کبراء و بابیه مطبوع گردیده بعد این فقره لفظ استنیا
 موجود و بر حاشیه مرقوم تمام شد مضمون شرح ملا علی قاری و همچنان است در نسخه مطبوعه مطبع
 محمد حسین خان و دیگر نسخه ها قوله جواب ازین یکیده نیز بدو وجه ممکن است وجه اول آنکه حواله ترجمه
 مشکوٰۃ شیخ عبدالحق و شرح مشکوٰۃ ملا علی قاری که از معتدین مسائل اند در عموم بنیاست الخ اقول
 و خطبه مائة المسائل موجود که جوابهای سوالات مسطورہ از کتب صحیحہ متداوله تحریر فرموده الخ قوله
 وجه دوم آنکه در قول ملا علی قاری فیستفاد منه الخ بیان افادۀ تعلیل اول توشیحی است و
 يقال بعض الشرح الخ نقل قول بعض الشرح است و این هر دو با ذکر حرمت و کراہت بنا بر عموم
 از از مار و غیره الی قوله مفید اختیار ملا علی قاری جواز ستادون خیمه را بر قبور بر کافادۀ جواز بنا
 بر قبور علماء و شایخ برای استراحت نیست الخ اقول ملا علی قاری که ختم بحث بر نقل اباحت
 سلف نموده و آنرا مردود و ناساخته گویند قال بعض الشرح من علمائنا باشد البته مفید اختیار
 ملا علی قاری جواز بنا بر قبور وجه مذکور باشد اما اختیار ملا علی قاری جواز ستادون خیمه را بر قبور کافادۀ پس
 قطع نظر ازین مقام از دیگر جایگاه ثابت شود مرقاة بنیدل روایت لما مات محسن بن حنبل من ضربت امرأته القبة علی قبره
 نوشته الظاہر لانه لاجباب بالذکر و القراءة و حضور الاصحاب للدار عازبا بالمغفرة و الرحمة و ما حمل
 فعلمنا علی البعث المکر و کما فعل ابن حجر غیر لائق بصنع اهل البیت الخ قوله قطع نظر از کلام و صحت
 نقل حصر استدلال در مرفوع الخ اقول در مائة المسائل گفته مسجد اترو محمد بن این حدیث
 متصل لاسناد مرفوع هم نیست پس نزد ایشان صحیح نباشد و قتیکی یقین بر صحت آن نشد مقام
 استدلال بر جوازشی و عدم آن آوردن نشاید زیرا که صحت حدیث در استدلال ضرورت
 الی آخره و در آخرین گفته تا و قتیکی روایات صحیحہ مرفوعه متصل لاسناد نباشد از درجه اعتبار فقط
 است اگر چه بعضی آنرا در کتاب خود نقل کنند الخ قوله ذکر قول عمر رضی الله عنہ دون از قول شیخ محمد
 و دیلوی و امثال و نیست بطریق تأیید مسند است نه بطریق احتجاج بالاستقلال الخ اقول قطع
 عدم لزوم طعن نشان این و محوی ندیدن عبارت مائة المسائل است و آن اینک

در مقبره ممنوع و مکروه است بموجب احادیث و روایات کتب فقه اما الاحادیث فمذهبه و رای

عمر رضا انس بن مالک یصلی عند قبر فقال القبر القبر ولم یأمره بالاعادة الخ
پس دعوی اینکه ذکر این قول بطریق احتجاج بالاستقلال نیست بلکه بطریق تأیید محض حماقت است
قول نه دانسته که حضرت عمر رضی بجنه صحابه حضرت انس رضی را از گزاردن نماز نزد قبر تحذیر کرده
و انس رضی آنرا مسلم داشت و کسی از صحابه درین کلام نکرده الخ اقول اثبات این امور نقل معتمد
مشهور بین الجمهور بر ذمه او ضرور و در نه مجرد کذب و زور است و برای اثبات این دعوی که عبا
فتح الباری آورده و لفظه: بینما انس یصلی الی قبر ناداه عمر القبر القبر الخ بر تقدیر
صحت نقل قطع نظر از عدم ثبوت دیگر دعوی صریح مفسر دعوی اول است یعنی از گزاردن نماز
نزد قبر تحذیر کرده که بموجب این روایت تحذیر نمودن از گزاردن نماز بسوی قبرست مسلم
داشتن حضرت انس رضی آنرا ثابت است نه تحذیر از نماز نزد قبر و تسلیم حضرت انس رضی آنرا که نماز نزد قبر
از فعل انس رضی که بلفظ جاز القبر فصلی درین عبارت منقول است هم ثابت است و حکم که استجاب
بیان نجدیه آنرا هم شامل قول نه دعوی اثناع و کراست نماز گزاردن در مقبره است و آن تناول
است نماز گزاردن بسوی قبر نیز الخ اقول بنشأ این دو عاندیدن مائة المسائل است که در
مائة المسائل نماز گزاردن در مقبره را ممنوع و مکروه نوشته و نماز گزاردن را بسوی قبر
حرام و در صورتی که نفس خلط یک مدعا بعد عای دیگر نمودن محض خطاست و عدم مناسبت
بعد عای اول ظاهر است قول نه ترندی بعد آنچه معترض نقل نموده نوشته و قدر وی الیث
ابن سعد بن الحدیث عن عبد الله بن عمر بن الخطاب عن ابن عمر عن عمر بن الخطاب عن النبی مثله و حدیث
ابن عمر عن النبی صلعم شبه واضح من حدیث الیث بن سعد الخ اقول اولاً ترندی حدیث ابن عمر
را با وجودیکه شبه واضح نیست حدیث الیث است اسناده بیسند بلکه القوی گفته پس حال حدیث
الیث چگونه باشد و ثانیاً اعجوبه خیال نکرده که ترندی بعد عبارت مذکوره هم فرموده و عبد الله بن
عمر العمری ضعفه بعضی اهل الحدیث من قبل خطه منهم یحیی بن سعید القطان الخ قول نه اضطرار بین
حدیث من حیث الارسال و الاسناد است الخ اقول چون ترجیح ارسال تسلیم نموده پس احتجاج
نکند که او صحیح نمی آید بود قول نه مذاهب موجب عدم جواز این مفسرست مقصد

اختلاف علما و عدم تفرد دين مذموب است نه احتجاج بقول ملا علی قاری رحم باغزالی رحم الخ
اقول اگر مقصود از ذکر اقوال علما کرام بیان اختلاف بوده نه احتجاج باقوال آن ائمه دین
 پس سبک این مقصد چه حاجت این تطویل بود همان یک فقره بر جواب سوالات کفایت می نمود
 علاوه بر آن سائل از مذموب مجیب سوالی نکرده بلکه از کتب معتبره درخواست حکم بر ارفع اختلاف
 نموده و مجیب هم حوصله جواب از کتب صحیح نموده چنانکه از خطبه کتاب ظاهر است پس گفتن اینکه احتجاج
 باقوال علما کرام مقصود نیست سخت حماقت است و وجه اعتراض بر احتجاج بحدیث غیر مرفوع است.

که خود از کلام مجیب صراحتاً احتجاج بر مرفوع ظاهر است **قول** ابن تمیمه گفته بضاعة فی الحدیث مرعاة ولذا
 اکثر فی ایراد الموضوعات فی کتبه و اکثر فی کتبه مقالات الفلاسفة الی ان قال چنانچه خفاجی در
 شرح شفا ذکر نموده **الحاقول** او لا خفاجی در همان مقام بر قول و نقل ابن تمیمه اعتراض نموده
 و گفته قلت کتاب التهاافت والاحیاء و یان علی خلافة الی قوله و اذا سمعت هذا فلیک یظن به
 اتباع خرافات الفلاسفة الم و ثانیاً وجود احادیث موضوعه در احیاء العلوم چه مستلزم نیست
 که تحقیقات آن امام حجة الاسلام در امور دینی مردود و باطل باشد **قول** در همان مرقاته قیل
 نفی معناه نهی ای لا تا فرد الی غیره لان ماسوی المساجد متساوی فی الرتبة غیر متفاوت فی التمسک
 نکات التمر حل الیها ضالعا که مرقوم است و مفید اتقان سفر بسوی غیر مساجد مجیب نقل نموده **اقول**
 اولاً از تحریف و بیج مقام بازمی آید سبک اظهار اینکه عبارت مذکوره مرقاته مفید اتقان سفر
 بسوی غیر مساجد است لفظ ثلثة را از قول اولان ماسوی التلثة حذف نمود و ثانیاً مجیب اگر عبارت
 مذکوره نقل می نمود قولش مردود میشد چه در مرقاته این قول را بلفظ قیل تعبیر ساخته و خود قبل آن نوشته
 است لا رد نفی فضیله شد با و بطا الا الی ثلثة مساجد و بعد آن از نووی نقل نموده و فی شرح سلم
 للنووی قال ابو محمد یحرم شد الرحال الی غیر التلثة و هو غلط **قول** صاحب امه المسائل در نیجا
 بنقل عبارت کشف الخطایر و اخذ است نه بنقل عبارت ترجمه شیخ ضمیر واحد نکر غائب در عبارت
 راجع بسوی کشف الخطاست نه بسوی ترجمه شیخ **الحاقول** عبارت امه المسائل نیست این تفصیل
 در کتاب کشف الخطا و ترجمه مشکوة از شیخ عبدالحق و شرح عربی ایشان مرقوم است فن شافعی بنظر
 قیاس ترجمه شیخ و عبارت کذا الم و چون اعجز بهم در تفهیم و هم درین اضمح که کلامی بر نقل این عبارت ننهد

پس این احتمال خیال فاسدست هر یک که ادنی تغییر میدهد و میداند که این ضمیر راجع بسوی کشف الظلمات
 نیست بلکه راجع بسوی شیخ است قوله و در کشف الخطای نه عبارت موجودست لیکن جمع کرده
 است در میان دو پاره عبارت الی قوله و نیست مگر امریکه مخالف باشد باین مراد پس
 باین نیست درین جمع و اختصار الی قول قطع نظر از آنکه چون نزد او درین جمع و اختصار باین
 نیست پس بسیار از اعتراضات او که در همین افعول کشیده نموده بر باد شدند حال عدم مخالفت
 آنکه در همان کشف الخطا در همان عبارت از شیخ اجل آورده یافته نمیشود در کتاب و سنت
 و اقوال سلف صالح چیزیکه منافی و مخالف این باشد و رد کنند از الی مخفی نیست که اگر از کثیر فقهاء
 مراد میبود که و باینه نمیدانند پس این قول صریح مخالف مرادشان است قوله و آنچه گفته که مراد
 شیخ از کثیر فقهاء همان کسانی است که در حرف حکم است و کثیر فقهاء را مورد دیگر و بلامست گردانید
 و مخالف است با آنچه شیخ الاسلام گفته و ظاهر نیست که از فقهاء آنانکه قائل سمیع و ادراک میستند
 قائل بجواز اند و آنانکه منکر اند از آنرا نیز انکار کنند الی قول ان حکم حکمیت بلکه دلیل آن خود از
 کلام شیخ صاف کشف الخطا بخوبی روشن گردید از کثیر فقهاء ائمه امت سلف صالح میبودند پس
 گفتن این معنی که یافته نمیشود در کتاب و سنت و اقوال سلف صالح چیزیکه منافی و مخالف این باشد از
 چگونه صادق میتواند شد و نیز آنچه شیخ نوشته که کلام در مقام تجد اطباب و تطویل کشید بزم منکران
 که در قریب این زمان پیدا شده اند الی چه معنی دارد و نیز شیخ گفته اما استدلال قبول شرک شده اند از
 بعض فقهاء اگر انکار ارجحت است که سماع و علم نیست ایشانرا بر اثر احوال ایشان پس بطلان و ثبوت
 شد الی پس حکم مخالفت کشف الخطا هم محض خطاست قوله در اربعین و ائمه مساکین هر دو هستند
 از مذاهب اکثر فقهاء است نه از مذاهب شیخ الی قول این جرأت دیدنی است از لفظ کثر من الفقهاء
 مذاهب اکثر فقهاء است کردن میخواند مثلاً این جرأت جهالت از محاورات کتبست در فتح القدر
 گفته و عن کثر من الشائخ انه لا یثیر اصلاً و هو خلاف الروایة و الدرایة الی قوله آری تعقیب نقل مذاهب
 از شرح مشکوٰۃ شیخ است یا کلام در صحت بعض نقل معنی استثنای اینها و این برخلاف مذهب سلف است
 اگر در اینجا ذکر منکرین و مثبتین هر دو کلام در صحت بعض نقل نکرد و در اینجا ذکر صرف منکرین کرد
 و کلام در صحت بعض نقل نیز کرد مستلزم خلاف در اصل مقصود نباشد الی قول در مذهب سلف

لما سمع عندهم الخ پس یک شرح ماته عامل هم خوانده باشد و قوت ادراک شروع و ختم جمله و هشتم باشد
 بر و کذب با مجوبه ظاهر قوله این صریح افتر است و کذب الخ اقول این صریح جمل است تمیذ اندک
 در فتح القدر اولاد را سبق بذیل قول تلقین بعد الموت گفته و نسب الی السنة و خلافه الی المعترلة
 و بعد از آن دلیل منع را رد نموده و ثانیاً در مالتی قول اکثر مشایخ را رد کرده و سزاوار بودن تلقین
 بعد الموت ثابت فرموده و عبارتش در یوارق منقول بر هر یک معنی و ترجمه عبارت عربی میداد
 این امر لو شیده نیست از کذب و افتر چه علقه اما آنچه عجوبه گفته و طائفة از مشایخ تلقین را جائز دارد
 الخ قول پس تلقین بر آبی باشد بر آیت الخ اولاً اینهم مبنی است بر نه فهمیدن معنی عبارت فتح القدر
 و آن اینکه نیکون جنبه لفظ متوکل فی حقیقه و هو قول طائفة من المشایخ او هو مجاز باعتبار ما کان
 الخ پس از نقل فتح القدر ظاهر است که بقول طائفة مشایخ تلقین بر آیت است گو صاحب فتح القدر
 احتمالی دیگر هم بیان کرده و ثانیاً این بحث بیفایده است که تلقین در نوبت بر آیت است یا حی
 اصل بحث نیست که نزاع در یک وقت است در همان وقت که اکثر مشایخ بدلیل انکار سماع منکر
 تلقین بوده اند صاحب فتح القدر در همان وقت سزاوار بودن تلقین ثابت کرده پس این رد
 قول منکرین نیست و دیگر چیست قوله بنای الفاظ ایمان بر عرت مسلم است الی قوله اگر مراد فقهاء
 که ام نفی سماع عرفی بودی حاجت تجشم در جواب از وقائع موهمه نبوت سماع میت مانند قصه
 بدر و غیره یا چرا افتادی الخ اقول چون از الفاظ واقع بدر و غیره سماع عرفی جسدی متوهم شده
 بطور عادت حواشی بعض محشیان و شرح بحثی در آن نموده اند نه آنکه اصل مسئله فقهیه انکار سماع
 روحی و ادراک معنوی ارواح سلام و کلام زائر را باشد عمده این محشیان شرح که این هم اند
 در همان فتح القدر نوشته اند قالوا فی زیارة القبر مطلقاً الاولی ان یاتی الزائر من قبل جمل
 التوفی لا من قبل راسه فانه التعب لبصر الميت بخلاف الاول لانه یكون مقابل بصره الخ ازین
 عبارت بصر هم ثابت است و نیز از همان فتح القدر از بحث زیارت قبر شریف چون استمداد ثابت
 و نویسیه که قائل انکار سماع بوده اند گویند که اصل غرض انکار استمداد است و آن هر دو را لازم و لازم میسر
 قوله بدیهه که این هم در کتاب الجائز در بودن سماع میت مذموب مشایخ حنفیه جمله
 الخ هم ایشان به کتاب الایمان کرده الخ اقول صاحب فتح القدر که بناء انکار این منکرین

تلقین بر نفی سماع دهمته بحر العلوم که از مستندین اعجمی باندیم در ارکان رابعه آنرا مذمب باطل قرار داد و اندکس اعجمی بر باید که اوشا نرا هم جهان الفاظ یاد کند که صاحب بوارق را یاد کرده است بجا از ارکان رابعه نیست ماقبل ان التلقین لغو لان المیت لا یسمع فمذا باطل لانه قد ورد فی الحدیث ان المیت لا یسمع بصوت النعال من الاحیاء الخ قوله حاصل این کلام ابن همام است که اگر گفته شود که میت مانند حکمت الی قوله زیر که میت را سماع نیست الخ اقول عبارت منقول بوارق نیست لایقان المیت ملک لولا المیت سمع لانا نقول عینیه لا ینعقد الا علی الخ لان المتعارف هو الکلام مع ان الغرض من الجلف علی ترک الکلام الحمار المقابله و ذلک لا یتحقق فی المیت الخ پس این فقره که مقصود از کلام فهمامت الی قوله زیر که میت را سماع نیست چگونه حاصل این کلام قرار داده ظاهر می حاصل نمیداند قوله آنچه در اینجا نوشته مقصود کلام است بر نفی حس عموم از میت که در دلیل عدم تحقیق ایلام بیان کنند و محل نزاع سماع میت است کلام احوار الخ اقول آنچه در دلیل عدم تحقیق ایلام میت بیان کرده اند مقصود از ان عدم حس میت ضرب و غیره است که از احیاء با موت نشو و چون صاحب فتح القدیر بر ان کلام میکند کلاش همانوقت متوجه خواهد شد که احساس میت ایلام احیاء را متصور باشد و آنچه گفته که کافی بودن آن حیات برای سماع کلام احیاء محتاج اثبات از دلیل شرعی فقط پس قطع نظر از آنکه مستندین او از دلائل شرعی اثبات سماع نموده اند حالش آنیکه چنانکه قولی حس عذاب قبر ایجاد نوعی از حیات کافی برای سماع کلام احیاء نیست همچنان کافی برای احساس ایلام برین تقدیر نیز تواند شد پس کلام ابن همام که تمام خواهد گردید تم الکلام والمرجو من الله تعالی حسب الاحتیاط

بوارق کی جو آخرین کتب	کلام القدسی است او را و کی	لکمی تھی نظم عن نظم فی تفسیر	او را و من طبع کی شرح من
صوتی که بر آفرین غصبت	جوابی که کلاما و با مومن	نہیں اوسین کہ پہر برب و	ای کی عقل مومن کا و علم
جو کوئی است قرآن کریم	یاد و سکوا گایا وین پیش آتش	سوال کے نہیں کہ جانتی ہیں	خدا کو نہیں بیانی ہیں
صریحاً منکر قرآن ہیں یہ	یقیناً بندہ شیطان ہیں	کما و آیت قرآن کی تفسیر	کما یہ یاد و بیہودہ تقریر
یہ عین ہستی شریعت	یقیناً بر خلاف اصل نیست	سنو کہ شیو کی او کی احوال	کہ تاہو کیا معلوم و نگاہ
لکھا مقدر و ممکن کذب	دلیل و سپر حرقام کی تو	کہ انسا کذب پر قادر ہیں	اگر قادر ہو تب ہی برب
کہ از قدرت انسان ہو	از و ماتحت رب صمدی	یہ بیدنی بی عقلی کا عجیب	کہ بر جا کہ نہیں باقی

اقدرت بشارت کے	تفاوت کو کمال گری ہی	وہاں طاقی اور پناہ کسب علی	کی شہی کا اوسین کیا محل ہی
خطبہ اسکی ظاہر	کہ عصیانیا صغار کیا کیا	زنا کاری میخواری دزدی	نقبہ از نگری دست بڑی
غرض چارہ خاص و معائب	فوجش و فضل اس اور شائب	جو کچھ بین قدرت اناعین	وہ سب قنرت سے بین طلب
ہوا ظاہر کہ ہی نجدی ایمان	میں اسکا نقص و عیب سچا	کیا انکار تیرہ خدا سے	ملا مذہب میں وہ اہل ہوا
ہی تزیل اہل سنت کا عقیدہ	لکھا اسن عتی فی اسکو بدت	یہ بی باکی ہو جب نگو خدا	تو ہو کیا بال و نکو ایسا
مخوہا نبیا غیر نبیا میں	عجب نہی زمین گری زمین	فقط اعمال پر کا فہم نہی	عقیدہ کو نہیں من خل ہے
ہو جیسے اتفاق اہل سنت	جو ہو مختار جمہور حجت	نہیں تسلیم کرتی اہل عت	کہ کہتے ہی نہیں اوس میں
نبی بات اور مخالفتم کی	بہت شش و سنداقتی ہی نکو	مرتب حسب ہو قس فی صحت	وہی ہی کا مطلب عطا
جو ہو مجروح اور مرجع فنا	وہی قول و کا ہی خوب خاطر	محکم رافضی اور خارجی	عقیدہ غنیمت ہو باقی ہے
جو کچھ ہی حکم اور مذہب کا	وہی حکم و کی ہی ان شروکا	طریقہ نہیں ہی بات لکھ	کہ بدعت عقائد کی بارگی
عمل کی بدعتوں ہی ہی دن	نہیں جز کفر کی کچھ کی تو	خلاف نہ ہی سنت حجت	جو کوئی ہو نہ وہ سب اہل عت
مقاصد میں لکھا ہی حکم اوکا	امانت نفی وطن پس کرنا	ہی اوسکی شرحین اسکی حجت	کہ ہی سکرو ایسی کی امانت
یہ یکواہل بدعت کی حجت	کہ ہی شہ خود وہ اہل بدت	مخالف اہل سنت اور اوس	وہ و نکو بدعتی کتنی ہیں
وہ معنی شرک بدعت کمالی	کہ ایسی بدعت معنی کی رسو	جو سچا اہل کساندسی لی	سچا بدعت تھی ہی کچھ کر
وہ سب شرک ہوں اور بدعتی	یہ اسماعیل تنہا جنتی ہوں	موجود متبع سنت یہ جب ہو	کہ شرک بدعتی و سب کسب
یہ ہی اس قسم پر قہر الہ	کہ اوکی عقل یکسر سلب لی	جس پر کچھ ہی بدعت مقلد	وہ اکی ایسی تون کو ناسے
خدا توفیق تو بہ و نکو دی	اور اس پر استقامت و نکو	و عا پر ختم ہی اب مدعا کا	سلام و سپر حو تاج ہو



بعونہ تعالیٰ ابن تبرکات

الطوارق احمدیہ کسب جود الشیاطین البخریہ

استہینت تاریخ تصنیف منصفہ حاصل اوحد مولوی سید عبدالصمد صاحب سہسواں
 لکھنؤ جناب جامع محاسن و مفاخر باطن و ظاہر حضرت مولانا محمد عبدالقادر البدریونی سکنا
 و انجمنی نہ پیا و القادری مشہور اداہم اللہ تعالیٰ فیوضہ بہ تصحیح و اہتمام مولوی علی الدین
 وکیل عدالت دیوانی اگر

ممتاز الحق

بسم اللہ الرحمن الرحیم

ممتاز الحق

الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین اصطفیٰ بعد حمد و صلوة واضح ہو کتاب عجیب العجائب صواعق الہیہ
 تصنیف نامور زمانہ عجوبہ دوران اضحیٰ کھٹکان مولوی بشیر الدین قنوجی بجواب بوارق محمدیہ کہ
 نہتہا مجری یلین ل سو صفحہ ۲۲ تک مقام اگر مطبع احمدی بین جہی تھی اب بعد مردہ و رانجام
 طبع بمقام کانپور ۱۸۸۹ ہجری میں بعد گذرنے ۲۲ برس کے طبع اشتہار بوارق محمدیہ سے
 سعی و امداد جناب حکومت آب سید امداد علی صاحب بہادر ڈپٹی کلکٹر کے عرصہ طور میں
 آئی اور سید حمایت علی صاحب سکار والا تبار ڈپٹی کلکٹر صاحب بہادر سے اسکو حاصل
 کر کے یہاں لائے اور جو تھی تاریخ ماہ ربیع الثانی سنہ ۱۳۰۰ھ کو مدرسہ قادریہ میں آئی اٹھ
 دن میں اسکا جواب لکھا گیا اور آج کہ تیرھویں تاریخ ماہ مذکور کی ہے یہ قرار پایا کہ جبروت حق
 مقدمہ کی جو صاف ہو گیا ہے واسطے طبع کے مطبع کو بھیجا جائے اس مدت میں کہ وہ چھپے
 باقی صاف ہو کر واسطے طبع کے بھیجا جائے احقر کو مناسب معلوم ہوا کہ عجیب عجیب نے
 اس جزو جواب میں جو کمالات اپنے ظاہر کیے ہیں کچھ انہیں سے بطور شتہ نمونہ خود اس
 لکھتے تاکہ ناظرین کو تمام تحریر کے دیکھنے سے پہلے ہی حال کمالات عجیب کا ظاہر ہو جا
 یں لہذا کمال شروع کتاب میں حدیث مجد علی راس کل مائتہ سنتہ کو ذکر کیا اور مظہر
 اسکا تفسیر میں مولوی اسماعیل کوٹھڑیا اور اپنے کمال جہالت کو علم حدیث سے
 ظاہر کیا کہ ائمہ محدثین مثل امام احمد حنبل وزہری وغیرہ کے کلام سے ظاہر ہے کہ مراد

اس ہر بات سے آخر اوس صدی کا ہے یعنی صدی گزر جائے اور وہ شخص زندہ ہو عالم ہو
 اور عمر بن عبد العزیز کو کہ سنہ ۱۷۱ میں مرے پہلی صدی کا مجدد و ٹھہرایا اور امام شافعی کو کہ سنہ
 ۱۷۱ میں مرے دوسری صدی کا مجدد و ٹھہرایا علیٰ ہذا القیاس اپنے اپنے زمانہ تک جو مجدد
 ہیں اسی حساب سے لکھے ہیں جامع الاصول اور مجمع البحار اور انسان العیون اور حرکات الجنان
 وغیرہ سے ظاہر ہے سیوطی نے خاص اس باب میں ایک رسالہ لکھا ہے خلاصہ اوس کا
 بحر قات الصعود و شرح متن ابو داؤد و متن نقل کیا کہ نسخہ سنن ابو داؤد مطبوعہ دہلی کے حاشیہ
 منقول ہے اور شاہ ولی اللہ صاحب نے بھی ازالۃ الجھنات میں کہ مجیب عجیب نے اوس کتاب کی
 یہ کتاب میں بہت بحث کی ہے حدیث مجدد کی ذیل میں عمر بن عبد العزیز کو مجدد
 پہلی صدی کا اور امام شافعی کو مجدد دوسری صدی کا لکھا الی غیر ذلک اس علم و قیامت
 یہ حوصلہ بوارق محمدیہ کے جواب و مقابلہ کالاحول و لا قوۃ الا باللہ و دوسرا کمال
 حدیہ کی بہت مدحیں بنائیں اور صاحب بوارق نے جو اونکے فتنہ و فساد کا ذکر کیا تھا
 و سپر بہت آزر دہ ہوئے اور غیظ و غضب میں نہایت نفیرین و ملامت کی اور مخالفت
 اتر سے شرم نہ آئی اور جہالت اس مرتبہ ہے کہ کتاب رد المحتار کو بھی جس سے خود مجیب
 را اونکے چھوٹے بڑے جا بجا استناد کرتے ہیں اور کتب مقبرہ میں داخل کرتے ہیں
 دیکھا اور نہ سمجھا کہ نجد یہ کے حق میں کیا لکھا ہے کہ جس تاہید قول بوارق محمدیہ کی او
 رد تمام خرافات مجیب عجیب کا دہرا ہے اور وہ جو اس مقام میں اور سب کتاب میں سخن سازی اور
 بان و رازی طعن و تشنیع میں کمال کو چھو نہ پائی ہے قابل التفات نہیں اور نہ کچھ اوس سے
 اصل سوا اسکے کہ اپنی رذالت اور عاجزی کو جواب سے ظاہر کر دیا اجاب اصحاب حسب
 ارق السکود دیکھ کر سنتی ہیں اور نجد یہ شرماتے ہیں اور اظہار نفرت کرتے ہیں اور اسطر حکمی
 تحریر و ن پر ایک بڑا فائدہ مرتب ہوتا ہے کہ اونکے موافق بھی دیکھ کر مخالف ہو جا
 ہیں اور راہ راست پر آجاتے ہیں تمسیر الکمال صلیہ لکھا اکثر مضامین صراط مستقیم
 و موافق مذاق متاخرین ایشان یعنی صفیہ بودہ انداختی یہ تصدیق ہے قول معترض کی
 نہت مولوی اسماعیل کے جو بوارق میں منقول ہے کہ بت غلطی گاہ مسجد فی الشرف

عمر بن عبد العزیز کو کہ سنہ ۱۷۱ میں مرے پہلی صدی کا مجدد و ٹھہرایا اور امام شافعی کو کہ سنہ ۱۷۱ میں مرے دوسری صدی کا مجدد و ٹھہرایا علیٰ ہذا القیاس اپنے اپنے زمانہ تک جو مجدد ہیں اسی حساب سے لکھے ہیں جامع الاصول اور مجمع البحار اور انسان العیون اور حرکات الجنان وغیرہ سے ظاہر ہے سیوطی نے خاص اس باب میں ایک رسالہ لکھا ہے خلاصہ اوس کا بحر قات الصعود و شرح متن ابو داؤد و متن نقل کیا کہ نسخہ سنن ابو داؤد مطبوعہ دہلی کے حاشیہ منقول ہے اور شاہ ولی اللہ صاحب نے بھی ازالۃ الجھنات میں کہ مجیب عجیب نے اوس کتاب کی یہ کتاب میں بہت بحث کی ہے حدیث مجدد کی ذیل میں عمر بن عبد العزیز کو مجدد پہلی صدی کا اور امام شافعی کو مجدد دوسری صدی کا لکھا الی غیر ذلک اس علم و قیامت یہ حوصلہ بوارق محمدیہ کے جواب و مقابلہ کالاحول و لا قوۃ الا باللہ و دوسرا کمال حدیہ کی بہت مدحیں بنائیں اور صاحب بوارق نے جو اونکے فتنہ و فساد کا ذکر کیا تھا و سپر بہت آزر دہ ہوئے اور غیظ و غضب میں نہایت نفیرین و ملامت کی اور مخالفت اتر سے شرم نہ آئی اور جہالت اس مرتبہ ہے کہ کتاب رد المحتار کو بھی جس سے خود مجیب را اونکے چھوٹے بڑے جا بجا استناد کرتے ہیں اور کتب مقبرہ میں داخل کرتے ہیں دیکھا اور نہ سمجھا کہ نجد یہ کے حق میں کیا لکھا ہے کہ جس تاہید قول بوارق محمدیہ کی او رد تمام خرافات مجیب عجیب کا دہرا ہے اور وہ جو اس مقام میں اور سب کتاب میں سخن سازی اور بان و رازی طعن و تشنیع میں کمال کو چھو نہ پائی ہے قابل التفات نہیں اور نہ کچھ اوس سے اصل سوا اسکے کہ اپنی رذالت اور عاجزی کو جواب سے ظاہر کر دیا اجاب اصحاب حسب ارق السکود دیکھ کر سنتی ہیں اور نجد یہ شرماتے ہیں اور اظہار نفرت کرتے ہیں اور اسطر حکمی تحریر و ن پر ایک بڑا فائدہ مرتب ہوتا ہے کہ اونکے موافق بھی دیکھ کر مخالف ہو جا ہیں اور راہ راست پر آجاتے ہیں تمسیر الکمال صلیہ لکھا اکثر مضامین صراط مستقیم و موافق مذاق متاخرین ایشان یعنی صفیہ بودہ انداختی یہ تصدیق ہے قول معترض کی نہت مولوی اسماعیل کے جو بوارق میں منقول ہے کہ بت غلطی گاہ مسجد فی الشرف

مذہب نوکبر و سلمان گہ دار و فیض الحق میں لکھا مسئلہ وحدت وجود و شہود نبوت
 مشرقات خمسہ و صا و راول و تجد و امثال و کمون و بروز و امثال آن از مباحث لطیف
 فی ان قال ہمہ از قبیل بدعات حقیقیہ است الی آخرہ بموجب اس حکم کے کوئی شخص صوفیہ
 متاخرین بلکہ عامہ متقدمین سے خالی ان بدعات سے نہیں ہے پھر یہ کہنا کہ اکثر مضامین
 صراط مستقیم کے موافق مذاق صوفیہ متاخرین کے ہیں بقول مولوی اسماعیل کے مولوی اسماعیل
 مدین ٹھہرانا اور گالی دینا ہے وہی مضامین ایک وقت میں ہدایت تھی اور دوسرے وقت
 میں بدعت ہو گئی جو چھ کمال صراط مستقیم میں مرقوم لا بد اور ابجافطی مثل محافظت
 انبیا کہ مسمی بصمت است فائز میکنند از او کی تائید میں لکھا کہ عصمت خلا فیہ اہل سنت اور اہل
 کی اور معنی ہیں اور صراط مستقیم سے اگر عصمت غیر انبیا کی سمجھی جائے وہ اور معنی گڑبے اور
 عبارت صراط مستقیم کی صواعق میں ذکر نہ کی اور الی آخرہ کے پردے رکھے کہ اس عبارت
 جو دیکھے گا اوپر خط اس توجیہ کا ظاہر ہو جائیگا او میں موجود ابجافطی مثل محافظت انبیا
 کہ مسمی بصمت است اور دوسری توجیہ یہ کہ بعض ملفوظات مشائخ سے یہ فرق پیش کیا کہ
 انبیا واجب العصمت ہیں اولیا جائز العصمت اور اس توجیہ کی بنا بھی صراط مستقیم کی عبارت
 کے چھپانے پر ہے کہ او میں صاف موجود لا بد اور ابجافطی مثل محافظت انبیا الہی
 حال عصمت کا کے معلوم ہو گا یا شیخ ان کمال اوسی جگہ اپنے خصم کی نسبت لکھا
 اگر از معتقدین کلمات صوفیہ متاخرین ست الی آخرہ حال اسکا یہ ہے کہ بنیادی جواب
 مذہب معترض پر اور موقوف رکھنا جواب کا مذہب معترض کے استفسار پر دلیل غلط
 بیدارشی و ناواقفی ادا ب مناظرہ سے ہے تمسے اور کیا لکھا جائے تحفہ اثنا عشریہ میں کہ
 جسکا نام سبک تعلیط عوام تمہاری زبان پر جاری ہے اور بی فہم مرام او کے حوالے دیتے
 ہو دیکھ لو کہ لکھا ہے المعترض للذہب لہ ہر خد معترض کو کچھ حاجت اپنا مذہب بتلانیکی
 نہیں مگر تمہاری تسکین خاطر کے واسطے لکھا جاتا ہے کہ کلمات صوفیہ سے عموماً خواہ مخواہ
 خواہ متقدمین و راسخوں کی کلمات محدثین و فقہاء متکلمین سے جو کلمہ مخالف مذہب اختیار
 جمہور اہل سنت و جماعت کے ہو خصم تمہارا اسکا معتقد نہیں ہے اور یہ تمہارا ہے

Acc. No. ۱۳۰۲۵۸ ۲۹۷
 Book No. ۶۱۹۴ م ۱۹۷
 ACC. NO. ۱۳۰۲۵۸
 مجیب احمد
 طوارق الہ
 طوارق الہ

Borrower's No.	Issue Date	
NOT TO BE ISSUED PERSIAN SECTION		

AT THE TIME



MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-books and **10 Paise** per volume per day for general books kept over - due.

